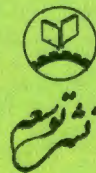


نگاه زنان

مجموعه‌ی مقالات



هرچند نوشته‌های زنان و نیز نوشته‌های درباره‌ی زنان در قیاس با مسائل عام جامعه، خوانندگان محدودتری دارد اما «نگاه زنان» امیدوار است با انتشار خود صدایی در کنار صداهای دیگر تلقی شود. از این رو، چگونگی برقراری این ارتباط، سیاست کلی گزینش نوشته‌های گوناگون این مجموعه کتاب‌ها را شکل خواهد داد. به سخن دیگر، در کنش و واکنش زنده‌ی میان خواننده و نویسنده است که هر دو هم‌دیگر را می‌یابند و با هم رشد می‌کنند. مجموعه‌ی حاضر در درون خود نیز چند صدا را بازتاب می‌کند اما رشتیه‌ی همه‌ی نوشته‌های آن را به هم می‌تند؛ و آن اشتیاق نویسندگان و مترجمان این آثار است به این‌که درباره‌ی آنچه می‌اندیشند و یا تجربه و احساس می‌کنند شریک و همراه بجویند. «نگاه زنان» نیز نیتی جز پدید آوردن بستری برای بازتاب این چند صدایی نداشته است.



نگاه زنان

(مجموعه مقالات)

اسکن شد



HQ نگاه زنان (مجموعه مقالات) - تهران : نشر توسعه، ۱۳۷۷.

۱۱۲۱

ن ۸ / ۱۴۴ ص: عکس.

نویسندگان مقاله ها گوناگون هستند.
کتابنامه.

۱. زنان - مسائل اجتماعی و اخلاقی - مقاله ها و خطابه ها. ۲.
فمینیسم.

۳۰۵ / ۴۲



نشر توسعه

تلفن و فکس : ۷۶۰۷۲۰

صندوق پستی : ۵۸۵ - ۱۱۳۶۵

نگاه زنان

(مجموعه مقالات)

طرح جلد : علی رضا امکچی

عکس روی جلد : نازی نیوندی

چاپ اول : ۱۳۷۷ تهران

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی : ندا

چاپ و صحافی : رامین

همه حقوق محفوظ است.

شابک : ۹۶۴-۶۶۰۹-۱۴-۷ ۹۶۴-۶۶۰۹-۱۴-۷ ISBN : 964-6609-14-7

Printed In Iran

فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	۵
کارگران زن خانگی (مریم محسنی).....	۹
صندوق هم‌یاری و فعالیت ما زنان کارگر (شهربانو حسینی).....	۱۵
سازمان‌دهی زنان کارگر در نظام کنونی جهان (ترجمه محمد صفوی).....	۱۸
گزارش زنان کارگر کارگاه‌های تولیدی پوشاک.....	۲۵
□	
جاری در زندگی، جاودان در قصه (فرخنده حاجی‌زاده).....	۳۵
افکار سیاسی - اجتماعی پروین اعتصامی (بنفشه حجازی).....	۳۹
عمه بگو / داستان (فریبا وفی).....	۴۴
□	
دگرگونی «زن» و «مرد» در زبان مشروطیت (افسانه نجم‌آبادی).....	۴۹
دورنمای جنبش اجتماعی زنان: انقلاب در شیوه‌ی زندگی (نوشین احمدی خراسانی).....	۶۹
شخصیت زن: از پندار تا واقعیت (منیژه نجم عراقی).....	۸۲
جنبش زنان در کشور آلمان (مرسده صالح‌پور).....	۹۰
سهم‌الارث زن از زمین زراعی (شیرین عبادی).....	۱۰۹
□	
تاریخ شفاهی زنان - خاطرات سیمین بهبهانی (مهدخت صنعتی‌زاده).....	۱۱۵
فلورا تریستا (ترجمه‌ی منیژه نجم عراقی).....	۱۲۴
□	
«چشم روشن! نکند تو هم فمینیست شده‌ای؟» (نیره توکلی).....	۱۲۹
کلیشه‌ها، ابزار تولید نظام مردسالاری (عزیزه شاهمرادی).....	۱۳۴
مذکر و مؤنث: آری، زنانه و مردانه: نه (عزیزه شاهمرادی).....	۱۴۰
فرهنگ اصطلاحات.....	۱۴۳

پیش‌گفتار

در سالیان اخیر مجموعه‌های گوناگونی در باب مسائل زنان انتشار یافته است و هر کدام از این مجموعه‌ها هدفی را دنبال می‌کنند. انتشار برخی از آن‌ها به صورت ماه‌نامه، فصل‌نامه و یا کتاب‌های جداگانه کم و بیش رواج دارد. اما گاه نیز بسته به حد و حدود اقبال خوانندگان، وجود مشکلات داخلی و یا تنگناهای مالی، از انتشار مداوم باز ایستاده‌اند. آشکار است که در شرایط کنونی ایجاد رابطه با مخاطبانی که مایل به خریداری این آثار باشند ظرافت‌ها و باریک‌بینی‌های خاصی را می‌طلبد. هر مجموعه‌یی ضمن آن‌که نمی‌تواند هدف‌ها و انسجام درونی خود را فدای سرسپردگی به درخواست بازار رایج نشر کند اما بی‌شک برای تداوم کار، متکی به پشتیبانی مخاطبان بالقوه‌ی خود خواهد بود. این مجموعه نیز به یافتن مخاطبان خاص خود امید بسته است.

هرچند نوشته‌های زنان و نیز نوشته‌های درباره‌ی زنان در قیاس با مسائل عام جامعه خوانندگان محدودتری دارد اما «نگاه زنان» امیدوار است با انتشار خود صدایی در کنار صداهای دیگر تلقی شود. از این‌رو، چگونگی برقراری این ارتباط، سیاست کلی‌گزینش نوشته‌های گوناگون این مجموعه کتاب‌ها را شکل خواهد داد. به سخن دیگر، درکش و واکش زنده‌ی میان خواننده و نویسنده است که هر دو هم‌دیگر را می‌یابند و با هم رشد می‌کنند.

مجموعه‌ی حاضر در درون خود نیز چند صدا را بازتاب می‌کند اما رشته‌یی همه‌ی نوشته‌های آن را به هم می‌تند؛ و آن اشتیاق نویسندگان و مترجمان این آثار است به این‌که درباره‌ی آن‌چه می‌اندیشند و یا تجربه و احساس می‌کنند شریک و همراه بجویند. «نگاه زنان» نیز نیتی جز پدید آوردن بستری برای بازتاب این چند صدایی نداشته است. با این همه، چند شاخص اصلی را برای گنجاندن نوشته‌های گوناگون برگزیده است.

نخست آن‌که به مطالعات و پژوهش‌های ایرانی ارج می‌گذارد و تا حد امکان تناسب در خور میان آثار ایرانی و غیرایرانی را رعایت می‌کند. تمام نوشته‌های تاریخی، اجتماعی و حقوقی به این منظور گرد آمده است. چه بسا انتشار برخی از آن‌ها در دیگر کتاب‌ها و نشریات

امکان‌پذیر بود. اما غرض «نگاه زنان» از چاپ این‌گونه نوشته‌ها تشویق و ترغیب توأمان خوانندگان و نویسندگان بوده است. بدین معنا که هم آن دسته از نویسندگان و پژوهش‌گران خواهان قلم زدن در عرصه‌ی مسائل مربوط به زنان مفری برای ارائه‌ی آثار خود بیابند و هم خوانندگان با واکنش خود حدود طرح این مسائل را روشن سازند.

نمی‌توان به مسائل نظری پرداخت و از جست‌وجو در فرهنگ‌های دیگر برکنار ماند. گنجاندن آثار ترجمه‌ئی به قصد آشناسازی با تجربه‌ی فرهنگ‌های دیگر صورت پذیرفت. آشکار است که گزینش چند مقاله و یا گفت‌وگو از خیل عظیم نوشته‌های خارجی کاری است دشوار و تنها به مدد تداوم چاپ این آثار می‌توان به فایده‌ی آن امید بست. برای درک و دریافت مفاهیم و آرای آثار ترجمه‌ئی در خصوص مسائل نظری زنان، تنها علاقه‌مندی و تلاش خواننده و مترجم کافی نیست. آشنایی با عبارت‌های فنی و اصطلاحات پایه‌ئی این مباحث نیز می‌تواند مدد رسانِ خواننده باشد. بخش فرهنگ اصطلاحات به این سبب در این دفتر گنجانده شده است.

بی‌شک صرف پرداختن به مسائل جدی‌تر حتا اگر ویژه‌ی مطالعات ایرانی باشد، چهره‌ی کتاب را عبوس و تنوع طیف خوانندگان را محدودتر می‌کند. برای پرهیز از چنین محدودیت ناخواسته‌یی می‌باید بخشی گنجانده می‌شد که نه تنها حال و هوای متفاوتی به مجموعه می‌بخشید بلکه در حکم تشویق و حمایت از خلاقیت‌ها و ابداع‌های زنان در زمینه‌ی ادبیات و هنر نیز می‌بود. گاه پیش می‌آید که تأثیر یک داستان یا نمایش‌نامه و شعر در نمایاندن روحیه و منش زنان به مراتب عمیق‌تر از یک مقاله یا رساله‌ی تحلیلی است. وجود این بخش در کنار دیگر بخش‌ها نقش مکمل دارد. «نگاه زنان» در این جا نیز به درج نوشته‌های ایرانی اهمیت بیش‌تری داده است.

تاریخ‌نویسان عموماً التفاتی به ضبط و گزارش رویدادهای مربوط به زنان و یا سرگذشت‌نامه‌های آنان نداشته‌اند. حال آن‌که جمع‌آوری اطلاعات محدودی که در این زمینه وجود دارد بسیار اساسی است و بازتاب آن به شناخت عمیق‌تر روحیات و درخواست‌های زنان در گستره‌ی تاریخی یاری خواهد رساند. بخش‌های تاریخ شفاهی و یا سرگذشت‌نامه‌ها از این رو فراهم آمده است.

کتاب‌های انتشار یافته در زمینه‌ی مسائل زنان اندک شمارند. با این همه بخش نقد و معرفی در نخستین گام خود در این مجموعه به این آثار پرداخته است.

بازگردیم به آغاز سخن. «نگاه زنان» می‌خواهد صداهایی را بازتاب کند که کم‌تر به گوش می‌رسند. در چند سال گذشته روی‌کرد تازه‌یی به مسائل و مشکلات زنان دیده می‌شود و از این

پیش‌گفتار □ ۷

بابت ادبیات مختصری نیز گرد آمده است. اما همین ادبیات مختصر نیز عمدتاً ویژگی‌ها و درخواست‌های زنان تحصیل‌کرده‌ی طبقه‌ی متوسط را در بر می‌گیرد. بخش نخستین مجموعه‌ی حاضر می‌کوشد دست‌کم در آغاز، در سطح طرح مسائل، توجهی به موضوع زنان کم‌درآمد داشته باشد.

تنوع و در عین حال یکسانی مسائل زنان زمینه‌ی هم‌گامی آنان را در جهات گوناگون رشد و شکوفائی فراهم می‌آورد. «نگاه زنان» امیدوار است شریک این هم‌گامی‌ها باشد. ●



عکس : نازی نیوندی

کارگران زن خانگی

مریم محسنی

در تعریف‌های رسمی، زن کارگر زنی است که در کارخانه یا کارگاه به طور رسمی و با حقوق مشخص کار می‌کند. زنانی که در کارخانه و یا کارگاه کار نمی‌کنند ولی همان نوع کار را انجام می‌دهند و چه بسا میانگین کار تولیدی روزانه‌شان در خانه حتی از یک کارگر شاغل در کارخانه بالاتر است، در شمول این تعریف قرار نمی‌گیرند و در آمارگیری‌های رسمی به حساب نمی‌آیند. مثلاً در آمار سال ۷۵ رقم کارگران ساده‌ی زن، ۴/۳۳٪ کل کارگران و ۴/۷۴٪ کل زنان شاغل ذکر گردیده است. در حالی که رقم واقعی کارگران ساده‌ی زن با احتساب رقم کارگرانی که در خانه به کار تولیدی می‌پردازند بسیار بیش‌تر از آمار ذکر شده است. به این ترتیب زنانی که در خانه‌ها کار می‌کنند هم از مزایای قانونی محروم‌اند و هم جایگاه واقعی آنان در عرصه‌ی کار و تولید مشخص نیست. کافی است حجم کاری را که هم‌اکنون کارفرمایان به صورت کتراتی به زنان در خانه‌ها واگذار می‌کنند مورد بررسی قرار دهیم تا میزان کار زنان در خانه و نقش این بخش از نیروی کار در عرصه‌ی اقتصاد کشور بهتر مشخص شود.

پس از اجرای طرح تعدیل اقتصادی، استفاده از کار تولیدی زنان در خانه‌ها وسعت یافته است و کارفرمایان برای این که دست‌مزد کم‌تری پرداخت کنند، از کار زنان استفاده می‌کنند. زیرا اکثریت مردان به هیچ وجه حاضر به قبول چنین دست‌مزدی نیستند و شاید بتوان گفت تنها پیرمردان و پسران کم سن و سال که بازار کاری برایشان وجود ندارد به انجام این نوع کارها در خانه تن می‌دهند. اکنون استخدام رسمی کارگران زن در کارخانه‌های بزرگ بسیار کم و به ندرت صورت می‌گیرد. استخدام نکردن زنان در کارخانه‌های بزرگ در دوره‌ی جنگ و پس از آن یعنی شروع دوره‌ی بازسازی و اجرای طرح تعدیل اقتصادی دو علت متفاوت دارد. در سال‌های اولیه‌ی پس از انقلاب جلوگیری از اشتغال زنان دلایل ایدئولوژیک و عقیدتی داشت و اشتغال زنان در محیط‌هایی که زنان مجبور بودند همراه با مردان و در یک جا کار کنند،

غیراخلاقی و غیر شرعی شمرده می‌شد. در حالی که در دوران اجرای طرح تعدیل، عدم استخدام زنان در کارخانه‌ها ریشه‌ی اقتصادی دارد. مدیریت کارخانه‌ها و صاحبان صنایع، استخدام زنان را هزینه‌بر می‌دانند و استفاده از نیروی کار مردان را ترجیح می‌دهند، و ظاهراً علت آن را پایین آوردن هزینه‌ی واحدهای تولیدی از طریق حذف مخارج مهدکودک و... عنوان می‌کنند.

در چند سال گذشته در شماری از کارخانه‌های صنعتی بعضی از کارگران مرد را در مشاغلی به کار گمارده‌اند که پیش از این در انحصار زنان بود. دیده می‌شود که مدیری به راحتی به زبان می‌آورد که استخدام زنان دردسر دارد و به صرفه نیست.

در یک کارخانه‌ی صنعتی که نزدیک به نیمی از کارگران آن را زنان تشکیل می‌دادند، در سال‌های ۶۸-۶۹ تا آن‌جا که امکان داشت کارگران مرد را جای‌گزین زنان نمودند حتا در شغل‌هایی که تا پیش از انقلاب و حتا در دوران جنگ در اختیار زنان بود، و در شغل‌هایی که این جای‌گزینی ممکن نبود دختران مجرد استخدام کردند و از به کار گماردن زنان متأهل خودداری نمودند تا هیچ هزینه‌ی بابت فرزندان آن‌ها متقبل نشوند. بسیاری از زنان متأهل که کودک زیر دبستانی دارند، در کارگاه‌های تولیدی نیز نمی‌توانند کار کنند چون کارگاه‌ها فاقد مهدکودک و یا هر نوع امکان نگهداری کودکان می‌باشند. در این میان وضع زنان تهی‌دست مطلقه‌یی که نان‌آور خانواده‌اند از همه بدتر است. این زنان وضعیت بسیار بدی دارند و با فقر و فلاکت زیاد روزگار می‌گذرانند.

قبل از اجرای طرح تعدیل، مدیریت برخی از کارخانه‌ها که برای آنان مسائل عقیدتی بیش از مسئله‌ی سودآوری اهمیت داشت گاه به استخدام این زنان مبادرت می‌ورزیدند تا از کشیده شدن آنان به راه‌های ناصواب و غیراخلاقی جلوگیری کنند. مثلاً یکی از کارخانه‌های نسبتاً بزرگ فقط زنانی را استخدام می‌کرد که سرپرست و نان‌آوری نداشتند؛ البته بی‌سرپرست بودن زن باید با مدارک کافی اثبات می‌شد و تحقیق در این زمینه را شورای اسلامی کارخانه بر عهده داشت. به این ترتیب نگاه مدیریت کارخانه‌ها، نسبت به اشتغال زنان در واحد اقتصادی تحت پوشش خود، پیش از آن‌که نگاهی اقتصادی باشد، نگاهی ایدئولوژیک بود.

به هر روی یافتن شغل برای زنانی که به خاطر نیاز شدید مالی مجبور به کار خارج از خانه هستند همیشه مشکل‌آفرین و گاه ناممکن بوده است. هاله افشار می‌نویسد: ^۱ «برای زنانی که به واسطه‌ی روابط خانوادگی امکان کار در بخش خدمات را ندارند به دست آوردن شغل به هیچ روی آسان نیست.» و در جای دیگر ادامه می‌دهد: «وسیله‌ی اندک بهتری برای زندگی، یافتن کار در منازل شخصی است. در این موارد شخص استخدام شونده باید معرف‌های مطمئن داشته

باشد و تنها زنانی که ارتباطات خوبی دارند می‌توانند چنین شغل‌هایی به دست آورند. گروهی این شغل‌ها را از مادر یا خاله‌ی خود به ارث می‌برند. برخی دیگر مستقیماً از روستا به خانه‌ی مالک یا دوستان و خویشان او می‌روند. بسیاری از مستخدمان خانگی در معذور اخلاقی خویشاوند خویش قرار می‌گیرند و نمی‌توانند خود را با ترکیب اجتماعی جاری تطبیق دهند و ازدواج کنند...

در عین حال کار خانگی دیگر به عنوان شغلی در تمام طول زندگی امنیت شغلی ندارد. با مدرنیزه شدن زندگی و هسته‌یی شدن خانواده‌ها (خانواده‌یی مرکب از پدر، مادر و فرزندان)، سنت‌های قدیمی نگه‌داشتن مستخدم، کم‌کم از بین می‌رود. غالباً مستخدمان به آسانی اخراج می‌شوند و اکنون کار خانگی بر مبنای پرداخت روزانه انجام می‌شود... و هیچ‌گونه پیش‌بینی لازم برای حوادث، بیماری و کهولت مستخدمین خانگی وجود ندارد...

گرفتن سفارش کار از کارخانه و یا کارگاه تا حدود زیادی بستگی به روابط و آشنائی‌ها دارد و اکثر اوقات کارگران زن خانگی هر نوع کار تولیدی یا خدماتی را که از عهده‌شان برآید انجام می‌دهند. گرفتن سفارش کار نه از طریق بنگاه‌های کاریابی بلکه عمدتاً از طریق آشنایان و روابط فامیلی صورت می‌گیرد. در میان زنانی که هیچ نوع تخصصی مانند خیاطی و غیره ندارند تمایل به گرفتن کار از کارخانه بیش‌تر است زیرا هم ثبات بیش‌تری دارد و هم دست‌مزد آن بالاتر است. ولی گرفتن چنین سفارشات مستلزم داشتن روابطی در کارخانه است یعنی مثلاً کارگر آشنایی که حاضر باشد مواد و لوازم ضروری اولیه برای تولید و یا تکمیل کالا را از کارخانه بگیرد و کار را پس از تکمیل به کارخانه تحویل دهد. که در این صورت مبلغی به عنوان مالیات و حق بیمه از حقوق این کارگر کسر می‌گردد.

در این میان گاه برای کاریابی و تحویل کار به دلال‌هایی برمی‌خوریم که در ازای ارجاع کار به زنان، مبلغی از دست‌مزد آنان را به خاطر حق دلالی خود کم می‌کنند. اگرچه این موارد زیاد نیست ولی به هر حال وجود دارد. کارگر کارخانه‌یی می‌گفت «کسی را می‌شناسم که کار را تحویل می‌گیرد و می‌برد بیرون. عصر بچه‌ها را جمع می‌کند خانه‌ی خودش. از عصر تا آخر شب از آن‌ها کار می‌کشد و دست آخر نفری ۴۰-۳۰ تومان می‌گذارد کف دست‌شان.»

بخشی از مشاغلی که مرسته صالح پور^۲ در یک‌صد نوع شغل خانگی برشمرده است کارگران خانگی را نیز در بر می‌گیرد، از جمله دوزندگی (انواع لباس، تکه‌دوزی، لحاف‌دوزی، کیف‌دوزی، چرم‌دوزی)، صنایع غذایی (تولید شیرینی، آبلیمو، مربا، ترشی و خیار شور، سبزی خشک و ادویه‌جات)، که البته سفارش دهنده‌ی این کارها معمولاً صاحبان کارگاه‌ها هستند. انجام کارهایی از قبیل ریختن چای درون کیسه‌های چای پاکتی، سرهم کردن قطعات

مختلف اسباب بازی، تکمیل کارهای تزئینی و چوبی و ... که بخشی از آن را در کارگاه انجام می دهند، بخش دیگری از کارهایی است که معمولاً صاحبان کارگاه ها به زنان ارجاع می دهند. تکمیل قطعات مونتاژی برخی از کارخانه های الکتریکی مانند جا انداختن لاستیک در کتاکت کلید برق، بستن و سفت کردن پیچ ها، جا انداختن پیچ درون ترمینال برق، جا انداختن فنر پشت کلید زنگ و ... از کارهای دیگری است که زنان در خانه انجام می دهند. و هم چنین تعدادی از کارخانه ها کارهایی از قبیل زدن برجسب، تهیه و تولید جعبه و پاکت، تولید پاکت پلاستیکی و غیره را به خانه ها سفارش می دهند.

دست مزد اندک

دست مزد زنان کارگری که در خانه کار می کنند بسیار کم و ناچیز است و هیچ تناسبی میان کار و دست مزد برقرار نیست. برای نمونه کافی است میزان مزدی را که این کارگران بابت کارشان دریافت می کنند با کارگران شاغل در کارخانه ها مقایسه کنیم. معمولاً دست مزد زنی که در خانه کار می کند، در ازای کار مساوی، $\frac{1}{4}$ و یا $\frac{1}{5}$ دست مزد کسی است که در کارخانه کار می کند و گاه کم تر. در یک کارخانه، که با یک پیچ گوشتی برقی در روز می توان حداقل ۴ تا ۵ هزار پیچ را سفت کرد کارفرما این کار را به خانه ارجاع می دهد تا زنان در خانه با پیچ گوشتی دستی انجام دهند، که معمولاً راندمان کار تا $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{5}$ پایین می آید. دلیل آن نیز واضح است، چون این کار مقرون به صرفه است. سطح دست مزد زنان در خانه آن قدر پایین است که کارفرما ترجیح می دهد به جای استخدام کارگر جدید از کار زنان در خانه استفاده کند. از آنجایی که تعداد زنان نیازمند و جویای کار بسیار زیاد است کارفرمایان از این عرضی بیش از حد نیروی کار سوءاستفاده کرده سطح دستمزدها را مدام پایین می آورند و این رقابت برای به دست آوردن کار، مزد کارگر را آنقدر تقلیل می دهد که بسیاری از این زنان حتا از تهیه ضروری ترین مایحتاج زندگی خود نیز عاجزند و دست مزد آنان بسیار کم تر از سطح دست مزد پایین ترین شغل ها و کم مزدترین مشاغل مردان است. هیچ کارگر مردی دست مزدش به کمی دست مزد این زنان نیست و هیچ کارگر مردی نیز حاضر نیست با دست مزدی چنین اندک و ناچیز کار کند. و به جرئت می توان گفت دست مزد روزانه ی زنان کارگر خانگی حتا از پول توجیبی یک زن مرفه و نیمه مرفه کم تر است و این در حالی است که بسیاری از این زنان مجبورند با این درآمد خانوادگی را اداره کنند.

فقیرترین بخش زنان کارگر را زنانی تشکیل می دهند که خود سرپرست خانواده اند و در کارگاه و کارخانه کاری به دست نمی آورند و مجبورند در خانه کار کنند. این گروه اغلب در فقر کامل به سر می برند که باید به آن بی حقی مطلق از نظر برخورداری از مواهب قانون کار را

نیز اضافه نمود. نه مزایایی دارند، نه امنیت شغلی، و نه از هیچ گونه تأمین اجتماعی برخوردارند و بدون برخورداری از حق بازنشستگی، آینده‌یی به مراتب تیره و تارتر از امروز در انتظار آنهاست.

سختی کار

زنان کارگری که در درون خانه‌ها کار می‌کنند مانند همه‌ی زنان کارگر در شرایطی سخت و دشوار به سر می‌برند. درهم تنیدگی کار خانگی و کار تولیدی یا خدماتی، و محروم بودن از حداقل امکانات رفاهی به این سختی و دشواری معنای ویژه‌یی می‌بخشد.

ادغام کار خانگی و کار تولیدی به لحاظ زمانی و مکانی مشکلات خاص خود را پدید می‌آورد. زنان کارگر خانگی باید علاوه بر آن که همه‌ی وظایف برشمرده‌ی زنان خانه‌دار از قبیل غذا پختن، نظافت، شست‌وشوی ظرف و لباس، نگهداری از کودکان، نگهداری از سالمندان ... و وظایف همسری و مادری را انجام دهند، در عین حال باید به کار تولیدی نیز پردازند. به عنوان مثال در همان حال که یک زن پشت چرخ خیاطی کار می‌کند تا سفارشات کارگاه تولید پوشاک را انجام دهد، باید مراقب باشد که غذا نسوزد، مراقب بچه‌ها باشد و خلاصه به فراخور حال به افراد مختلف خانواده سرویس دهد و ... به همین دلیل بسیاری از این زنان حتا مجبورند ساعاتی از شب را به کار ناتمام روز پردازند. تجربه‌ی کار شبانه برای بسیاری از این زنان تجربه‌ی آشنایی است. زن خیاطی که برای کارگاه تولیدی لباس کار می‌کرد می‌گفت: «وقتی شب همه می‌خوابند تازه ساعت کاری من شروع می‌شود. مجبورم از آرامش و سکوت شب استفاده کنم و برش بزنم - چون با شلوغی خانه در روز نمی‌توان برش زد ممکن است یک توپ پارچه خراب شود. روز توی شلوغی خانه نمی‌توان یک توپ پارچه را دست قیچی داد. اگر خراب شود کی می‌خواهد ضررش را بدهد کارفرما؟! صد سال کارفرما حاضر به پرداخت خسارت نیست مگر من چه قدر درمی‌آورم که بتوانم خسارت پارچه بدهم؟ وقتی که کار دارم و سرم خیلی شلوغ است و مجبورم کار را زود تحویل بدهم، مجبورم شب بیدار بنشینم تا کار را به موقع تحویل بدهم. تولیدی‌ها خیلی مقررات دارند اگر خیاطی، کار را به موقع تحویل ندهد دیگر به او کار نمی‌دهند. این همه تلاش می‌کنیم آن وقت هیچی‌اش به خودمان نمی‌رسد. گاهی اوقات زن داداشم را که خیاطی بلد است کمک می‌گیرم. روزهایی که سرم شلوغ است او هم برای کمک می‌آید. من برش می‌زنم و چرخ کاری می‌کنم او زیگزال می‌زند بدون همکاری چند نفره کار پیش نمی‌رود.» و در جواب این که چرا برای خودت کار نمی‌کنی، می‌گوید: «سرمایه ندارم. تازه تولیدی‌ها از ما نمی‌خرند یک بار شریک شدیم قرض کردیم چند تا توپ پارچه خریدیم بهترین مدل‌ها را هم زدیم آخر سر بیش ترش فروش نرفت هنوز بعد از دو سه سال

سرمایه‌مان برنگشته و توی اتاق و زیرزمین پر از لباس بچه است. از همه‌ی آشنایان برای فروش کمک گرفتیم ولی هنوز روی دستانمان مانده. از بوتیک می‌خرند، از ما نمی‌خرند. توی نمایشگاه هم که غرفه آن‌قدر گران است که نمی‌شود نزدیکش شد. مگر چه قدر در می‌آوریم که پول غرفه بدهیم. ناچاریم برای صاحب کارگاه کارکنیم که اگر جنس فروش نرفت حداقل ما ضررش را ندهیم. تک‌دوزی هم که حوصله می‌خواهد و چیزی هم در نمی‌آید.»

خانه‌های کوچک و محقر بسیاری از کارگران خانگی که از یک اتاق آن هم برای نشیمن و هم کارگاه استفاده می‌شود فشار بیش‌تری به این زنان وارد می‌کند. مثلاً خانه‌ی زنی که برای کارگاه خیاطی سفارش می‌گیرد، پر از تکه‌های پارچه و خرده نخ است. توی راهرو و آشپزخانه و ... گاه توی کیف ملارسه‌ی بچه‌ها هم تکه‌ی پارچه پیدا می‌شود. درهم شدن اثاث خانه با وسایل کار اعصاب این زنان را خرد می‌کند و مانع آسایش آنان می‌شود.

تشکیل‌یابی

کارگران زن شهری به سه بخش: کارگران زن کارخانه‌های بزرگ، کارگران زن کارگاه‌ها و کارگران زن خانگی تقسیم می‌شوند. این سه بخش از نظر تشکیل‌یابی ویژگی‌های متفاوتی دارند و هر یک باید تشکل خاص خود را داشته باشند. هم اکنون با توجه به این که شمار کارگران زن خانگی رو به افزایش است ایجاد تشکل خاص این گروه از زنان اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. از سوی دیگر، کارگران زن خانگی در میان جماعت زنان کارگر بخش حاشیه‌ئی را تشکیل می‌دهند. و از آن‌جا که زنان خود انسان‌های حاشیه‌ئی^۳ به شمار می‌آیند زنان کارگر خانگی همه‌ی ویژگی‌های انسان‌های حاشیه‌ئی را دوچندان دارند. بنابراین شناسایی اهرم‌هایی که تکیه بر آن‌ها به تشکل این زنان یاری می‌رساند ضروری است. تشکیل صندوق‌های هم‌یاری که در مواردی با موفقیت همراه بوده است نمونه‌یی از شبه تشکل‌های ابتدایی زنان است که می‌توان به آن اشاره کرد. امکانات دیگری نیز وجود دارد که می‌توان به منزله‌ی نقطه‌ی شروع مورد توجه قرار داد و به گسترش آن پرداخت؛ از آن جمله کلاس‌های آموزش تنظیم خانواده است که از سوی برخی مراکز بهداشتی و درمانی در محلات فقیرنشین برای زنان ترتیب داده می‌شود، و هم‌چنین جلسات نمایش فیلم‌های مفید آموزشی که به طور خودجوش جریان یافته است. امکانات بالقوه‌ی دیگری نیز وجود دارد که باید با توجه به شرایط و ویژگی‌های زیستی و کاری این زنان مورد توجه قرار گیرد و به فعل درآید. ●

پانویس‌ها:

۱- افشار، هاله. «زنان تهی‌دست در ایران» ترجمه‌ی مجید ملکان، کتاب توسعه، شماره ۸، بهار ۱۳۷۴، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۲- صالح پور، مرسته. «کار خانگی» فرهنگ توسعه ویژه‌ی زنان اسفند ۱۳۷۶.

۳- در این رابطه مقاله‌ی «شخصیت زن: از پندار تا واقعیت» را در همین کتاب ببینید.

صندوق هم‌یاری و فعالیت ما زنانِ کارگر

شهربانو حسینی

سال ۱۳۶۳ بود که در کارخانه ما یک صندوق تعاون و هم‌یاری با تعداد ۱۰ نفر از زنانِ کارگر کار خود را شروع کرد. در آن سال‌ها صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ی کارگری بسیار کم بود و کارگران برای دریافت وام مشکلات بسیاری داشتند. در آن زمان در کارخانه‌ی ما یک کمیته‌ی وام وجود داشت که به نوبت به کارگران وام می‌داد ولی شرایط دریافت وام کارگری بسیار سخت بود. معمولاً بیش از یک سال طول می‌کشید تا به کارگر متقاضی وام تعلق گیرد و چه بسا زمانی نوبت فرد فرا می‌رسید که وام ضرورت وجودی خود را از دست داده بود. این کمیته‌ی وام متعلق به مدیریت بود و بنابراین نوبت وام و مبلغ آن را نماینده‌ی مدیریت تعیین می‌کرد. به غیر از کمیته‌ی وام، یک صندوق قرض‌الحسنه نیز وجود داشت که کارگران زن می‌توانستند عضو آن بشوند. این صندوق توسط سرپرست یکی از بخش‌ها اداره می‌شد. بی‌سواد بودن اکثر کارگران زن باعث می‌شد که رئیس این صندوق از موجودی کارگران سوء استفاده کرده و به نفع خود بهره‌برداری نماید و این سوء استفاده به اشکال گوناگون صورت می‌گرفت مثلاً اگر موجودی کارگری در صندوق ۱۰ هزار تومان بود، پس از مدت‌ها در نوبت ماندن بالاخره مبلغی در حدود ۶-۵ هزار تومان وام می‌گرفت که حتا به اندازه‌ی موجودی خودش هم نبود. در حالی که عرف حاکم بر صندوق‌های هم‌یاری این است که دو برابر موجودی فرد به او وام می‌دهند. این صندوق ۵۰ نفر عضو داشت. یعنی بیش از یک سوم کارگران زن. به غیر از این صندوق یکی دو صندوق در بخش‌های دیگر نیز وجود داشت که فقط به مردان همان قسمت‌ها وام می‌داد و تعداد اعضای آن‌ها بسیار محدود بود. در این شرایط بود که جمعی از کارگران زن تصمیم به تأسیس صندوق گرفتند تا هم به موقع نیاز مالی افراد بر طرف شود و هم صندوق به عنوان پشتوانه‌ی مالی از وابستگی کارگران به مدیریت بکاهد. در آن موقع برای اکثریت کارگران پذیرفته نبود که تعدادی زن صندوق تشکیل دهند. بنابراین قرار شد خبر آن در سطح کارخانه پخش نشود و فقط همان ده نفر خبر داشته باشند.

میزان پس‌انداز ماهیانه دوست تومان و مبلغ اولین وام ۳۰۰۰ تومان تعیین شد. با این وضعیت صندوق م‌اشروع به کار کرد. پس از مدتی که از فعالیت موفقیت‌آمیز صندوق گذشت و موقعیت آن تثبیت شد افراد جدیدی در صندوق پذیرفته شدند. صندوق فعالیت خود را گسترش داد و مورد حمایت تعداد بیش‌تری از کارگران قرار گرفت.

آن زمان ذهنیت کارگران طوری بود که فکر می‌کردند فقط مردان باید وارد فعالیت شوند و زن‌ها از پس کارها بر نمی‌آیند. اکثریت زنان قدیمی مخالف فعالیت زنان بودند و در مقابل این حرف زنان جوان که می‌گفتند زنان هم باید وارد نهادهای کارگری شوند، به راحتی می‌گفتند «زن برای این کارها ساخته نشده. این کارها مال مردان است.» حتا در انتخابات تعاونی مصرف، با کاندید شدن زن‌ها مخالفت می‌کردند و نمی‌گذاشتند زنان جوان کاندید شوند، بنابراین توانایی اداره‌ی صندوق را هم در زنان نمی‌دیدند. ولی کم‌کم این ذهنیت تغییر کرد و بر اثر اداره‌ی صحیح صندوق، بسیاری از زنان به عضویت آن درآمدند. با افزایش تعداد افراد، نیاز به اسناس‌نامه احساس شد. از این رو اساسنامه‌یی تهیه شد و در مجمع عمومی به تصویب رسید. یک هیئت مدیره‌ی ۳ نفره اداره‌ی صندوق را به عهده گرفت. مجمع عمومی در خانه‌های مان برگزار می‌شد ولی انتخابات را مجبور بودیم در کارخانه برگزار کنیم که این خود مشکلاتی را به همراه داشت. مثلاً این که مجاز نبودیم کار را به دلیل انتخابات ترک کنیم. فعالیت صندوق با استقبال روبه‌رو شد و تعداد اعضا آن از ده نفر به شصت نفر رسید. یعنی نزدیک به نیمی از زنان به مرور عضو صندوق شدند و حساب‌های‌شان را در صندوقی که از موجودی‌شان سوء استفاده می‌کرد بستند. مبلغ وام از ده هزار تومان به صد هزار تومان افزایش یافت و بر قدرت مالی صندوق افزوده شد.

مبلغ صد هزار تومان برای زنان کارخانه‌ی ما که اکثریت آنان نان‌آور خانواده هستند بسیار کارگشا بود. در صورتی که صندوق‌های دیگر معمولاً مبلغ کم‌تری وام می‌دادند. اما مشکل عمده‌یی که ما با آن مواجه بودیم بی‌سوادی عده‌یی از زنان عضو صندوق بود. بی‌سوادی این زنان که در حساب و کتاب مشکل دارند همیشه برای هیئت مدیره‌های مختلفی که در این چند سال اداره‌ی صندوق را بر عهده داشته‌اند، مشکل به وجود آورده است. مثلاً در خواندن تاریخ قسط‌ها و ویا مبلغ بازپرداخت وام و غیره. در بسیار اوقات تفهیم میزان بدهکاری‌شان کار ساده‌یی نیست و همیشه این مسئله باعث بحث و گفت‌وگوهای زیادی بین هیئت مدیره و این زنان بی‌سواد گردیده است. از سوی دیگر با بدتر شدن وضع مالی کارگران، اکثراً در بازپرداخت به موقع بدهی‌شان دچار مشکل می‌شوند. امروز ۱۴ سال از زمان تشکیل صندوق و اولین فعالیت‌های جمعی ما زنان کارگر می‌گذرد. خیلی چیزها در کارخانه‌ی ما عوض شده است. و

ذهنیت تقریباً تمامی کارگران نسبت به این‌که زنان نمی‌توانند فعالیت کنند تغییر کرده است. در کارخانه‌ی ما زنان در بیش‌تر فعالیت‌های کارگری حضور دارند و در بسیاری از حرکات پیشاپیش مردان قرار دارند. در انتخابات برای نهادهای کارگری، بارها کارگران زن متعهد خود را کاندید نموده‌اند و چند دوره ما زنان رأی بالایی نیز آورده‌ایم. در کارخانه‌ی ما زنان فعال‌تر از مردان‌اند و در بسیاری از کارها و فعالیت‌ها پیش‌قدم می‌شوند. امروز مردان خیلی از توانایی‌های ما را باور کرده‌اند. بسیاری از اوقات خود مردان پیشنهاد کاندید شدن به زنان را داده‌اند. ما زنان نیز به خود اعتماد بیش‌تری پیدا کرده‌ایم. اما می‌دانیم در بسیاری از موارد با مردان برابر نیستیم. در کارخانه‌ی ما ارتقای شغلی فقط برای مردان وجود دارد. ما بارها اعتراض کرده‌ایم ولی نتیجه‌ی نگرفته‌ایم. ما کارگر ساده می‌آییم و کارگر ساده می‌رویم. حتا اگر ۲۰ سال سابقه‌ی کار داشته باشیم. و حتا اگر سوادمان بالاتر از مردان باشد. یک کارگر مرد با سواد مساوی و با سابقه‌ی برابر با ما، از ما بیش‌تر حقوق می‌گیرد. برای این‌که گروه و پایه‌ی ما پایین‌تر است. موقع پرداخت، پاداش‌ها به مردان بیش‌تر تعلق می‌گیرد و ... ما هنوز مسائل زیادی داریم که حل نشده باقی مانده است. ●

«سازمان دهی زنان کارگر در نظام کنونی جهان»

(مصاحبه با یک زن سازمان‌ده کارگری در کره جنوبی)



ترانه کی یونگ

ترجمه‌ی محمد صفوی

مقدمه

با آغاز دوره‌ی جدید فعالیت‌های اقتصادی (سال ۱۹۶۲ میلادی) در کره‌ی جنوبی، و متعاقب آن، رشد سریع صنعت مونتاژ و صنایع سنگین، طبقه‌ی کارگر نسبتاً وسیعی در کره‌ی جنوبی به وجود آمده است. طی دو دهه‌ی گذشته، با تصمیمات تازه‌ی دولت، موانع ورود سرمایه‌های بین‌المللی برداشته شد و با به‌وجود آمدن «مناطق آزاد تجاری» (مناطق که کم‌ترین قوانین محدود‌کننده برای حضور و عمل‌کرد سرمایه‌ی خارجی و شرکت‌های بزرگ جهانی وجود دارد و کارگران حتا از اندک‌ترین حقوق انسانی و کارگری برخوردار نیستند) بخش وسیعی از زنان کارگر کره در بازار کار، خصوصاً در مناطق آزاد تجاری جذب شده‌اند. به همین سبب طی دو دهه‌ی گذشته زنان کارگر بیش از دیگران مورد تحقیر و آزار و تضييع حقوقی قرار گرفته‌اند! ساعات کار طولانی، حقوق

اندک و نبود مزایا، آزار و اذیت جنسی و روحی به همراه ستم مضاعف جنسی، از جمله مشکلاتی است که زنان کارگر با آن دست به گریبانند. مبارزات اخیر و اوج‌گیری جنبش کارگری، خصوصاً اعتصاب‌های سراسری کارگران در دسامبر ۱۹۹۶ میلادی، مبارزات کارگری به ویژه مبارزات زنان کارگر را وارد مرحله‌ی تازه‌یی کرده است، تا جایی که بسیاری از صاحب‌نظران مسائل کارگری دنیا معتقدند: اوج‌گیری مبارزات اخیر کارگری در کره‌ی جنوبی، طرح خواسته‌های عادلانه و مترقی، همبستگی بی‌سابقه‌ی کارگری، طرح خواسته‌های مشخص و اتخاذ تاکتیک‌های نوین و متنوع مبارزاتی، کارگران کره را در صف مقدم مبارزات کارگری در جهان قرار داده است. خصوصاً این‌که تأثیر تعیین‌کننده‌ی بر ارتقای سطح مبارزه‌های کارگری در سراسر قاره‌ی آسیا گذاشته است.

مطلب زیر تجربیات شخصی یکی از زنان فعال و مبارز و سازمان‌ده اتحادیه مستقل کارگری در کره است که به صورت مصاحبه در نوامبر ۱۹۹۷ در نشریه‌ی فمینیستی Kinesis به چاپ رسیده است.

□

خانم سراپینا چای کی - یونگ، از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ میلادی برای یک سازمان غیر دولتی (NGO) مستقر در هنگ‌کنگ، در مورد وضعیت زنان کارگری که در کارخانه‌های غیرایمن و غیربهداشتی لباس‌دوزی در چین کار می‌کنند، تحقیقات بسیار ارزنده‌یی انجام داده است. وی هم‌اکنون یکی از فعالین در سازمان‌دهی زنان کارگر در کره جنوبی است.

پرسش: زمانی که برای یک نهاد غیردولتی در هنگ‌کنگ به کار مشغول بودید، عمده‌ی فعالیت شما در مورد وضعیت زنان کارگری بود که در کارخانه‌های اسباب‌بازی‌سازی و لباس‌دوزی مشغول به کار بودند، می‌توانید در این مورد برای ما توضیح دهید؟

پاسخ: شمار فزاینده‌یی از کارگران زن در مناطقی که به نام «مناطق آزاد تجاری» معروف است کار می‌کنند. این کارگران زنان جوانی هستند که عمدتاً از روستاها و دهات اطراف آمده‌اند تا با حقوق بخور و نمیر مخارج زندگی خود و خانواده‌شان را تأمین کنند. البته این داستان تازه‌یی نیست، روندی است که از سال‌های ۱۹۷۰ میلادی در کشورهایی نظیر هنگ‌کنگ، تایوان و کره مشاهده می‌شود. زنان کارگر که تحت شرایط بسیار دشوار با کار خود به رشد اقتصادی در این کشورها کمک‌های فراوانی نموده‌اند اخیراً دچار ضربات خردکننده‌یی شده‌اند، از جمله با تصمیم‌های جدیدی که در مورد «بازسازی» صنعتی گرفته شده بسیاری از شرکت‌های بزرگ به خاطر این‌که تولیدات خود را با مخارج کم‌تری عرضه کنند درهای کارخانه‌ها را در هنگ‌کنگ و تایوان و کره بسته‌اند که در نتیجه بسیاری از این زنان کارگر بعد از سال‌ها رنج و مشقت از کار بی‌کار شده‌اند بدون این‌که غرامتی به آنان پرداخت شود. اما هنوز

در مناطق آزاد تجاری، عرضه‌ی تولید اسباب‌بازی و لباس‌دوزی توسط واسطه‌های فرعی در آسیای شرقی ادامه دارد. البته این تولیدات نه در کارخانه‌ها بلکه در خانه‌هایی که توسط واسطه‌ها و دلال‌های ریز و درشت اداره می‌شود به طرز هولناکی ادامه دارد. شما می‌دانید که سرمایه‌داران خارجی و شرکت‌های بزرگ چندملیتی مدام در این فکر هستند که به ارزان‌ترین شکل کالاهای خود را تولید کنند. از این رو زنان جوان کارگر را در این خانه‌های جهنمی به کار می‌گمارند و بیش‌ترین سوءاستفاده‌ها را از آنان می‌کنند.

پرسش: همان‌طوری که به درستی اشاره کردید زنان جوان کارگر در دو دهه‌ی گذشته‌ی میلادی از قربانیان درجه اول شرکت‌های بزرگ چند ملیتی بوده‌اند. چه نوع شیوه‌ی سازمان‌دهی کارگری در ارتباط با احقاق حقوق زنان کارگر اتخاذ کرده‌اید؟

پاسخ: در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، زنان کارگر حرکت سازمان‌دهی خود را برای تشکیل اتحادیه‌ی کارگری آغاز کردند. زنان کارگر به شدیدترین شکلی چه از جانب دولت و چه از جانب شرکت‌ها مورد ستم قرار داشتند. شرکت‌ها هر موقع اراده می‌کردند زنان کارگر را از کار اخراج می‌کردند. در همین دهه بود که زنان در مقابل اجحافی که به حقوق آنان می‌شد اقدام به واکنش کردند و در همین رابطه تلاش خود را برای بهتر شدن شرایط کاری در کارخانه‌ها آغاز نمودند.

در پایان دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی با اوج‌گیری مبارزات کارگری شرکت‌های بزرگ در حرکتی غیر مسئولانه و سودجویانه، به انتقال سرمایه‌های خود به جایی که سطح توقع کارگران پایین‌تر و درجه‌ی استثمار بیش‌تر باشد پرداختند! در نتیجه زنان کارگر به طور وسیعی مشاغل خود را از دست دادند و متعاقب آن اتحادیه‌های کارگری که بیش‌ترین اعضای آن را زنان کارگر تشکیل می‌دادند، دچار ضربات شدیدی شد. دولت نیز هیچ‌گونه حمایتی از کارگران نمی‌کند. بنابراین باید راه‌های دیگری را برای مقابله با این وضعیت ظالمانه می‌یافتیم. از آن جمله سعی کردیم زنان را به طور ناحیه‌ئی در محله‌ها و یا بخش‌هایی که زندگی می‌کنند سازمان‌دهی و بسیج نماییم.

پرسش: تأثیر عمل‌کرد شرکت‌های بزرگ چند ملیتی بر روی زنان کارگر چه بود؟

پاسخ: یکی از عواقب و تأثیرهای مهم انتقال سرمایه‌های شرکت‌های بزرگ جهانی به کشورهای دیگر آن بود که زنان کارگر که سال‌ها تحت شرایط طاقت‌فرسا و ساعات طولانی و حقوق اندک کار کرده بودند، مشاغل خود را از دست دادند. شرکت‌هایی که زنان کارگر را به طور دسته‌جمعی اخراج کردند عبارتند از شرکت‌های لباس‌دوزی و کفش‌دوزی «نایک» (Nike) و «ری‌باک» (Reebok). از این رو زنان کارگر در نبود برنامه‌های حمایتی از جانب دولت و

وزارت کار، هم‌اکنون در شرایطی بدتر از گذشته مجبور به انجام هرگونه کاری هستند. برای نمونه بخش وسیعی از زنان برای واسطه‌ها و دلال‌های فرعی در کارگاه‌های کوچک و جهنمی که در خانه‌ها تعبیه شده است، در شرایط اسف‌بار و محروم از حقوق و مزایا، برای شرکت‌های بزرگ خارجی لباس می‌دوزند.

پرسش: در حال حاضر، یکی از کارهای شما سازمان‌دهی برنامه‌های آموزشی برای کارگران و فعالیت برای حقوق بشر و نشان دادن عمل‌کرد مخرب شرکت‌های بزرگ خارجی بر کارگران کره است. برخورد اتحادیه‌ی سراسری کارگران کره در مورد وضعیت کارگران کره‌ئی چگونه است؟ خصوصاً برخورد اتحادیه‌ی سراسری کارگران در مورد کارگران زن که در کارگاه‌های جهنمی خانگی کار می‌کنند؟

پاسخ: گرچه هم‌اکنون در کره‌ی جنوبی شاهد رشد و گسترش کارگاه‌های خانگی هستیم اما اتحادیه‌ی سراسری کارگران به اندازه‌ی کافی به این موضوع توجه نمی‌کند. هم‌اکنون فدراسیون سراسری کارگران درگیر مبارزه با دولت کره است، چراکه دولت قصد دارد با تصویب قوانین ضد کارگری، وضعیت و شرایط غیرانسانی کار را دشوارتر سازد. در سطح ملی و کشوری هم احزاب سیاسی و نیروهای مترقی درگیر مبارزه برای کسب آزادی و گسترش دموکراسی و جامعه‌ی مدنی هستند. به همین خاطر اتحادیه‌های کارگری هم که اعتصاب عمومی دسامبر ۱۹۹۶ میلادی را سازمان‌دهی کردند ضمن مبارزه برای بهتر شدن وضع معیشت کارگران در مجموع خواستار آزادی و دموکراسی برای کلیه‌ی اقشار جامعه بودند.

پرسش: آیا اعتصاب عمومی کارگران در دسامبر ۱۹۹۶ که اخبار آن به صورت یک واقع‌ی جهانی به همه‌ی کشورها مخابره شد موفقیت‌آمیز بود؟

پاسخ: اعتصاب عمومی و سراسری کارگران، یک واقع‌ی تاریخی بسیار مهم بود. گرچه اعتصاب توسط اتحادیه‌های کارگری سازمان‌دهی شده بود لیکن مردم از اقشار متفاوت جامعه به صورت یک‌پارچه از آن حمایت کردند. کارگران و مردم در خلال اعتصاب آموختند که چگونه سال‌ها سرکوب و اختناق و سانسور و فساد گسترده‌ی مالی در دولت، زندگی آنان را به عقب برده است. آنان متوجه شدند که نبود دموکراسی و آزادی چگونه کل جامعه را به فساد و تباهی و تخریب می‌کشاند. هر روز برای مدت یک ماه ۴۰۰ هزار نفر از مردم کره تظاهرات و سخن‌رانی برپا می‌کردند. تمام کارگران ماشین‌ها را خاموش و کارخانه‌ها را تعطیل کردند و به اعتصاب عمومی و مبارزه‌ی سراسری مردم پیوستند.

من مایلم همین‌جا خاطر نشان کنم که رمز موفقیت اتحادیه‌های کارگری این بود که آنان افزون بر توجه به مسائل کارگری و مشکلات صنفی خود، به دیگر موضوعات اجتماعی و

سیاسی نیز عنایت خاص نشان دادند و کلاً کارگران در سطح وسیعی لیاقت اجتماعی و سیاسی بی‌نظیری از خود نشان دادند. درسی که اعتصاب عمومی سال ۱۹۹۶ میلادی به ما می‌آموزد آن است که اتحادیه‌های کارگری ملزم هستند به بخش‌های دیگر اجتماعی نیز توجه خاص نشان دهند. تحت نظام کنونی جهانی و سیستم فراگیر اقتصادی، کارگران و یا اتحادیه‌های کارگری اگر در همبستگی با دیگر بخش‌های جامعه، مثلاً در مبارزات زنان و یا در مبارزه علیه فقر عمومی شرکت نجویند، این محافظه کاری باعث خواهد شد که وضعیت کارگران و اوضاع اسف‌بار اقتصادی آنان نیز در مجموع بهبود نیابد و در واقع بدتر بشود.

پرسش: نقش زنان در اتحادیه‌های کارگری چگونه است؟ آیا آنان منصب‌های مهم اتحادیه را در اختیار دارند یا هنوز اتحادیه‌ها توسط مردان رهبری و اداره می‌شود؟ پاسخ: در حال حاضر تعداد زیادی از زنان که در بخش خدمات مانند بانک‌ها، چاپخانه‌ها و بیمارستان‌ها کار می‌کنند عضو فعال اتحادیه‌های کارگری هستند. زنان فعالی که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی در راه سازمان‌دهی زنان کارگر تلاش کردند، اکنون نیز زنان کارگر را در هر محل و هر ناحیه‌ی سازمان‌دهی می‌کنند.

پرسش: ممکن است توضیح دهید منظور شما از سازمان‌دهی ناحیه‌ای و محله‌ای (Community Union) چیست؟

پاسخ: متعاقب حرکت پیچیده و مخرب شرکت‌های فراملیتی مبنی بر خروج سرمایه‌های‌شان از این مناطق و سپردن تولید به دلالات محلی، کارگران نیز به تاکتیک متقابلی برای جلوگیری از تضییع حقوقی خود دست زدند. از این رو سازمان‌دهی محله‌ای و ناحیه‌ای که بدین منظور به وجود آمده است، فقط مسائل و مشکلات زنان کارگر در محل کار و کارخانه را مورد توجه قرار نمی‌دهد، بلکه علاوه بر این، به مسائل و مشکلات زنان در محیط زندگی و محله‌ی آنان نیز توجه دارد. برای نمونه تلاش می‌کند که زنان در هر محله‌ی که زندگی می‌کنند از حقوق انسانی و عادلانه برخوردار باشند و همین‌طور به مسئله‌ی رفاه و بهداشت آنان توجه کند و هم‌چنین تلاش می‌کند که با درخواست‌های عادلانه از دولت، قوانین موجود با انجام کار آموزشی، اصلاح شوند و قوانین بهتری برای آسایش و رفاه و حقوق انسانی زنان به تصویب برسد. دلیل این نوع سازمان‌دهی این است که بسیاری از زنان هم‌اکنون در کارخانه‌های بزرگ کار نمی‌کنند. به همین خاطر برای این دسته از زنان، امکانی وجود ندارد که خواسته‌های انسانی و رفاهی خود را از طریق اتحادیه‌های کارگری در محل کار مطرح نمایند. بسیاری از زنان در کارگاه‌های کوچک و خانگی که تعداد کارگران آن ۴ تا ۵ نفر زن هستند کار می‌کنند و اینان از داشتن اتحادیه‌های کارگری و قرارداد دسته‌جمعی کار محروم

هستند. به همین خاطر یکی از وظایف مهم «اتحادیه‌های محله‌ئی» این است که از طریق این نوع حرکت‌ها، زنان کارگر خواسته‌ها و تقاضاهای عادلانه خود را مطرح کنند. سپس این خواسته‌ها به اداره و وزارت کار ارائه می‌شود.

پرسش: آیا این اتحادیه‌های محله‌ئی با اتحادیه‌های بزرگ کارگری در ارتباط هستند؟
پاسخ: بله.

پرسش: آیا زنان در مناصب رهبری و کلیدی اتحادیه‌ها به کارگمارده شده‌اند؟
پاسخ: به جز در اتحادیه‌های فلزکاران و اتومبیل سازی، میزان مشارکت زنان در دیگر اتحادیه‌های کارگری بالاست. اما به هر حال هنوز تعداد مردان در رهبری اتحادیه‌ها بیش‌تر است. متأسفانه هنوز مردانی در اتحادیه‌ها وجود دارند که به نیروی خلاق و پرتوان زنان مبارز و سازمان‌ده اتحادیه‌ی کارگری اعتماد چندانی ندارند. آن‌چه که من می‌بینم این است که زنان قدرت تصمیم‌گیری فوق‌العاده‌یی در انجام کارهای اتحادیه‌ئی دارند، اما هنوز در مورد روند کار اتحادیه‌ئی اطلاعات کافی و مناسبی ندارند.

پرسش: بعد از اعتصاب عمومی و سراسری کارگران در سال ۱۹۹۶ میلادی، اتحادیه‌های کارگری چه برنامه‌ی مشخصی را در پیش دارند؟

پاسخ: در حال حاضر شرکت‌های بزرگ در تلاش‌اند که تعداد کارگران را کاهش دهند. به همین خاطر یکی از مبارزات اصلی اتحادیه‌ها در لحظه‌ی کنونی تأمین امنیت شغلی است. از طرف دیگر هم اکنون بسیاری از شرکت‌های بزرگ جهانی که سرمایه‌های کمره‌ئی نیز در آن سهیم است مشغول خارج کردن سرمایه‌های خود از کره و صدور آن به مناطقی هستند که نیروی کار ارزان‌تری وجود دارد. اتحادیه‌های کارگری هنوز قادر نیستند در مقابل این روند ایستادگی کنند. به همین علت در حال حاضر دو چالش عمده پیش روی ماست: یکی پاسخ دادن به مشکل بی‌کاری در بین کارگران و مبارزه علیه سیاست اخراج‌های دسته جمعی و دیگری تلاش در جهت به وجود آوردن سیستم مراقبت و نظارت است تا بتوانیم از حقوق کارگرانی که برای شرکت‌های کمره‌ئی در خارج کار می‌کنند دفاع کنیم.

پرسش: شرکت‌های بزرگ کمره‌ئی که با ادغام شدن در سرمایه‌های چند ملیتی مشغول به کار هستند در چه کشورهایی مستقرند؟

پاسخ: در چین، اندونزی، فیلیپین و سری لانکا؛ بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری‌ها در آن‌جا است و تولیدات این شرکت‌ها عمدتاً اسباب‌بازی و لباس است. از طرفی این شرکت‌های غول‌آسا، در آمریکای لاتین و اروپای شرقی نیز فعالیت می‌کنند. امیدوارم که اتحادیه‌های کارگری کره با همراهی و همبستگی بین گروه‌هایی که بر عمل‌کرد شرکت‌های بزرگ در کشورهای نام‌برده

نظارت می‌کنند، بتوانیم همبستگی و وحدت عمیق‌تری بین اتحادیه‌های کارگری کره و دیگر کارگران و اتحادیه‌های کارگری در آسیا و اروپای شرقی و آمریکای لاتین به وجود بیاوریم که کار بسیار مهم و بزرگی است. گرچه آسیا و اروپای شرقی و آمریکای لاتین به لحاظ جغرافیایی فاصله‌ی زیادی با هم دارند اما بسیار مهم است که بتوانیم تجربیات کارگری و سازمان‌دهی خود را با کارگران این سه قاره سهیم کنیم تا راه‌های عملی و مؤثرتری برای مبارزه با سرمایه‌ها و شرکت‌های بزرگ بین‌المللی و نظام کنونی جهانی پیدا کنیم و همین‌طور بیاوریم که از چه نوع اتحادیه‌های کارگری باید دفاع کنیم. •

مشکلات زنان کارگر کارگاه‌های تولید پوشاک

عزیزه شاهمرادی و مریم محسنی

قصد ما در این گزارش کوتاه آن است که تبعیض جنسیتی اعمال شده بر زنان را در عرصه‌های گوناگون اشتغال ترسیم کنیم. شاید این گامی باشد در راستای اندیشیدن به مشکلات نیمی از پیکر جامعه که نیروی قابل توجهی در عرصه‌ی تولید است هرچند که تعمداً به فراموشی سپرده می‌شود.

گفته شده و می‌شود که با شرکت زنان در امر تولید و دست‌یابی به استقلال مالی، معضلات و مشکلات آنان حل خواهد شد. گرچه این امر گام مهمی است، اما با نگاهی به مشکلات زنان شاغل و تبعیض‌های ناشی از جنسیت، بار دیگر این پرسش مطرح خواهد شد که آیا به راستی شرکت زنان در عرصه‌های گوناگون تولید پاسخ‌گویی مشکلات ناشی از جنسیت است؟

با هدف برانگیختن بحث و تعمق درباره‌ی تبعیض جنسیتی در حوزه اشتغال، از زنان شاغل در کارگاه‌های تولید پوشاک آغاز کردیم زیرا اگرچه در حوزه‌های گوناگون تولید، تبعیض جنسیتی اعمال شده بر زنان در تقسیم کار و میزان دست‌مزد به روشنی نمایان‌گر نظام مردسالاری است و زنان - این نیمه‌ی مسخ شده - در سلسله مراتب سیاسی و اجتماعی و دست‌یابی به مقام‌های ارشد و مشاغل گوناگون دارای محدودیت‌های ناشی از جنسیت بوده‌اند و همواره تابع و «فرو دست» انگاشته شده‌اند، اما در کارگاه‌های تولیدی عدم ثبات، عدم امنیت شغلی و نیز نبود هرگونه حمایت قانونی هرچند صوری، که در مقاطع بحرانی بتوان با اتکال به آن با مشکلات موجود در محیط کار برخورد کرد معضلات این بخش از زنان شاغل را صدچندان کرده است.

در این حوزه‌ی اشتغال با توجه به امکان انجام بخش قابل توجهی از کار در محیط خانه، تعداد زنان شاغل بسیار زیاد است. کارگران کارگاه‌های تولید پوشاک عموماً زیر ده نفر هستند و تحت پوشش قانون کار قرار ندارند. این خود معضلی اساسی است چرا که کارفرما با هرگونه دست‌آویزی قادر به اخراج کارگر است. ساعت کار در این کارگاه‌ها ۱۰ ساعت در روز یعنی بیش از

ساعات موظف در قانون کار (۴۴ ساعت در هفته) است و حقوق آن‌ها به جز کارگران کنتراتی از ۱۸ تا ۲۵ هزار تومان است.

برای تهیه گزارش به تعدادی از کارگاه‌های تولید پوشاک واقع در میدان امام حسین، خیابان جمهوری و خیابان صف (باغ سپه‌سالار سابق) مراجعه کردیم. هرچند که راه یافتن به کارگاه به منظور انجام گفت‌وگو با کارگران شاغل در کارگاه چندان کار آسانی نبود و اغلب با اما و اگرهایی از جانب کارفرما روبه‌رو شدیم. بعد از یکی دو نمونه پاسخ منفی از جانب کارفرما قصدمان را از انجام گفت‌وگو طرح مشکلات و درد دل‌های زنان حول مسائل خانوادگی و ... مطرح کردیم. یکی دو کارگاه نیز مانع انجام گفت‌وگو شدند از جمله کارگاه تولیدی برادران متقی واقع در خیابان صف.

□ کارگاه تولیدی پارسیان پوش واقع در میدان امام حسین - تعداد کارگران ۵ نفر، ۳ نفر زن و ۲ نفر مرد. با کارگر زن میان‌سالی که پشت چرخ خیاطی نشسته است به صحبت می‌نشینیم. چین‌های صورت مهتابی رنگش نشان از رنج‌های بسیار در پیچ و خم‌های زندگی دارد.

پرسش: لطفاً خودتان را معرفی کنید و بگویید چند سال است کار می‌کنید؟

پاسخ: فاطمه ن. ۶ سال است که کار می‌کنم.

پرسش: آیا مشکلی در محیط کار به عنوان یک زن داشته‌اید؟

پاسخ: نه تا به حال مشکلی در محیط کار به آن صورت نداشته‌ام. اگر هم مشکلی بوده با صاحب کار صحبت کرده و حل کرده‌ام. فقط مشکل بیمه دارم، تا به حال بیمه نبوده‌ام.

پرسش: چرا بیمه نیستید؟

پاسخ: تازه آمده‌ام این‌جا.

پرسش: چند ساعت کار می‌کنید؟

پاسخ: از ساعت ۷/۵ صبح تا ۶/۵ بعد از ظهر. ولی چون راهم دور است دیرتر می‌آیم و از آن طرف جبران می‌کنم. پنج‌شنبه‌ها هم تا ساعت ۳ کار می‌کنم.

پرسش: متاهل هستید؟

پاسخ: بله ۵ تا بچه دارم.

پرسش: آیا تا به حال در محل کارتان مهد کودک بوده است؟

پاسخ: نه، هیچ کجا.

پرسش: آیا امکان آوردن بچه‌ها به محل کار وجود دارد؟

پاسخ: نه.

پرسش: مشکل نگهداری بچه‌ها را چگونه حل کرده‌اید؟

پاسخ: بچه‌های من بزرگ‌اند. بچه‌ی آخرم ۱۵ سال دارد. اگرچه پسر ۱۵ ساله به مواظبت احتیاج دارد ولی ما چاره نداریم مجبوریم کار کنیم.

پرسش: کتراتی کار می‌کنید یا حقوق بگیر هستید؟

پاسخ: هنوز مشخص نیست. من اکثراً روزمزد بوده‌ام. هفته‌ی ۷۲۰۰ تومان دست‌مزد من بوده است، از شنبه تا پنج‌شنبه به غیر از جمعه‌ها.

پرسش: در مقابل ۱۰ ساعت کار روزانه؟

پاسخ: بله.

پرسش: موردی بوده که انجام بخشی از کار را به خانه ببرید؟

پاسخ: بله من در خانه هم کار می‌کردم. در کارگاه قبلی کاپشن می‌دوختیم که تکه‌هایش را به خانه می‌بردم و آماده می‌کردم.

پرسش: در کارگاه‌هایی که کار کرده‌اید همکار مردی که از نظر سابقه، نوع و ساعت کار با شما برابر بوده باشد داشته‌اید؟

پاسخ: بله.

پرسش: مزد شما برابر بوده است؟

پاسخ: نه خیر، خیلی تفاوت داشته.

پرسش: چرا؟ هیچ‌گاه علت را پرسش کرده‌اید؟

پاسخ: خوب، نهایتاً می‌گویند اگر نمی‌خواهید بروید بیرون.

پرسش: هیچ‌گونه حمایتی در قبال اخراج از شما نمی‌شود؟

پاسخ: نه. حمایتی نداریم. می‌گویند خواستید بیاید، نخواستید بفرمایید.

پرسش: تا به حال شب‌کاری کرده‌اید؟

پاسخ: نه، مردها شب‌کاری می‌کنند، اما خانم‌ها نه.

پرسش: در چه مناطقی کار کرده‌اید؟

پاسخ: من بیش‌تر میدان خراسان کار کرده‌ام. این بار اول است که به این منطقه (امام حسین) آمده‌ام.

پرسش: چه فرقی دارد؟ کدام منطقه بهتر است؟

پاسخ: خوب، از نظر محیط هرچه بالاتر بروی بهتر است. خوب، مناطق پایین محل کار بیش‌تر اجاره‌ئی است ولی این‌جا محل کار مال خودشان است. این خیلی فرق می‌کند.

پرسش: یعنی اگر محل کار اجاره‌ئی باشد روی حقوق شما تأثیر دارد؟

پاسخ: بله، (با تأکید) تأثیر دارد. محل اجاره‌ئی اگر پس گرفته شود کارگری کار می‌شود.

پرسش: درآمد شما چه قدر در تأمین زندگی تأثیر دارد؟

پاسخ: ۱۵ سال است که شوهرم فوت کرده و در این مدت من چرخ زندگی را چرخانده‌ام. ۳ پسر و ۲ دختر دارم. دخترم را شوهر داده‌ام و پسرم را زن داده‌ام. بالاخره با مشکلات و اجاره خانه و ... ساخته‌ام.

پرسش: پس شما نان آور خانه هستید؟

پاسخ: بله.

پرسش: نظر شما در مورد لایحه‌یی که در مورد بازنشسته شدن زن کارگر با ۲۰ سال سابقه‌ی کار در مجلس تصویب شد چیست؟

پاسخ: خیلی خوب است، تازه من می‌گویم ده سال.

پرسش: این در مورد کسانی است که سابقه بیمه دارند؟

پاسخ: بله، برای آنان که ۲۰ سال سابقه بیمه دارند خیلی خوب است. بعد از ۲۰ سال کار، حقوق بازنشستگی حمایتی است از زن. از همه‌ی مسائل که بگذریم زن بعد از شوهر هیچ پناهی ندارد. البته با بودن شوهر هم هیچ پناهی ندارد ولی حقوق یک چیزی است که می‌تواند به آن متکی باشد. این بیمه خیلی خوب است.

پرسش: بعد از فوت شوهرتان مشکلی در مورد سرپرستی و قیمومیت بچه‌ها نداشتید؟

پاسخ: نه، من خودم قیم بچه‌ها شدم و از نظر سرپرستی همه‌ی مشکلات را به عهده گرفتم.

پرسش: پدر بزرگ بچه‌ها قیم نشد؟

پاسخ: نه، چون طوری نبود که بخواهد از ما حمایت کند.

پرسش: رسیدگی به امور خانه هم به عهده شماست؟

پاسخ: بله، البته کارهای خانه را هم من انجام می‌دهم قبل از فوت شوهرم نیز در خانه ماشین بافتنی داشتم و کار می‌کردم. کم‌کم خسته شدم و ماشین را فروختم و زدم بیرون از خانه.

پرسش: این که محیط کار بیرون از خانه است بهتر است یا وقتی که در خانه کار می‌کردید؟

پاسخ: خوب. البته بیرون از خانه خیلی بهتر است. آن موقع من بچه‌ی کوچکی داشتم و مجبور بودم در خانه کار کنم.

پرسش: چرا داشتن محیط کار بیرون از خانه بهتر است؟

پاسخ: به خاطر این که این جا ما فقط مشغول این کار هستیم ولی وقتی در خانه کار می‌کردم هم کارهای خانه بود و هم این کار. این است که دو تا کار را باید با هم انجام می‌دادم و خیلی سخت بود به خاطر این آدم بیرون می‌آید بهتر است.

با توجه به این که بخش وسیعی از زنان امکان دست‌یابی به کار در محیط بیرون از خانه را

ندارند و نیز برای تأمین معیشت ناگزیر به انجام کار خدماتی و یا تولیدی در خانه هستند این مسئله یعنی درهم تنیدگی کارخانگی و کار برای تأمین معاش به لحاظ زمانی و مکانی بار سنگین دوگانه‌ی شغل و مسئولیت‌های خانه را بر دوش این بخش از زنان کارگر می‌گذارد به ویژه آن‌که نبود مهدکودک که یکی از مشکلات بسیار مهم زنان کارگر است خود یکی از موانع عمده ورود زنان به بازار کار رسمی و خارج از محیط خانه است.

□ کارگاه فروزنده واقع در میدان امام حسین - ۲ کارگر زن

پرسش: لطفاً خودتان را معرفی کنید و بگویید چند سال است کار می‌کنید؟

پاسخ: فاطمه عباسی. ۵ یا ۶ سال است.

پرسش: در همین کارگاه؟

پاسخ: نه تا به حال سه بار محل کارم عوض شده.

پرسش: چرا؟

پاسخ: یک بار به دلیل آن‌که می‌خواستم برای خودم کار کنم و بار دیگر هم با کسی شریک

شدم که نشد.

پرسش: متاهل هستید؟

پاسخ: نه.

پرسش: چند ساعت کار می‌کنید؟

پاسخ: ۸/۵ صبح تا ۹ الی ۹/۵ شب، هر وقت دلمان بخواهد کارفرما می‌گوید این‌ها

کتراتی کار می‌کنند و دست خودشان است، گاهی شب‌کاری هم می‌کنند.

پرسش: اسم شما لطفاً؟

پاسخ: مریم احمدی دیپلمه هستم.

پرسش: چه طور به فکر کار در کارگاه تولید پوشاک افتادید؟

پاسخ: در خانه بی‌کار بودم گفتم بیایم این جا کار یاد بگیرم.

پرسش: راضی هستید؟

پاسخ: بله.

پرسش: خانواده با کار کردن شما مخالف نیست؟

پاسخ: نه.

□ به یکی از کارگاه‌های تولید پوشاک در خیابان جمهوری می‌رویم دارای سه کارگر زن مجرد.

به خانمی که سمت منشی کارگاه را دارد می‌گوییم که می‌خواهیم با کارگران زن این واحد تولیدی حول مشکلات کار که به دلیل زن بودن با آن مواجه‌اند صحبت کنیم. او می‌گوید همین جا منتظر باشید تا با آن‌ها صحبت کنم. پس از چند دقیقه آمده و می‌گوید حاضر به صحبت کردن نیستند. به هر ترتیب همراه او به قسمتی که کارگرها مشغول کار هستند می‌رویم. سه دختر جوان که تحصیلات دیپلم و زیر دیپلم هستند پشت چرخ‌های خیاطی جای گرفته‌اند.

پرسش: چرا نمی‌خواهید صحبت کنید؟

پاسخ: چه فایده‌یی دارد، حرف زدن از مشکلات درد ما را دوا نمی‌کند.

پرسش: خوب اولین گام برای حل مشکل طرح مشکلات است. آیا شما این را قبول ندارید؟

پاسخ: هیچ فایده‌یی ندارد. گفتن مشکلات جز آن که برای ما در دسرهای بعدی ایجاد کند چیز دیگری نیست.

پرسش: قرار است به زنان و مشکلات‌شان توجه شود. شما در این جا مزد برابر با همکاران مرد خود که از نظر سابقه و نوع کار با شما یکسان هستند می‌گیرید؟

پاسخ: نه.

پرسش: چرا؟

پاسخ: خوب، آنها مرد هستند.

پرسش: یعنی چون مرد هستند مزد بیشتر می‌گیرند؟

پاسخ: بله، می‌گویند که آن‌ها توان بیش‌تری دارند و کار بیش‌تر می‌کنند.

پرسش: واقعاً این چنین است؟ یعنی در ساعت کاری آن‌ها کار بیش‌تر ارائه می‌دهند؟

پاسخ: نه، این حرف آن‌ها (کارفرما) است. شاید ما بیش‌تر از آن‌ها هم کار کنیم.

پرسش: شما به این مسئله اعتراض کرده‌اید؟

پاسخ: نه، به چه کسی اعتراض کنیم. به ما می‌گویند همین که هست، اگر نمی‌خواهید می‌توانید بروید.

پرسش: در کارگاه‌های تولیدی بیش‌تر راغب به استخدام کارگر مجرد هستند یا متأهل؟

پاسخ: مجرد، چون مشکلات بچه و ... ندارد.

پرسش: آیا شما با قوانین کار آشنا هستید؟

پاسخ: نه.

پرسش: آیا این جا تحت پوشش قانون کار هست؟

پاسخ: نمی‌دانیم.

در هنگام گفت و گو مرد میان سالی که گویا کارفرما است با حالتی برافروخته خانم منشی را صدا کرده و مانع از ادامه‌ی صحبت می‌شود. در حالی که خانم منشی تأکید دارد که اسم تولیدی را مطرح نکنید، با آن‌ها خدا حافظی می‌کنیم. به کارگاه دیگری در همان خیابان جمهوری می‌رویم. دارای یک کارگر زن است که به تازگی در این جا مشغول کار شده است. کارفرما می‌گوید در دفتر منتظر باشید تا این خانم بیاید. او که دارای تحصیلات زیر دیپلم است دو فرزند ۱۱ ساله و ۶ ساله دارد.

پرسش : چند وقت است که کار می‌کنید؟

پاسخ : این جا مدت یک هفته است.

پرسش : قبلا کجا کار می‌کردید؟

پاسخ : در یک تولیدی دیگر.

پرسش : چرا کار قبلی را ترک کردید؟

پاسخ : چون حقوق را به موقع و مرتب نمی‌دادند و من به حقوقم سر ماه احتیاج دارم.

پرسش : اعتراض نکردید؟

پاسخ : به کجا؟ گفتند برو.

پرسش : بچه‌های شما را چه کسی نگهداری می‌کند؟

پاسخ : پیش پدر و مادرم هستند.

پرسش : آیا با مشکلی در مورد بچه‌ها روبه‌رو هستید؟

پاسخ : چرا، ولی من مجبورم که کار کنم.

منتقل می‌شود، چهره‌اش نشان از خشم فروخورده دارد. گویا فریادی همراه با بغض راه گلویش را می‌بندد. اشک در چشمانش حلقه می‌زند به خود فشار می‌آورد تا اشک‌هایش بر چهره‌ی غمزده‌اش فرو نغلطد.

پرسش : شغل همسر تان چیست؟

پاسخ : با صدایی لرزان می‌گوید شوهرم مرا ول کرده و رفته خارج، رفته کانادا. مدت ۴ سال است که من و بچه‌ها را گذاشته و رفته.

پرسش : برای شما پول می‌فرستد؟

پاسخ : اوایل چند ماهی مقداری پول می‌فرستاد ولی بعداً قطع شد و الان حدود سه سال و چند ماه است که دیگر نه پول می‌فرستد و نه از ما سراغ می‌گیرد.

پرسش : شما با رفتن او موافق بودید؟

پاسخ : او گفته بود من می‌روم و بعد اقدام می‌کنم و شماها را هم می‌برم. خوب من هم به او

اعتماد کردم و حرف‌هایش را باور کردم. ما دو تا بچه داشتیم.

پرسش: آیا تا به حال هیچ اقدامی نکرده‌اید؟

پاسخ: تقاضای طلاق کردم.

پرسش: موافقت کرده‌اند؟

پاسخ: فعلاً روال قانونی را طی می‌کند.

پرسش: تکلیف بچه‌ها چیست؟

پاسخ: هیچی من خودم باید مسئولیت آن‌ها را بپذیرم و آن‌ها را تأمین کنم. تا حالا به خاطر بچه‌ها صبر کردم. گفتم بالاخره بچه‌ها پدر می‌خواهند. شاید او به فکر بچه‌هایش باشد، اما اشتباه می‌کردم، بچه من یکی دو ساله بوده است که او رفته و حالا او سال دیگر به کلاس اول می‌رود.

پرسش: چند ساعت کار می‌کنید و حقوق شما چه قدر است؟

پاسخ: از ۸ صبح تا ۶ بعدازظهر. حقوقم ۱۸ هزار تومان است.

پرسش: مستقل زندگی می‌کنید؟

پاسخ: نه پیش پدر و مادرم زندگی می‌کنیم. با این حقوق چگونه می‌توانم هم اجاره بدهم و هم بچه‌ها را تأمین کنم. پدرم بازنشسته است و نیاز به استراحت دارد ولی ما چاره‌ی نداریم.

□ با او خداحافظی کرده و به یکی دیگر از کارگاه‌های واقع در خیابان جمهوری سر می‌زنیم. بیرون از کارگاه با مرد نسبتاً جوانی که گویا کارفرما است روبه‌رو می‌شویم پس از پرسش و جواب ما را به یک اتاق نسبتاً تاریک که با نور مهتابی روشن شده است راهنمایی می‌کند. با دختر جوانی که مشغول بسته‌بندی است به صحبت می‌نشینیم.

پرسش: چند ساعت کار می‌کنید؟

پاسخ: از ۸ صبح تا ۶ بعدازظهر.

پرسش: چه قدر حقوق می‌گیرید؟

پاسخ: ماهی ۱۸ هزار تومان.

پرسش: با کار کردن شما در خانه مخالفت نمی‌کنند؟

پاسخ: از این که صبح تا شب توی خانه باشم و کسی هم نباشد که بتوانم حرف‌هایم را به او بگویم، اعصابم خراب شده به خاطر همین مشغول کار شدم. از طرفی با همین پول جهیزیه تهیه می‌کنم چون پدر، مادرم نمی‌توانند این کار را بکنند. البته توی خانه پدر و مادرم مسئولیت ما را به برادرم داده‌اند یعنی او باید اجازه بدهد که چه کار کنیم یا چه کار نکنیم.

پرسش: برادران از شما بزرگ‌تر است؟

پاسخ: نه او از من کوچک تر است. من نمی دانم حرفم را به چه کسی بزنم. مادرم یک جور دیگر فکر می کند. یک خواهر دارم که ازدواج کرده. گاهی مسائل را با او مطرح می کنم خوب خیلی چیزها را به او هم نمی توانم بگویم. خیلی دلم می خواست در محیط کارم کسی باشد که با او حرف بزنم.

پرسش: این واحد تحت پوشش قانون کار است؟

پاسخ: نمی دانم.

پرسش: با قانون کار آشنایی دارید؟

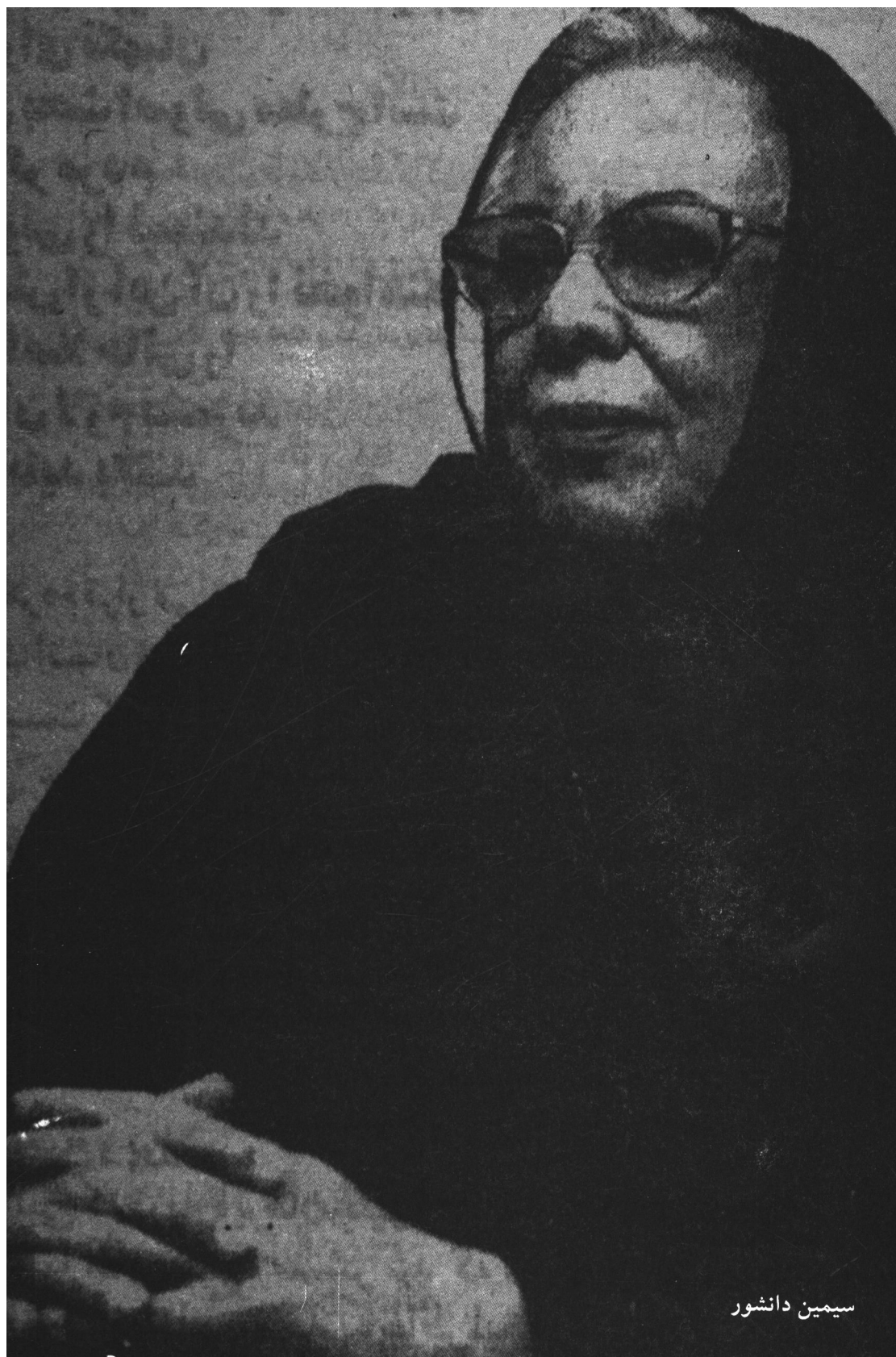
پاسخ: نه.

پرسش: تا به حال به وزارت کار مراجعه کرده اید تا با قوانین و حقوق خود آشنا شوید؟

پاسخ: نه، من بلد نیستم، باید کسی مرا راهنمایی کند. باید کسی به من بگوید.

او که از محبوس بودن در چهار دیواری خانه و تکرار وظایف خانگی که جسم و روانش را فرسوده کرده گریخته و به محیط کار پناه آورده تا از رهگذر این گریز بر تنهائی و بیهودگی غلبه کند، اینک بار گران تنهائی همراه با فضای بی اعتمادی را به تلخی و سکوتی جانکاه می گذراند. شاد است هیجان صورتش را به تبسم های گاه و بی گاه کشانده است. پیوسته تشکر می کند که دقایقی با او هم صحبت شدیم و خلوت تنهائی اش شکسته شد. به خوبی می داند که فقط یک زن قادر به لمس کردن مشکلات ناشی از جنسیت است.

در کلیه این کارگاه ها هیچ یک از کارگران کوچک ترین آشنایی حتا به یک بند از قانون کار نداشتند. عدم آگاهی به حقوق خود دردی عمومی در بین کارگران است و در پاسخ به این پرسش که چه گونه باید با حقوق خود آشنا شوید راه حل را در ایجاد مراکز و کلاس های آموزشی می دانستند. هم چنین نبود مزد برابر در مقابل کار یکسان مرد و زن که از جلوه های بارز تبعیض جنسیتی است، از جمله مواردی بود که عموم کارگران زن به آن اشاره داشتند. ●



سیمین دانشور

«جاری در زندگی، جاودان در قصه»^۱

(سیمین دانشور، شهرزاد قصه‌ی نوین ایران)

فرخنده حاجی‌زاده

در اردیبهشت ماه سالی در شهری از شهرهای ایران دختری دیده به جهان گشود که قرار بود در آینده نامش به عنوان اولین زن قصه‌نویس در ساحت ادبی ایران ثبت شود. مهم نیست که «سیمین دانشور» شاگرد مدرسه‌ی مهرآیین بود یا فرزند چندم خانواده‌ی حکمت و دانشور و یا در امتحانات نهایی دوره‌ی متوسطه شاگرد اوّل سراسر کشور شد. حتا مهم نیست که در عصر انفجار اطلاعات و باین که سیمین از معتبرترین دانشگاه کشورش (دانشگاه تهران) در زمانه‌ی خود دکتر گرفت و سال‌های بسیاری از عمرش را در همین دانشگاه صرف تدریس و تحقیق کرد، هنوز در کلاس‌های ادبیات بر روی آثار او و هم‌فکرانش بسته است و دانشجویان ما ادبیات را هم چون گذشته به شکل و شیوه‌ی دست‌نخورده‌ی میراث‌باستانی می‌آموزند.

این سخن به هیچ وجه به معنای نفی ارزش‌های فرهنگی و ادبی گذشته نیست. بلکه فروتنانه در مقابل همه‌ی آنان که از دوران‌های دور قلم به دست گرفته‌اند سر تعظیم فرود می‌آوریم و می‌دانیم اگر امروز ادبیات‌مان در گستره‌ی وسیعی شکل می‌گیرد بی شک پی‌آمد درخشش گذشته‌ی ادبی است که پشت سر داریم. اما سخن از چنبره‌ی خود فریبی تاریخی سنت است. سخن از چیرگی روحیه‌ی گذشته‌گرایی و تمایل به مرده‌پرستی است که سنت و باور دیرینه‌ی ماست. می‌گویید نه؟ در کجای کشورمان در مجلس ختمی شرکت کرده‌اید که در آن مجلس، همسری مهربان، پدر یا مادری فداکار، کارمندی ساعی، همکاری دلسوز و انسانی وارسته از دست نرفته باشد؟

اما غم نیست اگر درهای دانشکده ادبیات را کیپ می‌بندند تا مبادا نفس تازه و صدای گرم سیمین و سیمین‌ها به گوش دانشجویان رشته‌ی ادبیات برسد. چون در تعلق رمان به جامعه‌ی جدید جای هیچ تردیدی نیست. زیرا این شکل ادبی، زاده‌ی عصر جدید است و در پی آزادی

بی‌قید و شرطی که جامعه‌ی مطلوب خود را بسازد و جهانی دیگر، تاریخی دیگر در کنار تاریخ رسمی به وجود آورد که مظهر و نماد ادبیات غیر رسمی تمام دوران‌های بشری و مهم‌ترین بیان‌کننده‌ی واقعی واقعیت شود. و به همین دلیل از جایی که نوشتن ضرورت پیدا می‌کند، قصه آغاز می‌شود.

شاید از همین رو است که دریدا می‌گوید «رمان نوشته‌ی پایان‌ناپذیری است که بدون گفتن روایت می‌کند و بدون روایت می‌گوید و این قانون است. قانون روایت که یکی از زیباترین زمان‌های انسانی است. چیزی است که زمان انسانی دارد، تخیل خلاق دارد» و به قول فوکو «پشت سرش باید دید معاصر وجود داشته باشد تا دگرگونی مطلق به وجود آید».

با تکیه بر همین واقعیات است که به هر شکل نه تنها دانشجویان رشته‌ی ادبیات و سایر رشته‌ها بلکه جمع وسیع مخاطبان سیمین بیرون از کلاس‌های درس دست به سوی آثار او می‌برند و سووشون را در شمار پرتیراژترین کتاب‌های رمانی قرار می‌دهند که به حق عنوان پرفروش‌ترین رمان را به خود اختصاص می‌دهد. [به حق] از این رو که توفیق فروش هر کتابی گویای حقانیت فرهنگی یا ادبی آن اثر نیست.]

گفتیم مهم نیست که سیمین فرزند چندم خانواده دانشور است. مهم این است که کار مطبوعاتی خود را در چهارده سالگی با مقاله‌ی زمستان بی‌شبهات به زندگی ما نیست آغاز کرد و تولد ادبی خود را در بیست و هفت سالگی با چاپ کتاب آتش خاموش. و پس از چاپ شهری چون بهشت در سال ۱۳۴۸ با چاپ سووشون قبل از جزیره سرگردانی به نرمی بر قله‌ی رفیع ادبیات ایران تکیه زد.

آتش خاموش گرچه اولین مجموعه‌ی داستانی یک زن ایرانی است که به چاپ می‌رسد، اما به جرئت می‌توان گفت که پیدایش و تداوم و توفیق قصه نویسی در هر مرحله‌ی از آغاز مرهون تلاش و آفرینش نویسندگان زن و مرد بوده است. اما متأسفانه سهم زنان در این بخش مهم ادبیات که میان همه‌ی انسان‌ها مشترک است چنان ناشناخته مانده که در پژوهشی تازه درباره‌ی رمان، پاسخ‌دهندگان جوان تنها از جین آستین و دافنه دوموریه نام می‌برند و در پژوهشی دیگر در میان آثار پنجاه رمان نویس بزرگ پس از رابله تنها از یک زن سخن به میان می‌آید. حال آن که از یک قرن و اندی پیش از سیمین، در آن سوی مرزهای جغرافیایی، زنان بی‌شماری در برابر زن ستیزان حرفه‌ئی قلم به دست گرفته و راه سخت و دشواری را برای آیندگان قصه‌نویس هموار می‌کردند و در این راستاگاه مجبور بودند برای ثبت آثارشان مانند جورج الیوت نام‌های مردانه را به جای نام خود یدک بکشند. و در کشور خودمان به قول آقای کشاورز صدر از رابعه ... تا ... کم نداریم. اما مسئله این است که خانم دانشور نخستین کسی است

که با کاری مدون و پی گیر قصه‌ی ایرانی را از انحصار مردانه خارج و صدای مخفی مانده، در گلو خفه شده و فرودست انگاشته شده‌ی زن ایرانی را از پستوبه دنیای قصه دعوت کرد. و با این کار نام خود و نام زن ایرانی را در تاریخ قصه‌نویسی ایران ثبت کرد. گرچه هنوز هم آنان که شیفته‌ی سروری مردانه‌اند نمی‌خواهند هزاران سال فرهنگ بالنده‌ی زنان را به رسمیت بشناسند و پیوسته در کارنامه‌ی فرهنگی زنان موفق دنبال جای پای مردی می‌گردند. گو این که آقای صدرالدین الهی در جایی در ارتباط با فروغ می‌گوید: «فروغ برکه‌ی آرام و زنانه‌یی بود بی هیچ موج و تحرکی و ابراهیم چون سنگی روشن در این برکه افتاد و آن آرامش و سکون مرده را به تحرک زنده واداشت.» باید به جناب الهی گفت در تاثیر پذیری انسان‌ها از یک‌دیگر و از فرهنگ، جامعه، زبان و غیره جای هیچ شکی نیست، زیرا انسان از گوشت و خون و روح آفریده شده، نه سنگ و چوب و آهن؛ و تردیدی نیست که داشتن مخاطبی هم‌دل و همراه برای هر انسان خصوصاً هر هنرمندی زن یا مرد غنیمت است. اما بی شک این تأثیر و تأثر دوجانبه است. و از همین رو تحرک زنده‌ی فروغ به دلیل فروغ زنانه‌یی است که در جان داشت و الا بودند فروغ‌های دیگر و گلستان و گلستان‌های دیگر. و این که مدام از تأثیر مردان بر زنان بگوییم ریشه در همان تفکر مردسالاری دارد که مهم‌ترین رسالت زنان را در این می‌بیند که نشینند و زایند شیران نر. و همین جماعت‌اند که سیمین را زیر چتر جلال آل احمد که قدر مسلم برای جامعه‌ی فرهنگی، ادبی و اجتماعی ما عزیز و برای «سیمین» عزیزتر است می‌دانند و نمی‌خواهند بپذیرند که «سیمین» و «جلال» هر دو از یک‌دیگر و محیط فرهنگی و ادبی دوران خود تأثیر پذیرفته و در کنار یک‌دیگر فضایی مناسب برای شکوفائی فرهنگی فراهم کرده‌اند. مگر سیمین برای برپایی زندگی مشترکش با «آل احمد» به کار مداوم ترجمه که در جای خود بسیار باارزش اما، در برابر خلاقیت ادبی، مورد علاقه‌اش نیست تن نمی‌دهد. یا با نام مستعار «بی‌آزار شیرازی» در مقابل دریافت هفده تومان مدام مقاله نمی‌نویسد. و با این حال هم چنان پا می‌فشارد که من سیمین دانشور خواهم ماند نه سیمین آل احمد. پس بی‌انصافی است که این تأثیر را یک جانبه بپنداریم. و گواه این ادعا، نامه‌ها و نوشته‌های خود جلال است.

به بخش‌هایی از دو نامه‌ی «جلال» به «سیمین» در طی سفر دوساله‌یی که سیمین برای مطالعه در رشته‌ی زیباشناسی به امریکا رفته بود نگاه می‌کنیم:

● نامه‌ی اول: سیمین جان، اگر تنها مورد علاقه‌ی آدم، تنها دل‌خوشی آدم، تنها هم‌زبان آدم، تنها دوست، تنها معشوق، تنها عمرآدم، و اصلاً همه‌ی وجود آدم را یک مرتبه از او بگیرند و ببرند آن طرف دنیا بگذارند دیگر نمی‌شود تحمل کرد.

● نامه‌ی دوم: تازه از تمام دنیا بریده بودم و دلم را به تو خوش کرده بودم که تو رفتی.

خودت می‌دانی که من در تو مَقَری را جسته بودم و حالا وای به حال من، مَقَر از دستم رفته است. حالا من چه کنم. بدان که دستم به کاری نرفته است.

در جای دیگر «جلال» می‌گوید: «زنم سیمین دانشور است که می‌شناسید، اهل کتاب و قلم و دانشیار رشته زیباشناسی و صاحب تألیف‌ها و ترجمه‌های فراوان و در حقیقت نوعی یار و یاور این قلم که اگر نبود چه بسا خزعبلات که به این قلم درآمده بود.» یا: «از سال ۱۳۲۹ به این ور هیچ کاری به این قلم منتشر نشده که سیمین اولین خواننده و نقادش نباشد.»

و چه خوب دریافته بود جلال. چون امروز هم وقتی نظر سیمین را درباره‌ی زیباترین نوشته‌ی آل احمد سنگی برگوری می‌پرسند بانگ‌آهانی فنی، ادبی و منصفانه می‌گوید: «جلال در سنگی برگوری بت خود و اسطوره‌ی عشق خودش و مرا شکسته است اما از بهترین‌های اوست.»

بی‌انصافی است از قصه نویسی حرف بزنیم و از فوران حیرت‌انگیز استعداد‌های زنان در دوران اخیر و انعکاس شخصیت‌های متفاوت و فراگیر آن‌ها که به پیدایش موجی نو از زنان نویسنده انجامیده و باعث شده است که در قلمرو رمان آوایی پرتوان‌تر و رساتر از دیگر گونه‌های ادبی داشته باشند سخن نگوئیم. زیرا گفته می‌شود که زنان به زودی در قصه‌نویسی به جایگاه برتری دست خواهند یافت و می‌توان امیدوار بود که آینده رمان از جان زنانه‌ی زنان در فرآیند خلق رمان بارور خواهد شد و صدای خاموش مانده و در حاشیه نگه داشته شده‌ی زن ایرانی را فریاد خواهد کرد. از این رو تجلیل از خانم دانشور در واقع تجلیل از تمام زنان نویسنده‌ی ایرانی است. ●

پانویس‌ها:

- ۱- این مقاله متن سخن‌رانی خانم فرخنده حاجی‌زاده است که در نمایشگاه بین‌المللی کتاب امسال در جلسه‌ی به‌مناسبت تجلیل از سیمین دانشور قرائت شد. این جلسه را جمعی از ناشران زن در سالن اجتماعات نمایشگاه کتاب برپا کرده بودند.

افکار سیاسی - اجتماعی پروین اعتصامی

بنفشه حجازی

سبب پرداختن به اشعار خانم پروین اعتصامی، به غیر از انس زمان تحصیلات رسمی، توجه خاص و متفاوت او به واژه‌ی «قفس»^۱ است و این که چرا اقبال عمومی از اشعار او تا به این حد زیاد است.

اگر با شیوه‌ی نقد ادبی مبتنی بر بررسی همه جانبه‌ی تاریخی - اجتماعی به اشعار او نزدیک شویم پاسخ پرسش فوق در دسترس خواهد بود. مطابق این نوع بررسی که مشخصاً شکل‌ها، سبک‌ها و مفاهیم را محصول شرایط تاریخی می‌داند، آثاری واجد ارزش هستند که این شرایط را به نحو هر چه عمیق‌تر و گسترده‌تری در خود منعکس کنند چه در شرایط تاریخی - اجتماعی مشابه، چه در شرایط متفاوت.

با این متر و معیار به سراغ اشعار پروین اعتصامی می‌رویم تا ببینیم این اشعار تا چه حد محصول شرایط خاص تاریخی خود است - با این توجه که این بررسی محدود بوده و تنها در حد تذکراتی روشن‌گر خواهد بود. برای ورود به چنین مبحثی از آن جا که می‌توان احوال شخصی - خانوادگی - تحصیلاتی را هم به صورتی پارامترهایی اجتماعی تلقی کرد به شرح حال او اندک اشاره‌ی می‌کنیم: پروین از پدری آشتیانی و مادری تبریزی - در خانواده‌ی اهل ادب و کتاب در ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ هجری شمسی در تبریز به دنیا آمد. در پنج سالگی، به تهران آمد. در سال ۱۳۰۳ مدرسه‌ی امریکائی را تمام کرد. مدتی کوتاه به کار کتاب‌داری پرداخت ولی آن را رها کرد. در سال ۱۳۱۳ با پسر عموی پدرش که رئیس نظمیه‌ی کرمانشاه بود ازدواج کرد. دو ماه و نیم بعد به منزل پدری برگشت. نه ماه بعد طلاق گرفت و سرانجام در شب ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ بر اثر بیماری درگذشت.^۲

عصر پروین، عصر تغییرات سریع سیاسی و اجتماعی است و به تبع آن تغییرات فرهنگی نه تنها در ایران که در تمام جهان. عصر او عصر کنار گذاشتن کهنه‌ها و قرار گرفتن بر سر چندراهی پذیرش نوهاست.

در مردادماه همان سالی که پروین متولد می‌شود مظفرالدین شاه فرمان حکومت مشروطه را امضا می‌کند. پس از صدور این حکم و درگذشت مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه روی کار می‌آید.

این دوره، دوره‌ی تأسیس روزنامه‌ها و بسته شدن آن‌ها، حمله‌ی عثمانی، فرار یا تحصن علما و نویسندگان و شاعران، تمرین‌های مجلس و مجلس‌داری و جنگ‌های بین طرفداران مشروطه و استبداد است. دوره‌ی کُر و فَرّلیاخوف و به توپ بستن مجلس است و دستگیری‌ها و تبعید و اعدام روزنامه‌نگاران و در این میان درخشش دو اسم ستارخان و باقرخان، و مسائل آذربایجان و گیلان و خلع محمدعلی شاه و ۳ سالگی پروین.

زمان آمدن احمدشاه است و حمله‌ی روس‌ها و کشتار مردم تبریز و ۵ سالگی پروین. وقوع جنگ جهانی اول است و حدوداً ۸-۷ سالگی پروین که می‌نویسند سنی است که او شعر گفتن را آغاز کرد.

زمان حمله‌های عثمانی و آلمان و روسیه است و درگیری‌های حزبی، شیوع بیماری‌های همه‌گیر، قحطی، کشتار و چاول و نزاع‌های قومی و مذهبی. زمان خیانت‌ها، اعدام‌ها، ترورها و خودفروشی و وطن‌فروشی و وطن‌پرستی. پایان جنگ جهانی اول است و ۱۲ سالگی پروین. همان مسائل ادامه دارد تا آمدن رضاخان و ۱۴ سالگی پروین. زمان استقرار حکومت نظامی است و قیام‌ها و توقیف‌ها و فرارها و خلاصه جنگِ خیر و شر، استقلال و وابستگی و مبارزه‌ی قلم با گلوله و این حدود سال ۱۳۰۰ است که پس از آن حدود ۲۰ سال دیگر پروین در زمان پهلوی اول زندگی می‌کند. اشاره به وقایع آن روزگاران را با فرض اطلاع خوانندگان، تپتروار ذکر می‌کنیم: ادامه‌ی نزاع‌های مذهبی، اعتصاب‌ها، استعفاها، زد و خوردهای خونین بین قوای روس و چریک‌ها، دار زدن یاغی‌ها، درگیری‌های مجلس با رضاخان، نزاع بین طرفداران و مخالفان رضاخان، تظاهرات به منظور تغییر رژیم جمهوری به سلطنتی، ۱۳۰۳ و قتل عشقی، خلع سلاح عشایر، تظاهرات خلع قاجاریه و مخالفت‌های مجلس و سرانجام اردیبهشت ۱۳۰۵ و تاج‌گذاری رضاخان و ۲۰ سالگی پروین.^۳

از این تاریخ تا زمان مرگ پروین خبری نیست جز قدرت‌نمایی‌های رضاشاه و فعالیت تیغ دو دم اصلاحات و تجدد و ارتباط با جهان برای تغییر کلاه ملت تا ۹ شهریور ۱۳۱۸ و دستور حمله‌ی آلمان به لهستان توسط هیتلر و حدوداً ۳۳ سالگی پروین و قتل‌های بی‌صدای مبارزان و روشنفکران در زندان‌ها و سرانجام شب ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ و مرگ پروین و ندیدن ۲۵ شهریور ۱۳۲۰.

کی این روز سیه‌گردد دگرگون چه تدبیرم برد زین حبس، بیرون^۴

چنان‌که دیدیم، دوران پروین، دوران «هجوم فتنه‌های آسمانی» است و جامعه‌ی زمان او «سفینه‌یی که در آن فتنه بود کشتی‌بان»

صاعقه در عصر پروین، «ستم اغنیا» بود و «قسمت مردم درد و غم و ابتلا»، و روزی ملت «در دهان اژدها».

در عوض رنج و سزای عیمل آن‌چه رعیت شنود، ناسزا است
چند شود بارکش این و آن زارع بدبخت مگر چارپاست
کار ضعیفان ز چه بی‌رونق است خون فقیران ز چه روی بهاست
عدل چه افتاد که منسوخ شد رحمت و انصاف چرا کیمیاست
پروین در قالب مناظره‌ی «برزگر و پسرش» به بیان مختصات جامعه‌ی عصر خود می‌پردازد:
پیر جهان‌دیده بخندید کاین قصه‌ی زور است نه کار قضاست
مردمی و عدل و مساوات نیست زان، ستم و جور و تعدی رواست
پروین با آگاهی از مسائل عصر خود با احساسیت نسبت به آشتی جوئی دشمنان دوست‌نما
واکنش نشان می‌دهد و در قالب گفت‌وگوی موش و گربه و آشتی جوئی گربه می‌گوید:
خلاف معرفت و عقل، ره چرا سپریم به روی دشمن خود در چگونه باز کنیم
حدیث روشن ظلم شما و ذلت ما حقیقت است چرا صحبت از مجاز کنیم
پروین، روشن‌بین و صریح، سهم قصور برخورد ملت را با جهان بیان می‌دارد:

به کار خویش نپرداختیم نوبت کار تمام عمر نشستیم و گفتگو کردیم
به وقت همت و سعی و عمل، هوس راندیم به روز کوشش و تدبیر، آرزو کردیم
بسی مجاهده کردیم در طریق نفاق بین چه بیهده تفسیر جاهدوا کردیم
چونان ز سفره ببرند، سفره گستریم چو آب خشک شده اندیشه‌ی سیو کردیم
چه عهد نامه نوشتیم، اهرمن خندید که اتحاد نبود این‌که با عدو کردیم
پروین در آن زمان که «گرگ نزدیک چراگاه و شبان رفته به خواب»، به زیبایی شرح وقایع
می‌کند:

سموم فتنه کرد آهنگ تاراج ز تن‌ها سر، ز سرها دور شد تاج
قبای سرخ گل دادند بر باد ز مرغان چمن برخاست فریاد
ز بُن برکنند گردون بس درختان سیه گشت اختر بس نیک‌بختان
ز نرگس دل، ز نسرین سرشکستند ز قمری پا ز بلبل پر شکستند
میزان حساسیت و آگاهی این خردمند زن شاعر را از آن‌جا می‌توان دریافت که در مناظره‌ی
«بط و ماهی» می‌گوید:

چنان نهفته و آهسته می‌نهند این دام که هیچ فرصت ترسیدن و رمیدن نیست
او در بیان بی‌یاور بودن ملت می‌سراید:

به بزم فرومایگان ایستادن نشستن به درپوزه در رهگذاری
ز بیم هزبران پناهنده گشتن به گرگی سیه‌دل به تاریک غاری
و در گفت‌وگوی جغد و طوطی است که فریاد بر می‌آورد: «چه سود صحبت شاهان، چو
نیست آزادی» در عصر پروین اعتصامی، راه خداگم، مقصد ناپیدا، فکر ت راهروان یکسره آز
و هوا، لقمه‌ها لقمه‌ی سالوس، ملت کاهل، بازار روی و ریا داغ، پاها در راه کج و شحنه‌ها دزد.
بیگانه دزد را به کمین می‌توان گرفت نتوان رهید ز آفت دزدی که آشناست
شناس فرق دوست ز دشمن به چشم عقل مفتون مشو که در پس چهره چهره‌هاست
روزگار پروین موج و طوفان و سیل و ورطه است.
در خانه شحنه خفته و دزدان به کوی و بام ره دیولاخ و قافله بی‌مقصد و مرام
در خانه گر که هیچ نداری شکفت نیست کالات می‌برند و تو خوابیده‌ای مدام
او در مناظره‌ی «فریاد حسرت» پیش‌گویی می‌کند که:

گرفتم آن‌که به پایان رسید فرصت ما برای فرصت صیاد نیز پایانی است
پروین تنها به بیان مصیبت‌ها نپرداخته که راه نجات کشتی بی‌لنگر ایران را گریز از فریبندگی
نفس و خودبینی می‌داند و علم‌گرایی و روی به کمال و هنر داشتن: «مغفر از دانش و جوشن از
صبر»

حلقه‌ی صدق و صفا بر در دین زدن و: گر که آبادی این دهکده می‌خواهی
کار را کارگر نیک دهند رونق باید آباد کنی خانه‌ی دهقان
و قبول سختی‌ها و همت و کارشناسی، حقیقت‌جوئی و تحقیق: چه کند کاهل نادان تن آسایش
به غیر از گلشن تحقیق پروین چه باغی از خوان بوده است ایمن
او معتقد بود که:

دانش چو گوهریست که عمرش بود بها باید گران خرید که ارزان نمی‌شود
و پروین آرزومند آن که:

دیه معرفت و علم چنان باید بافت که توانیم فرستاد به بازاری چند
او معتقد بود که «در آسمان علم، عمل برترین پر است» و:
چه در کار و چه در کار آزمودن نباید جز به خود محتاج بودن

منابع:

- لغت‌نامه‌ی دهخدا.

- روزشمار تاریخ ایران، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، باقر عاقلی. تهران: نشر گفتار ۱۳۷۴.

- دیوان پروین اعتصامی، به کوشش محمدتقی بابایی. تهران: نمونه (و) حافظ، ۱۳۶۳.

پانویست‌ها:

- ۱

که گل و میوه، خوش و تازه رس است
که نه در باغ و نه در سبزه، کس است
که سحر دزد و شبانگه عس است
ای بسا دام که در پیش و پس است
هر کجا می‌نگرم خار و خس است
قفس آخر نه همین یک قفس است

سیر گاهی ز قفس خوش‌تر نیست
به خیال است به دیدن گر نیست

چون گلشن است مرغ شکیا را

گفت با صید قفس، مرغ چمن
گشای این قفس و بیرون آی
گفت با شبرو گیتی چه کنم
ای بسا گوشه که میدان بلاست
در گلستان جهان یک گل نیست
هم‌چو من غافل و سر مست مهر

در جایی دیگر:

چو گل و لاله نخواهد ماندن
چمن از نیست قفس خود چمن است

در جایی دیگر:

کنج قفس چو نیک بیندیشی

و در قطعه‌ی سرنوشت:

که صحن تنگ همانست و بام تنگ همان
چه خوش‌دمی‌ست در آباد دیدن زندان

قفس نه جز قفس است از چه سیم و زر باشد
در آشیانه‌ی ویران خویش خرسندیم

۲- روزشمار تاریخ ایران فوت او را بر اثر بیماری سل دانسته است و دهخدا بیماری او را حصه.

۳- با وجود مختصاتی که برای عصر پروین برشمرديم، بیهوده است که آرزو می‌کنیم ای کاش اشعار، تاریخ سرایش می‌داشتند ولی اگر مصادیق این سخنان یافته شود به اهمیت گفته‌های این بانوی فکور و مبارز خاموش پی خواهیم برد:

چون روشنی رسد ز چراغی که مرده است
چون درد به شود ز طبیعی که مبتلاست

یا:

همی خفته می‌بینم این پاسبان را

ترا پاسبان است چشم تو و من

یا:

بین تا به دست که دادی عنان را

سمند تو زی پرنگاه از چه پوید

یا:

موعظت دیو شنیدن خطاست

پیرو دیوانه شدن ز ابلهی ست

۴- از مثنوی صید پریشان، ص ۲۲۳.

۵- در ۸ شهریور ۱۳۱۱، دکتر کورت لیندنبلاط، مدیر کل آلمانی بانک ملی ایران به علت اختلاس و تنظیم بیان از کار برکنار شد و تحت تعقیب قرار گرفت. در آن زمان از این نمونه‌ها بسیار است از خودی و خارجی که احتمالاً به این مسائل نظر داشته است که می‌سراید:

کیست آنکو نگرفتند گریانش

همه یغماگر و دزدند در این معبر

عمه بگو

فریبا وفی

زن‌ها با جزئیات است که به شناخت می‌رسند. به شناخت چیزی در عمق زندگی. بیش‌تر آن‌ها از کلیات چیزی نمی‌دانند ولی جزئیات مثل دانه‌های مرواریدی در صدف ذهن‌شان پنهان شده‌اند تا در صورت پیدا شدن نخ، گردن‌بندی از آن بسازند.

مردها، لااقل مردهایی از جنس شوهر عمه‌ام وقتی خبر خودکشی کسی را می‌شنود سه ساعت تمام از تورم و افسردگی و ... حرف می‌زنند. وقتی خبر طلاق فلان زن را می‌دهند یک آمار دم دستی از درصد طلاق در سراسر کشور تحویل می‌دهد. شنونده‌های شوهر عمه‌ام اگر در حال تخمه شکستن هستند به کارشان ادامه می‌دهند. اگر مشغول ورق زدن روزنامه‌اند صورت‌شان را می‌کنند لای آن و گه گاه سری تکان می‌دهند و بی‌ملاحظه‌ترین آن‌ها چرت می‌زنند.

ولی عمه‌ام خیلی سریع از کلیات به جزئیات می‌رسد. جزئیاتی که هر کدام مثل جرقه‌های قرمزی در شب تاریک هستند. زن‌ها کارشان را ول می‌کنند و به دهان او زل می‌زنند. عمه‌ام می‌گوید: زن‌ها در ختم و عزاداری دو مثال اشک می‌ریزند و شروع می‌کنند به پرس و جو. نه این که پرسند این آدم چرا مرده؟ چه جوری مردن مهم‌تر است. عمه‌ام می‌گوید زن‌ها تا نفهمند این آدم قبل از مرگ چه گفته یا خواب یکی از نزدیکانش را که یک جوری مربوط به مرگ می‌شده، نشنوند دل‌شان نمی‌آید از جای‌شان تکان بخورند. آن‌ها اگر چیزی پیدا نکنند، مرگ شانه به شانه آن‌ها توی کوچه راه می‌افتد و می‌خواهد با او گپ بزنند. عمه‌ام از اصل خبر که خودسوزی دخترکی است حرفی نمی‌زند. از آتشی که به هوا بلند شده می‌گوید و از زن همسایه که رو به مردش کرده: «همسایه بامش را آسفالت می‌کند؟» گریه‌ها جست زده‌اند روی بام و میومیو کرده‌اند و بعد بویی تمام عالم را پر کرده است بوی سوختگی یک آدم.

زن‌ها روی دست‌شان می‌زنند و چشمان‌شان پر از اشکی می‌شود که مژه‌ها را تر می‌کند ولی

نمی‌ریزد.

عمه با دست‌هایش لباس‌های نخ پلاستیک دخترک را نشان می‌دهد که با یک فوت آتش توی هوا پخش می‌شوند و گیر می‌کنند به شاخه‌های درخت گردو. دختر جیغ می‌کشد. عمه صدایش را پایین می‌آورد:

«پوست دختر به موزاییک‌های حیاط چسبیده بود ...»

زن‌ها می‌گویند: «نگو ... نگو»

و غرق در جذبه‌ی سوختن، دایره را دور عمه تنگ‌تر می‌کنند. عمه‌ام مثل ساحره‌ی بر آن جمع تسلط پیدا کرده است. همسایه‌ها یک سر شلنگ را می‌بندند به شیر آب و یک سرش را می‌گیرند روی دختر.

عمه می‌گوید: «جارو را که دیده‌اید. بچه شده عین جارویی که خیس‌اش کرده باشند.» زن‌ها روی زانوهای‌شان می‌کوبند. عمه از اتاق بیرون می‌رود و با صورت جمع شده تو می‌آید، به سرش می‌کوبد:

«وای خانه خراب شدم. وای! وای!»

این قیافه‌ی نامادری است وقتی که چشمش به تن آتش‌گرفته‌ی دختر می‌افتد.

زن‌ها یک‌صد می‌گویند: «جگرت بسوزد زن!»

عمه می‌گوید در راه بیمارستان نامادری کیفش را می‌چسباند به تن دختر و راننده محکم می‌کوبد به فرمان ماشین:

«لامصب از تن سوخته‌اش هم دست بر نمی‌داری؟»

زن‌ها صیحه می‌کشند.

شوهر عمه‌ام از چند دقیقه پیش توی اتاق است:

«بچه را با پتو پوشانده بودند. کیف نامادری نمی‌توانسته به زخم‌هایش بخورد ...»

زن‌ها یک نگاه به شوهر عمه‌ام می‌کنند و نگاه معنی‌دار دیگری به عمه‌ام:

«چی می‌کشی از دست این مرد؟» فکر بی‌صدایی است که توی هوا معلق است و همه می‌توانند آن را ببینند. زن‌ها می‌خواهند بدانند پدر این وسط چه کار کرد؟ و عمه آن قدر نادان نیست که روایتش را با یک «گریه کرد» ساده خراب کند.

پدر سرش را محکم به تنه‌ی درخت می‌کوبد ... عمه‌ام می‌گوید این همان درختی است که جرق جرق سوختن‌اش قطع نمی‌شود.

پدر گریه‌ی می‌کند که اشک ندارد: «من نمی‌دانستم ... نمی‌دانستم ... خبر نداشتم صبح می‌رفتم، شب بر می‌گشتم. نمی‌فهمیدم او چه می‌کشد؟ ...»

زنی با چادر سیاه، بغض کرده فریاد می‌زند: «چه‌طور نمی‌دانستی؟ رنگ و رویش زرد بود».
 زن دیگری به حرف می‌آید:
 «از دست‌هایش می‌توانستی بفهمی».
 حیاط پر از صدا می‌شود:
 «از لباس‌هایش ...»

«از موهایش ... از چشم‌هایش ...»

دعوی پر سر و صدای زن و شوهر چیزی است مثل خبر بارندگی. می‌تواند از این سر تا آن سر کوچه و دیوار به دیوار و خانه به خانه بگردد و کسی سرش را برای نگاه کردن به آسمان بلند نکند. ولی سوراخ کلیدی که بچه‌ی کوچک را در حال خوردن شیرموز نشان می‌دهد و دختر را با لب‌های خشک در حال شستن لیوان، هزار تماشاچی دارد. کشیدن موی طلایی دختر چیزی است در حد طوفانی که درخت‌های شهر را شکسته است. گردش سه نفره‌ی زن و مرد و بچه را در هوای آفتابی می‌شود در حال پختن غذا شنید ولی صدای التماس دختر که روی پاهای عمه‌اش افتاده است را نمی‌توان هم‌زمان با صدای تلویزیون شنید.
 زن‌ها ساکت و ساکت‌تر می‌شوند تا فریادهای دختر را بشنوند.
 «مامان پاهایم سوخت ... مامان ...»

صدای ضجه‌یی که بعد از آن می‌آید تا پستوی خانه‌ها می‌رود.

هیچ مردی به سبلی‌یی که پدر به دختر زده است اهمیت نمی‌دهد. مهر. قرمز کارنامه آن‌قدر بزرگ شده است که همه می‌بینند. اما زن‌ها توی خواب هم می‌بینند که دختر تن شعله‌ورش را به درخت گردوی حیاط فشرده است. •
 تازه عروس همسایه جیغ می‌کشد:

«چرا توی اتاق کبریت نزدی که فرش‌ها هم بسوزد. چرا زن را آتش نزدی؟ چرا خانه‌اش را آتش نزدی؟»

صدای عمه قوی‌تر از صدای نوعروس است:

«دختر قبل از ریختن نفت، همه‌جا را تمیز کرده بود مثل دسته‌ی گل. کهنه‌های بچه را هم شسته و به شانه‌ی درخت آویزان کرده بود».

عمه یادش می‌ماند که وقتی داستان به آخر رسید بگوید لبه‌ی کهنه‌ها سوخته بودند.

بعد از چهل‌روز همسایه‌ها پیش عمه می‌آیند. نامادری سرخانه و زندگی‌اش برگشته است. از نظر مردها همه‌چیز تمام شده است ولی زن‌ها غذا می‌پزند. بچه‌های‌شان را به مدرسه می‌فرستند. جوراب شوهرهای‌شان را وصله می‌زنند و به اتفاقی که باید بعد از آمدن زن و شوهر بیفتد فکر

می‌کنند. به سراغ عمه می‌آیند. می‌دانند عمه تنها کسی است که نمی‌گوید:

«دخترک سوخت و همه چیز تمام شد».

عمه می‌گوید:

«دو روز خواهرهای نامادری ریختند و خانه را تمیز کردند. صدای ساییدن موزاییک‌ها و کشیدن جارو را می‌شد از پشت دیوار شنید. خانه را تمیز کردند. گریه‌ها را از لبه‌ی بام فراری دادند. چند بنفشه توی باغچه کاشتند که عصر همان روز پژمرد ... پدر بعد از ظهر آمد و خیره شد به برگ‌های سوخته‌ی درخت گردو که خواهرها نتوانسته بودند کاریش بکنند. زن یک‌ریز حرف می‌زد. حرف‌هایش را کسی نمی‌فهمید ولی صدایش را همه می‌شنیدند. کوچی باریک سکوتی عمیق‌تر از آن روز به خود ندیده بود. بعد صدای ضجه آمده بود.»

همسایه‌ها اختلاف نظر داشتند:

«مرد عذاب می‌کشد ...»

«زن است. نامادری است ...»

شوهر عمه‌ام خبر داد:

«زدند بیرون. آخر شب برمی‌گردند.»

عمه توی حیاط نشسته است:

«بر نمی‌گردند»

گوش می‌دهد به صداهایی که باد خانه به خانه می‌برد. درخت گردو شاخه‌های سوخته‌اش را به دیوار می‌کوبد و جرق جرق صدا می‌کند. گریه‌ها می‌ومد می‌کنند. عمه سینه می‌زند و با آهنگ صداها تکان می‌خورد.

فردای آن شب، همسایه‌ها پیش عمه آمدند. شوهر عمه‌ام در راه اندازه‌ی عرض شکمش باز کرد و گفت:

«همین روزها اسباب‌کشی می‌کنند ... دو نفر از بنگاه املاک آمده بودند.»

همسایه‌ها یک نگاه به شوهر عمه‌ام و یک نگاه که معنی دیگری دارد به عمه‌ام می‌کنند. و دست خالی به خانه‌هایشان برمی‌گردند. ●



دگرگونی «زن» و «مرد» در زبان مشروطیت^۱

افسانه نجم‌آبادی

بر خلاف بسیاری زبان‌ها، چون عربی و عبری، فرانسه و انگلیسی، زبان فارسی ضمائر مؤنث و مذکر و دیگر نشانه‌های دستوری که مؤنث و مذکر بودن لغت را بنمایاند ندارد. نبود این‌گونه نشانه‌های تمایز در دستور زبان، گاه چنین تعبیر می‌شود که زبان فارسی از این لحاظ خنثی است. حتاگاه گفته می‌شود که این خنثی بودن زبان نشانه‌یی از عدم وجود تبعیض بین زن و مرد در این زبان است. به قول اسماعیل سعادت:

«نکته‌ی دیگری که از نگاه زبان فارسی به واقعیات جهان برمی‌آید این است که صرف این‌که این زبان آن‌ها را مانند بعضی زبان‌های دیگر با تمیز میان مذکر و مؤنث نگاه نمی‌کند، به معنی این است که این دو جنس را برابر می‌داند و این یکسان نگرستن زبان به نرینه و مادینه هم خود درخور تأمل است.»^۲

برداشت کنونی ما، که فارسی تمایزی میان مؤنث و مذکر قایل نیست، خود نشانه از فکر زمان ما دارد، یعنی حاصل دگرگونی‌های مهم زبانی دو سده‌ی اخیر، به ویژه از دوران مشروطیت به بعد است. زبان فارسی کنونی خود حاصل دگرگونی‌های زبانی است که از نیازهای نوگرایی به زبانی دگرگونه حاصل آمده است. این دگرگونی‌ها نسبت به مؤنث و مذکر بی‌تفاوت نبود. برخی از مفاهیم نوگرایی، نظیر وطن، مؤنث و برخی دیگر، چون ملت، مذکر نگارش یافت و این مؤنث/مذکرنگاری در بازنگاری و نونگاری «زن» و «مرد» نیز اثر گذاشت.

علاوه بر این، نادیدنی بودن گونمندی (gender) زبان را با نبود آن نمی‌توان یکی گرفت.^۳ شاید برعکس، بتوان گفت که ساختار دستوری زبان فارسی، با نادیدنی کردن گوناوندی (gendered)، نبود زن در زبان را زیر لایه‌ای از بی‌توجهی مدفون کرده است.^۴

در این مقاله قصد من آن است که نخست با اشاره به یک نشانه‌ی مذکر و مؤنث‌سازی دستوری، که اکنون دیگر به‌ندرت از آن استفاده می‌شود، زمان‌مندی زبان را در این زمینه نشان دهم. هم‌چنین با ارائه‌ی مثال‌هایی از نثر پیشامدرن فارسی چگونگی ساختن و پرداختن «زن» و

«مرد» به ویژه غایب بودن زن از کلام را در این نثر بنمایانم.^۵ سپس با بازخوانی زَنُورانه‌ی (feminist) نمونه‌هایی از نوشته‌های دوران مشروطیت نشان دهم که در دوره‌یی که بسیاری از مفاهیم مهم فرهنگی و اجتماعی و سیاسی از طریق بازپردازی مناسبات گوناوندی دگرگونی یافت، این دگرگونی چگونه از راه دگرگونی‌های زبانی ساخته و پرداخته شد.

تمایز زن و مرد در دستور زبان

هر چند در دستور زبان فارسی عموماً تمایزی بین زن و مرد نیست، لااقل در یک مورد، مطابقه‌ی فعل با فاعل، نثر پیشامدرن چنین تمایزی را قایل بوده است. عدم مطابقه‌ی فعل با فاعل اکنون تنها در مورد فاعل جمع غیر ذی‌روح متداول است:

«تمایز میان ذی‌روح و غیر ذی‌روح در مورد فعل هنگامی آشکار می‌شود که بخواهیم فعلی را به فاعل جمع نسبت دهیم. در این مورد اگر فاعل جمع ذی‌روح باشد، فعل را به صیغه‌ی جمع می‌آوریم، ولی اگر فاعل جمع غیر ذی‌روح باشد، معمولاً فعل آن را به صیغه‌ی مفرد می‌آوریم.»^۶ ولی نمونه‌هایی از نثر پیشامدرن داریم که در آن این عدم تطابق در مورد فاعل ذی‌روح نیز صدق می‌کرده است. جالب توجه آن است که از میان تمام مثال‌هایی که مهین صدیقیان در مقاله‌ی پرازش خود آورده است، در بیش‌تر مواردی که فاعل جمع و فعل مفرد است فاعل جمع مؤنث است:

زنان هیچ در دل نتواند داشت. (سک عیار، ج ۲، ص ۲۹۵)

زنان چون خواسته شماست. (سیاست‌نامه، ص ۱۴۳)

مردمان بر پل می‌رفت. (دوق‌المجالس، ص ۲۱۸)

شش عیال به خانه‌ی من است. هر روز بیایم و از پس تو نماز کنم و به خانه باز شوم و پیراهن به عیالان دهم تا ایشان نماز تواند کردن. (دوق‌المجالس ص ۲۶)^۷

این گونه استفاده از فعل مفرد برای فاعل جمع مؤنث، و در مواردی که فاعل اسم جمع نیست، این سؤال را برای خواننده‌ی امروزی پیش می‌آورد که آیا «زن» با «غیر ذی‌روح» در فکر این مردان نویسنده پیوندی داشته است؟ به ویژه که در اکثر نمونه‌هایی که در آن فاعل جمع زن با فعل مفرد به کار گرفته می‌شود، این جمع زن در رابطه‌یی با مرد قرار دارد؛ یعنی که استفاده‌ی فاعل مفرد برای زن در ساخت جمله می‌تواند به کار ساخت و پرداخت گونه‌یی رابطه‌ی قدرت بین مرد و زن در آن جمله آمده باشد؛ یکی را مهم‌تر و دیگری را کمتر آفریده باشد، «چند زن» همان گونه فعلی را می‌پذیرند که «یک مرد». در بحث نمونه‌هایی از نثر مشروطیت به این مطلب بازخواهم گشت.

ولی مهم‌تر از این نشانه‌ی دستور زبانی، در نشر پیشامدرن «زن» و «مرد» پردازی، گونمندی زبان، از راه‌های رایج دیگری شکل می‌گرفت.

زبان پیشامدرن: زبانی مردانه

شاید بدیهی باشد که در زمانی که مردان قدرت‌مداران دین و دولت، سروران فرهنگ، سالاران اجتماع و رهبران سیاسی جامعه بوده‌اند، زبان آن زمان، زبانی مردانه باشد؛ بدین معنی که هم‌چون فاعل سیاسی و اجتماعی، فاعل زبانی نیز مرد باشد. مرد در مرکز معنای کلام حاضر و زن در دور دست ذهن جایی مبهم داشته، غایب بودن زن از مرکز متن، برآیندی از غایب بودن زن از صحنه‌ی مراودات اجتماعی بوده باشد.

ولی چگونه در زبان فارسی، بدون وجود دوگونگی ضمیر و یا مذکر و مؤنث بودن اسم در آن، حضور فعال، ناگفته، حضوری مذکر است؟ غایب بودن زن از زبان و یا به عبارتی حضور نامرئی زن را چگونه می‌توان از بافت کلام بیرون کشید؟ مردانه بودن زبان از چه راه‌هایی ساخته و پرداخته می‌شود؟ زن در این زبان چگونه سایه‌ی ناپیدای وجود پیدای مرد، «دیگر زبانی مرد»، می‌شود؟ این که «اهل زبان»، نویسنده و خواننده‌ی مفروض متن، مرد دانسته می‌شد چگونه در خود متن نمایان است؟ و با چگونه بازخوانی متن می‌توان این جنبه از بافت زبان را شکافت؟ برای مثال، در این بیت:

ای جوانان وطن! موسم آزادی ماست

وقت عیش و طرب و خرمی و شادی ماست^۸

چگونه است که «جوانان»، بدون آن که نشانه‌ای از مذکر بودن داشته باشد، در ذهن شنونده و خواننده، در آن زمان و شاید تا به امروز هم، مردان جوان را متصور می‌کند؟

اگر با این فرض بیاغازیم که در شرایط فرهنگی مردمدار زن به مثابه‌ی ضمیمه‌ی از مرد، زائده‌ای بر مرد، در تفاوت با مرد، معنا می‌گیرد، حال آن که مرد انگار بدون ارجاع به زن تعریف می‌یابد، یعنی مرد قائم به ذات است، حال آن که زن آن است که مرد نیست؛ این فرض می‌تواند ما را به کاوش آن فنون زبانی که کاربرد «حذف» و یا «اضافه» و یا «استعاره» سازی دارد هدایت کند. یعنی جست‌وجوی فنون ساخت و پرداخت معانی زن و مرد از راه «حذف» زن از زبان، «اضافه» شدن زن در زبان، «استعاره» شدن زن در زبان.

رایج‌ترین نشانه‌ی مردانه بودن کلام در نشر پیشامدرن، فرض مذکر بودن مطلب کلام است. یعنی مردنگاری انسان عام از راه حذف زن شکل می‌گیرد. آن جا که منظور زن باشد باید زن گفت، جز آن معنای کلام مرد می‌ماند.

به عنوان نمونه، توجهی به فصل چهارم از مقاله دوم اخلاق ناصری، «در معرفت سیاست و تدبیر اولاد و تأدیب ایشان»، این مطلب را روشن می‌کند.^۹

خواجه نصیرالدین طوسی این بخش را با این جمله می‌آغازد: «و چون فرزند در وجود آید ابتدا به تسمیه‌ی او باید کرد به نامی نیکو، چه اگر نامی ناموافق بپرو نهد مدت عمر از آن ناخوش دل باشد.»^{۱۰} و در تمام این بخش، از فرزند، کودک، جوان و از ضمیر «او» استفاده می‌کند که هیچ یک در زبان امروزی ما باری از مذکر و مؤنث بودن ندارد. با این وصف در نثر او تمامی این‌ها معنایی مذکر دارد. این «مردنگاری» از راه متمایز کردن «فرزند» و «جوان» و «کودک» و «او» از هر آن‌چه مؤنث باشد شکل می‌گیرد:

«و با او تقریر دهند که جامه‌های ملّون و منقوش لایق زنان بود، و اهل شرف و نبالت را به جامه التقات نبود. (همان‌جا، ص ۲۶۳)

و نگذارند که سوگند یاد کنند ... و اگر مردان بزرگ را بدان حاجت افتد به هر وقتی، کودکان را باری حاجت نبود. (همان‌جا، ص ۲۶۶)

از مخاطبه‌ی عوام و کودکان و زنان و دیوانگان و مستان تا تواند احتراز کند. (همان‌جا، ص ۲۳۱)

هم‌چون زنان و مخنثان کتف نجباند و دوش‌ها بخشپاند. (همان‌جا، ص ۲۳۲)

بدین ترتیب «او» لباس زنان نپوشد، چون زنان کتف نجباند، از مخاطبه‌ی زنان حذر کند، و گذار سنی‌اش از «کودک» به «مرد بزرگ» است. با این ساخته و پرداخته‌ها، انسان مورد بحث در این نثر همواره انسان نرینه می‌شود، مگر آن‌جا که نویسنده جز آن بگوید، آن‌چنان‌که پس از بحث سیاست فرزندان، خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید:

«اینست سیاست فرزندان، و در دختران، هم بر این نمط، آن‌چه موافق و لایق ایشان بود استعمال باید کرد، و ایشان را در ملازمت خانه و حجاب و وقار و عفت و حیا و دیگر خصالی که در باب زنان برشمردیم تربیت فرمود، و از خواندن و نوشتن منع کرد، و هنرهایی که از زنان محمود بود بیاموخت، و چون به حد بلاغت رسند با کفوی مواصلت ساخت.»^{۱۱}

«دختر»، در این‌جا «اضافه» و «زائده»‌یی است بر «فرزند» که مذکر است. تک پاراگرافی که در پایان بخش سیاست فرزندان آمده است خود در ساختار نثر ضمیمه و زائده‌یی است بر اصل متن.

دگرگونی «انسان مشروطه» در کشاکش‌های فرهنگی و سیاسی

همین‌گونه «مردنگاری» را در نثر مشروطیت نیز داریم. مقوله‌هایی چون ملت و ایرانی را، که ما اکنون شامل زن و مرد هر دو می‌دانیم، در این نوشته‌ها اغلب هنوز جمعی مردانه می‌یابیم. مثلاً

در اعلامیه‌یی تحت عنوان «از طرف فداییان ملت» که با این جمله می‌آغازد: «بیدار شوید ای ملت ایران بیدار شوید» و خواننده‌ی امروزی ممکن است بیندیشد که نویسنده از «ملت ایران» زن و مرد ایرانی هر دو را منظور دارد، متن اعلامیه ملت را جمع مردان می‌انگارد:

«برخیزید! مرد و مسلح برخیزید! ...

زن‌های ما را صاحب‌منصب‌های اجنبی به سربازهای خود وعده می‌دهند. برخیزید مثل مردان، پیش از آن‌که مثل زنان بمیرید...

برخیزید ای پسران پدرهای غیور! ...

ای پسران پدرهای غیور! یک‌صد و ده سال تمام کمر شما در زیر بار سلطنت منحوسه خم شد.

شاهزادگان این سلسله اموال شما را بدون هیچ حق شرعی تصرف کردند ... زن‌های شما را از خانه‌های شما کشیدند. پسران شما را بی‌هیچ دلیلی سربریده، شکم پاره کردند. زن‌های شما را در شب‌های عروسی به خانه‌های خود بردند... شلیته‌های زنان شما در بانک‌های خارجه به گرو رفت. آن‌وقت وطن عزیز یعنی قبرستان پدرهای شما را در پیش اجنبی‌ها گرو گذاشته و در عرض هفت هشت سال یک‌صد و پنجاه کروور قیمت خاک و آب و عیال و اطفال شما را که از روس‌ها گرفته بودند در چند سفر فرنگستان صرف فاحشه‌های خارجه و بی‌ریش‌های ایران کردند...

ای ایرانیان! ایران مال شماست. خاک و آب ایران به شما تعلق دارد... مجلس مقدس شورای ملی لازم و آخرین مایه‌ی امید بقای اسلام است. دیگر چه انتظار دارید؟ دیگر جان‌های خودتان را برای کدام رختخواب زنانه گذاشته‌اید؟ ...

ای هواخواهان قرآن! ای عاشقان وطن! ای هواخواهان ایرانیّت! ... در حفظ اساس مقدس مجلس شورا این ادعای خود را با خون‌های گلوی خود در جلو عمارت بهارستان مدلل کنید.^{۱۲} نه تنها آن‌جا که نویسنده پسران و پدران را مخاطب مستقیم قرار می‌دهد که در تمامی متن «ما» و «شما»ی متن مردان‌اند و متصرف «زن‌ها». زن اوست که مرد نیست، مرد باید برخیزد تا مثل زن نمیرد، مرد اوست که جانباز باشد و نه خفته در رختخواب زنانه. عباراتی چون «زن‌های ما را صاحب‌منصب‌های اجنبی به سربازهای خود وعده می‌دهند» و «زن‌های شما را از خانه‌های شما کشیدند»، «ما» و «شما»ی متن را مرد می‌نگارد. مرد بودن «ما» و «شما»ی متن به نوبه‌ی خود «فداییان ملت»، «ملت»، و «ایرانیان» را همگی جمع‌هایی مردانه می‌سازد.

در این متن نشانه‌یی از مردنگاری فاعل از راه استعاره شدن «زن» نیز داریم. در نوشته‌های مشروطیت وطن معشوقه و مادر است، ایران پیکری است زنانه، پس «عاشقان وطن» و

«هواخواهان ایراتیت» مردان اند.^{۱۳}

به شکلی مشابه در عبارات زیر پیوند/ تمایز «خویش» و «عیال خویش»، از خویش، خویشی مذکر می‌پردازد:

«امروز اگر از هر کودک شیرخوار ایرانی سؤال شود که قصد روس در شمال و خیال انگلیس در جنوب ایران چیست؟ با کمال جرئت و اطمینان گوید می‌خواهند املاک پدران ما را از دست ما به مکر و شعوذه، بدون جنگ و جدال بگیرند و ما را مانند اهالی هندوستان و قفقاز بنده و برده‌ی خویش کنند که اختیار خویش و عیال خویش را نداشته باشیم.»^{۱۴}

خویشی که «اختیار عیال» را ندارد مرد است نه زن و از راه پیوند ضمیر «ما» با «خویش» نه تنها اسم عام، که ضمیر عام نیز مرد نگاشته شده است: «ما»ی «پدران ما» و «دست ما» مذکر جمع معنی می‌یابد. بدین لحاظ نه تنها «کودک شیرخوار ایرانی»، نظیر کودک نصیرالدین طوسی، کودکی نرینه است، که این کودک نرینه با صاحب اختیار عیال خویش بودن و تملک املاک پدران خود، بر مقوله‌ی «عیال خویش»، علی‌رغم صغر سنی، مهتری دارد.

در نمونه‌ی دیگری، در بازگویی «تعدیات و ظلم اقبال الدوله در اصفهان» و درگیری‌هایی که بین سربازان و مردم در بازار رخ داده بود، محمد مهدی شریف کاشانی می‌نویسد:

«مردم به این واسطه به هیجان آمده، بازارها را بستند... حکم می‌شود که بازارها را باز کنند. اهالی قبول نمی‌کنند. سرتیپ و نایب‌الحکومه به بازار می‌روند. مردم در کمال سختی جواب می‌دهند که: حاکم در ولایات به جهت امنیت است. ما که امنیت نداریم و اجناس ما از ما کول و ملبوس از دست سرباز در هدر است، زن‌ها و ناموس و عصمت ما از دست سرباز در هدر است.»^{۱۵}

در این متن «ما»، از طریق عبارت «زن‌ها و ناموس و عصمت ما از دست سرباز در هدر است»، یعنی از راه تملک زن و ناموس و عصمت، «ما»یی مردانه شده و از این راه فاعل تمام متن، یعنی «مردم» و «اهالی»، مرد می‌شوند.

گاه مردنگاری اسم عام از راه ساختارهای متوازی زبانی پرداخته می‌شود. مثلاً در اعلانی به تاریخ ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ می‌خوانیم: «ای وکلای محترم! یک مجلس شورای ملی که با خون جوانان و ناموس زنان و سوزاندن شیرخواران به دست آمد، چرا به وجود و اغراض خود ضایع و باطل کردید؟»^{۱۶} در این جمله، توازی سه ساخته، جوان - زن - شیرخواره، متمایز بودن نوعی این سه طبقه را از هم تسجیل می‌کند؛ جوان آن کسی است که زن و شیرخواره نیست، یعنی مرد بالغ. هر یک با از دست دادن چیزی متمایز، که شاید در هر مورد مهم‌ترین از دست رفتنی آن طبقه باشد، خون - ناموس - جان، در بازیابی مجلس سهمی داشته‌اند. به وجهی

مشابه، گونمندی زبان در اعلان دیگری، به تاریخ ۵ رمضان ۱۳۲۷ و به امضای «فریاد وطن»، چنین پرداخته شده: «عجب روزگاری، خربازاری داریم که هیچ کس ملتفت هیچ نیست. سبحان الله! چهار سال است یک مملکتی داریم خراب و یک ملتی از شدت ظلم و جور پریشان حال، چه جوان ها کشته، چه زن ها بیوه، چه اولادها یتیم، چه خانه ها خراب، چه ناموس ها هدر، چه مال ها غارت گردیده، تا عنوان سلطنت ظلم و جور برچیده و بساط عدل گسترده شده.»^{۱۷} و به همین شکل در جمله‌ی: «حالا، از اغراض کناره گیرید. خون های جوانان و شیرخواران و بیوه شدن زنان را هدر ندهید.»^{۱۸}

در این مثال ها، منطق ضمیمه و زائده بودن زن بر جوان/مرد، خارج بودن زن از مقوله‌ی جوان، با ربط زن با «واو» به جوان بیان زبانی می گیرد. این گونه منطق زبانی «ضمیمگی Supremacy» در مثال زیر نیز هست: «یا حس غریب و وجد عظیمی در اهالی آشکار بود که ما فوق آن متصور نیست. عموم اهالی و اطفال و نسوان لدی العبور دعای خیر کرده، امیدواری و انتظار خودشان را اظهار می داشتند»^{۱۹} «واو»هایی که «اطفال» و «نسوان» را از «عموم اهالی» متمایز می کند، «اطفال» و «نسوان» را خارج از «عموم اهالی»، ضمیمه و زائده‌ی بر «عموم اهالی» پرداخته، پس «عموم اهالی» را محدود به مردان بالغ می کند.

در بیش تر مثال های فوق، مرد شدنِ فاعلِ متن، انسان های متن را در سطح دیگری نیز دسته بندی می کند: آنان که با فاعل بودن فعال هستند: مردانی که برمی خیزند و مردمی که به هیجان می آیند و بازارها را می بندند و حکم حاکم را قبول نمی کنند. در مقابل زنان مطلب فعل فاعلان مذکر هستند: صاحب منصبان، آنان را به سربازهای خود وعده می دهند، از خانه ها کشیده می شوند، شلیقه هاشان در بانک خارجه به گرو می رود، ناموس شان هدر می رود، بیوه می شوند. فاعل هیچ یک از این افعال زنان نیستند، یعنی با مفعول زبانی بودن زنان سروری مرد بر زن با فعل فاعل بر مفعول پیوند می خورد.^{۲۰}

در این زمینه‌ی متنی، استفاده از فعل مفرد برای فاعل جمع مؤنث و فعل جمع برای فاعل جمع مذکر به خدمت بازپردازی سلسله مراتب گوناوندی می افتد. مثلاً در:

«ای سربازهای ایران! ای توپچی های ایران! ای قزاق ها و فراش های بی ناموس ایرانیان! این ها مگر ناموس شما نیست؟ مگر خواهر شما نیست؟ این ها مگر عیال برادر دینی شما نیست؟ شما مگر محافظ ناموس ایرانیان نیستید؟ این طور از ظلم اولیای دولت پراکنده شده، بی صاحب رو به راه روسیه نموده، در سرحد سالدات های روسیه، این بیچاره ها را گرفته، بی عصمت نموده، رها می کنند. شما اگر غیرت دارید، این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده، به روسیه نیاید.»^{۲۱}

در عبارات «این‌ها مگر ناموس شما نیست؟ مگر خواهر شما نیست؟ این‌ها مگر عیال برادر دینی شما نیست؟»، استفاده از فعل مفرد سوم شخص برای «این‌ها»ی مؤنث در کنار استفاده از فعل جمع سوم شخص (رها می‌کنند) برای فاعل جمع مذکر (سالدات‌ها) سروریِ مذکر بر مؤنث را می‌نگارد و از این راه سروری برادران ایرانی بر خواهران را.

ولی در دگرگونی‌های فرهنگی و سیاسی این دوران در عین حال شرایطی را به وجود می‌آورد که این ضمیمگی و زایدگی زن بر مرد را می‌تکاند. در مقال مشروطه، اگرچه اغلب مرد سرور زن، ولی گاه نیز زن همتا و همسر^{۲۲} مرد و در کنار مرد نگارش می‌یابد. مثلاً در اعلان ژلاتینی، به تاریخ ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷، در مقام اخطار به محمد علی شاه، می‌خوانیم: «پادشاه! با ملت ... زیاده بر این ستیز روا مدار! ... پادشاه! دلیلی بر شاه‌پرستی ملت ایران بالاتر از این نیست که تاکنون، راضی به تلف کردن اقدس ملوکانه نبوده‌اند. والا، شهدالله، از اندرون و بیرون و خلوت و پیشخدمت و فراش و سرباز، از شعب مشروطه‌خواهان در همه‌جا حاضر بوده‌اند، اناثاً و ذکوراً»^{۲۳} یا: «ملت ما، صغیر و کبیر، اناث و ذکور، دست از حیوة و زندگانی خود شسته، منتظر ایفای عهد روس و احساسات منصفانه‌ی سایدول هستند.»^{۲۴} ملتی که در مثال‌های پیشین همه‌مرد بود در این‌جا اجزایی اناث و ذکور یافته است و یا در این شعر نسیم شمال:

شد ز مشروطه مملکت آباد ملت از قید ظلم شد آزاد

...

ماه مشروطه چون‌که پیدا شد چشم و گوش برادران وا شد
مرد و زن روزنامه می‌خوانند کارها را تمام می‌دانند^{۲۵}

در یک بیت مطلب فایده‌ی ماه مشروطه تنها برادران‌اند و در بیت بعدی همتایی مرد و زن از راه فعالیت مشترک نوینی، روزنامه‌خوانی، نگارش می‌یابد.

وجود دو گرایش که در یک فضای گفتمانی در کشمکش‌اند - سروری مرد بر زن از یک سو و همسری زن با مرد از سوی دیگر - پی‌آمدهای زبانی خاصی را می‌آفریند. یک «شب‌نامه‌ی ژلاتین»، تحسین زن را به کار تخفیف مرد گرفته، از این راه می‌کوشد مردان را برانگیزد:

«آخر واقعه‌ی کربلا را دیدید غیرت اسلامی‌تان مبدل به ذلت یهودی شد، با کمال خفت و بی‌شرفی از زن کمترها ساکت و به خواب رفتند ... عورات آذربایجان قطار فشنگ می‌بستند، با حالت محزونی بجهی خود را شیر می‌دهند، مانند نره شیران در میدان جنگ می‌کوشند که دست بی‌ناموسی به او دراز نشود. ولی مردمان ما گویا همان اشخاصی بودند که مقتول و محبوس شدند، [وگرنه این زندگان] در بستر راحت مانند پرده‌گیا به خواب بی‌غیرتی رفته‌اند ... ای بریاد دهنده‌ی ناموس اسلام! ای ضایع‌کنندگان حقوق نوع بشر! ای بی‌شرفان از زن کم‌تر، بلکه از سگ

کم‌ترا... آخر این فکر را نکردید که همه‌ی ایرانی زن صفت دجال پرست مثل شماها نیست؟»^{۲۶} در این متن برتری مرد بر زن با برتری مسلمان بر یهودی پیوند خورده، در فکر نویسنده برهم آشفتن هر یک از این دو سلسله مراتب اجتماعی - فرهنگی، خطر بر باد رفتن ناموس اسلام را در پی دارد. یادآوری دوگونه سلسله مراتب گوناوندی و مذهبی در این متن دو معنای رایج ناموس (ناموس جنسی در عبارت «دست بی‌ناموسی» و ناموس مذهبی، «ناموس اسلام») را در آن واحد فرا می‌خواند و به هم می‌پیوندد. «حضور زنان» در این متن هم مایه‌ی تحسین و هم مایه‌ی شرم نگاشته شده است. غیرت و حرکت زنان (عورات آذربایجان) در برابر خفت و بی‌شرفی مردمان = مردان (بی‌شرف‌ها، از زن کم‌ترها) بیان می‌یابد، تحسین از حرکت زنان (عورات) که مردانه - مانند نره شیران - می‌رزمند، در عبارت بعدی از راه پیوند با نگارش زن در گفتمان پیشامدرن - «زنانگی» = «ترس، ضعف و جبن، خانه‌نشینی و به درون»، «در بستر راحت»، نه به بیرون، «در میدان جنگ»، تعلق داشتن، مفعول محافظت برادران ناموس پرست بودن - از تحسین زن به تقبیح مرد بازپرداخته می‌شود؛ تحرک زنان، قطار فشنگ بستن و به میدان جنگ آمدن، در تقابل با سکوت و خواب مردان نگاشته شده، حضور زنان در آن‌جا که جای زن دانسته نمی‌شود (میدان جنگ)، معادل زن شدن مردان (در بستر راحت مانند پرده‌گیاان به خواب بی‌غیرتی رفتن)، و بنابراین از دست رفتن مردانگی بازنگاشته می‌شود. با برانگیختن غیرت مردانه، یادآوری خطر واژگونی سلسله مراتب گوناوندی زبان تهییج و بسیج ملی می‌شود: «همه ایرانی زن صفت نیست». بدین ترتیب بار دیگر زن از مفهوم ایرانی خارج رانده می‌شود. به فاصله‌ی چند عبارت دو تبدیل رخ می‌دهد: مردان برانگیخته می‌شوند که مشروطه نجات یابد و هم‌زمان با این نجات سیاسی، فرادستی اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی خود را بر زنان بر دفتر ایام و صحنه‌ی اجتماع بازنویسند. از راه تحرک خود، مردی از دست رفته را باز آفرینند، ملت و مردانگی را هم‌زمان نجات داده، ملتی مردانه بیافرینند.

تنش میان آن‌چه از گفتمان پیشامدرن - که زن را در رابطه‌ی قدرتی فرودست مرد می‌نگارد - گرفته شده با گرایش دگرگونی خواهی گفتمان مشروطه به شکل دوگانگی هم مثبت هم منفی دگرگونی «زن» بازپرداخته می‌شود: در بسیار مواردی که در مطبوعات مشروطه گزارش از «حمیت زنان» است، مثلاً در گزارش اهدای جواهرآلات از جانب زنان برای کمک به تشکیل بانک ملی و یا برای کمک به صندوق اعانه اردبیل، استفاده از عنوان مقاله‌یی چون «چه مردی بود کز زنی کم بود» بیان آن است که گزارش‌گران حضور زن است: این حضور را تحسین می‌کند و هم‌زمان دلوای مردانگی است: مردان را نکوهش کرده، حضور آنان را فرا می‌خواند.^{۲۷} در برخی دیگر روایات استفاده از «حتا» و «نیز» در عباراتی نظیر «حتا زنان هم»،

«زنان نیز»، «حتا مخدّرات محترمه»، که بیان‌گر همین شگفتی/نگرانی است، منطق «اضافه» بودن زنان را می‌نمایاند.^{۲۸}

گوناوندی نویسنده و خواننده‌ی متن

با آن‌که زبان فارسی نشانه‌های دستوری برای مذکر و مؤنث ندارد، اسم عام - نظیر جوان، مردم، اهالی شهر، ملت، ایرانیان - و ضمایی چون «ما»ی فاعل، چنان‌که تا به حال بحث کرده‌ام، از راه کاربرد فنون روایی در متن مذکر می‌شوند. در این‌جا باید نویسنده/آفریننده‌ی متن، و مخاطب/خواننده (و یا گاه شنونده‌ی) متن را نیز به میان آورد. بدین معنا، که نگارنده‌ی «ما»یی که مذکر نگاشته می‌شود، مردان مشروطه‌خواه، «برادران وطنی» هستند، و نویسنده با استفاده از فاعل جمع، بین نویسنده‌ی مرد و خواننده یا شنونده که او نیز مرد فرض می‌شود، جمع برادرانه‌ی ملت را می‌آفریند.

توجه به ساختار و منطق روایی متن می‌تواند رهنمون آن باشد که آیا نویسنده‌ی آن مرد بوده است یا زن. مثلاً نشریه‌ی ایران نو، مقاله‌یی به امضای منیر مازندرانی، تحت عنوان «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» چاپ کرده است.^{۲۹} نام نویسنده برای برخی مورخان این شبهه را ایجاد کرده است که نویسنده زن است.^{۳۰} ولی توجه به چگونگی استفاده‌ی نویسنده از «ما»، «خود»، و «آنان» و دیگر اسامی و ضمائم عام، مذکر بودن نویسنده و فرض مذکر بودن خواننده را می‌نمایاند.^{۳۱} برای نمونه، مازندرانی می‌نویسد:

«هرگاه یک مسلمان خردمند، یک مؤمن وسیع‌المشرب، یک ایرانی عاقل، یک کدیور خانواده، یک رئیس عامله‌یی اندک تربیت و تعلیمی هم در حق یک همشیره‌ی مهربان یا یک دختر محبوبه‌ی خود جایز شمارد، عبارت است منتهی از تعلیمات رفتن تا تالار و کرباس، و شستن یا دوختن دوشک و لحاف و لباس، پختن ته‌چین و شربت و مربای آلبالو و سکنجبین و ریاس؛ دیگر تعلیم برتر از این را که فقط وظیفه‌ی یک خدمتکاری است، گویا شایسته‌ی مقام اخوت و رتبه ابوت و وظیفه‌ی شفقت شمارد.»^{۳۲}

هرچند لغات عامّی چون «یک مؤمن»، «یک ایرانی»، «یک کدیور خانواده»، «یک رئیس» زن یا مرد هر دو می‌تواند باشد، و هرچند در آن‌جا که وظیفه‌ی این انسان عام نسبت به «یک همشیره‌ی مهربان» یا «یک دختر محبوبه» برادر یا پدر بودن وی را محتمل‌تر می‌کند، هنوز می‌توان به خواهر یا مادر بودن این انسان امید بست، عبارت بعدی این امید (خواننده‌ی زن) را نقش بر آب می‌کند و مقام انسان عام را در شأن «اخوت» و «ابوت» تعیین کرده، جای شبهه‌یی نمی‌گذارد که آن مسلمان و مومن و ایرانی و کدیور و رئیس مذکر است.

«انسان هرگاه مانع تعلیم نسوان باشد، [با] تاریخ اسلام بخواهد محاجه و مباحله نماید؛ که ای

شماهایی که سالب حقوق بشری و مانع شرف علمی این بیچاره نسوان ایران شده‌اید! کتب رجال و تواریخ اسلام، مثل ابن خلدون، ابن خلکان، ابن زیدون، اغانی، اعثم کوفی، نگارستان و غیره، به نحوی به ما نشان می‌دهد که در دوره‌ی سلطنت اسلامی اعراب در آسیا، در اروپا و در افریقا، چه مقدار زن‌های عالمه، ادیبه، عارفه، شاعره، محرره داشته‌ایم که تعداد اسامی آنان از حوصله و ظرفیت این مقاله فزون است...

سال‌های سال است که ما مسلمانان، ما ایرانیان، این جنس شریک البشریت را از تمام حقوق بشری محروم ساخته و ابواب تعلیم علوم و کسب فنون و صنایع را به روی آنان مسدود نموده‌ایم.^{۳۳}

در این عبارات با مخاطب قرار گرفتن بخشی از خوانندگان («ای شماهایی که سالب حقوق بشری و مانع شرف علمی این بیچاره نسوان ایران شده‌اید!») و پیوند دادن «ما» با «مسلمان» و «ایرانی» که قبلاً مذکر شده بودند («ما مسلمانان، ما ایرانیان، این جنس شریک البشریت را از تمام حقوق بشری محروم ... نموده‌ایم.») خواننده و نویسنده نیز به جمعی مذکر می‌پیوندند. به عبارت دیگر، این که نویسنده چگونه خود را در متن می‌گنجاند، و از طریق نوع مکالمه با خواننده، چگونه مخاطبی را متصور می‌شود، و از پیوند اینان با هم کدام «اهل سخن» را می‌پردازد، رهنمون‌های زبانی‌یی است که نسبت به مرد یا زن بودن نویسنده و خواننده بی‌توجه و بی‌تفاوت، به عبارت دیگر از نظر گوناوندی خنثی، نیست.

یکی دیگر از این نشانه‌های روایی آن است که در نثر مردان این دوره، به جز در شب‌نامه‌ها و عریضه‌ها و انتباه‌نامه‌ها، از مخاطب دوم شخص کم‌تر استفاده می‌شود تا در نثر زنان. به معنای استفاده‌ی بیش‌تر زنان از این فن خطابی بعداً برخواهم گشت. ولی نکته‌ی دیگر آن است که آن‌جا که مردان نویسنده از مخاطب دوم شخص استفاده می‌کنند، این مخاطب تقریباً همیشه مذکر پنداشته می‌شود، چه به صراحت، با خطاب‌هایی نظیر «ای برادران وطن!»، «ای رؤسای ملت!»، و چه به فحوای کلام، چنان‌که در نمونه‌ی بالا («ای شماهایی که سالب حقوق بشری و مانع شرف علمی این بیچاره نسوان ایران شده‌اید!»). حتا مقالاتی که مردان درباره‌ی وضع زنان می‌نویسند، یا بدون خطاب دوم شخص است، و در آن نویسنده با استفاده از «ما» بین خود و مردان خواننده پیوند کلامی می‌بافد و به زنان به شکل سوم شخص جمع (آنان، طایفه‌ی نسوان، زنان) اشاره می‌کند و یا مخاطبان مردند.^{۳۴} تنها در موارد نادری که گروه مشخصی از زنان به دلیل مشخصی، و نه به معنای گروه نافعینی از زنان - نوع زن - مخاطب نویسنده‌ی مرد هستند، مخاطب زن در متن‌های مردان حضور می‌یابد. مثلاً مخاطب جواب اداره‌ی حفظ الصحه، به امضای «ابوالحسن دکتر»، به پیشنهادی که مریم مزین السلطنه (عمید) از جانب شرکت خیریه‌ی

خواتین مبنی بر ضرورت تعلیم و تربیت زنان قابل‌ه نظر «مادام‌های عالمه‌ی دیپلمه» و تحت نظارت اداره‌ی حفظ الصحه نوشته بود، «خواتین محترمه» است.^{۳۵} و یا خطابه‌ی ادیب‌الملک به شاگردان مدرسه‌ی دخترانه‌ی هنر در روز امتحان این مدرسه که «توسط یکی از حضار قرائت شد»، شاگردان را چنین مخاطب قرار می‌دهد: «ای دختران حوا! ای خواهران فضیلت و ارتقا، دوشیزگان حجاب سعادت، پروردگان مهد نجابت، مادران فرزندانی که انتظار و امید با سعادت وطن از چهره‌ی آن‌ها آشکار آید!... بدانید و آگاه باشید.»^{۳۶}

خودنگاری زنان بر متن مشروطه

آن‌جا که منطق سیاسی گفتمان نوگرایی حضور زن را در کنار مرد می‌طلبید، نویسنده‌ی مرد، که تا این زمان، با استفاده از اسامی و ضمایر عام به معنای مذکر، نثری «مردانه» بافته و آموخته، این حضور را با اضافه کردن زن در کنار مرد می‌نگارد. در کنار ذکور، اناث و در کنار مرد، زن در نوشته‌های مشروطه‌طلبان نگارش یافته، بدین ترتیب در زبان برای زن، این «حضور اضافه»، جایی گشوده می‌شود.

در نوشته‌های زنان حضور زن در متن از راه‌های دیگری نیز نگارش می‌یابد. زبان نوشتاری زنان در این دوره دگرگونی‌هایی چند یافت. محیط زن‌آمیز، جدا از چشم و گوش نامحرم، محفوظ از نگاه و سمع غیرخودی، سخن، حرکات بدنی، اطوار، لحن کلام، و رسوم پیام‌رسانی خود را داشت. این مجموعه‌ی به هم پیوسته، گفتمانی آفریده و آفریننده‌ی هم‌سخنی زنان در محفل‌های زنانه، آفریده و آفریننده‌ی محیطی همجنس‌آمیز بود؛ زبان یادگیری و یاددهی حکمت و سلوک زمان اندوخته‌ی، مادر به دختر و خواهر به خواهر آموخته، سخن فضای زن‌آمیز بود.

گذر به نوگرایی، گذر از فضای زن‌آمیز، از محیطی «همجنس پرواز» به فضایی دگرجنس‌آمیز، به محیط به هم آمیخته‌ی زنان و مردان، همراه با گذار از ادبیات گفتاری به متن نوشتاری و چاپی، یعنی فراهم آمدن امکان برای شنیده شدن صدای زن به گوش مرد نامحرم، و چاپ، پخش و خوانده شدن نوشته‌ی زن به دید مرد غیرخودی، گفتمان دگروگونی را می‌طلبید. مثلاً کلام و اطوار حریم زن‌آمیز از بی‌پروایی و صراحت کلام شرم‌گین نبود؛ ولی اکنون آن عفت کلامی که دیگر با جدائی فضای زن و مرد نامحرم و با محدود ماندن سخن زنان به ادبیات گفتاری ممکن نبود، با پاک‌سازی زبان از لغات، کنایات و استعاراتی که شرم‌انگیز دانسته می‌شد، آفریده شد: آفرینش کلامی پیراسته، پرده‌پوشیده؛ پسیری تربیت یافته، حرکات بدنی و اطوار اندامی حیا زده، بدین ترتیب پیکر، نگاه، کلام، اطوار و رفتاری مؤدب

پرداخته و پرورده شد.^{۳۷}

دگردیسی‌های زبان زنان برآیند پیوندهایی نو بنیاد بود: تأسیس مدارس جدید دختران، تشکیل انجمن‌های زنان، نامه‌ها و مقاله‌های زنان در جراید مشروطه، هریک فضای اجتماعی را دگرگون کرده و «ملت ایران»ی را آفرید که زن و مرد هر دو در آن جا داشتند.

مثلاً جراید مشروطه بیان‌گر ندای مردان بود، ولی زنان با نوشتن نامه به این جراید جایی برای خود در این فضا گشودند؛ با تأسیس مدارس دخترانه، راه را برای آن‌که زنان نیز از راه تحصیل علم جدید، این «کیمیای تمدن نو»، به جرگه‌ی تمدن راه یابند، باز کردند؛^{۳۸} با تشکیل انجمن‌های زنان، این شکل نوی مراوده‌ی سیاسی، زنان خود را هم‌پای سیاسی مردان ندانستند؛^{۳۹} و گاه چون مردان از مال خود بذل مشروطه کرده و به لباس مردان در راه آن جان باختند.

«مدارس انائیه» تنها مکان سوادآموزی «طایفه‌ی نسوان»، کسب معارف و پیوستن به کاروان تمدن از راه تحصیل علم نو نبود. این مدارس به سرعت تبدیل به مهم‌ترین فضای یادگیری، آموزش و تمرین شهروندی، فضای سازندگی زن شهروند شد. در این فضا، از راه‌هایی چون ترتیب «گاردن پارتی» و اجرای نمایش و نشان دادن «سینموتوگراف»، زنان همکاری مدنی می‌آموختند. زبان این فضا، زبان شهروندی بود، زبانی که زنان را «از ملت» می‌نوشت.

در نوشته‌ها و نطق‌های این زنان، «زنان ملت» را به زبان فاعل اول شخص جمع می‌یابیم: «هزاران شکر که منتهای آرزوی ایرانیان حاصل گردید ... به واسطه‌ی اقدامات سرداران ملی ... و مجاهدین راه حریت و فداپایان عدالت به انعقاد پارلمان و مجلس مقدس موفق شدیم و مرکز سعادت آتیه‌ی وطن را تشکیل دادیم، درب خانه‌ی قانون را باز کردیم و در اطاعت آن هم آواز گشتیم... حقیقتاً برای ما ایرانیان چه شادی عظیم‌تر از این که همان نقطه‌ای که پارسال دشمنان ما ویران نموده بودند امسال با این شکوه و عظمت تزیین نماییم.»^{۴۰}

«ما ایرانیان» دیگر نه جمعی مردانه که شامل زنان شده است. در مجمعی که برای جمع‌آوری اعانه در مدرسه‌ی خواتین تشکیل شده بود، زنان اعلام کردند:

«ما هیئت نسوان تهران اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف عموم نسوان مملکت ایران بنا به تکلیف ملیت خود عرض می‌کنیم برای قبول همه نوع فرمایشات صادره از مجلس مقدس از دادن اعانه و قرض یا قبول هر نوع عوارض با کمال شوق و افتخار حاضریم. ولی برای قبول یک دینار قرض، به شرطی که خردلی ضرر به استقلال ملیت بزند، حاضر نخواهیم بود. امیدواریم اگر رأی مجلس مقدس به استقراض از داخله تعلق گرفته باشد زودتر اسناد آن را منتشر نمایند که ماها هم هر کدام به اندازه‌ی وسع خود قبول نموده، وجه آن را بپردازیم.»^{۴۱}

برخلاف استفاده‌ی نویسنده‌ی مرد از «ما» که حذف مطلق زنان از «ما» را می‌نگاشت، همین استفاده از جانب زنان برای پافشاری بر بودن زنان در این «ما»، نگارش «ما» بر آحاد ملت و متن مشروطه، به کار گرفته می‌شود. گه گاه، و به ویژه در نطق‌های زنان در انجمن‌ها و مجامع زنانه، این «ما» منحصر به زنان شده، مردان، «آنان»، سوم شخص، می‌شوند. مثلاً آغا بیگم خانم نجم‌آبادی در انجمن مخدرات وطن، پس از تاکید بر «نتایج حسنه‌ی اتحاد و اتفاق و حس وطن‌پرستی» و این که «این جمله ممکن نیست مگر به تحصیل دانش» می‌افزاید:

«ای خواهران عزیز! اگر غلط نکنم مردهای ما هم چندان واقف به نتایج حسنه‌ی اتفاق و اتحاد نیستند، زیرا که در این حال بحران مملکت چرا باید وزرای ما که حیات این ملت بسته به حسن تدبیر آنان است دست به دست هم ندهند و موانع خارجی را رفع نمایند و بر قوای داخلی نیفزایند، در صورتی که امروز تمام قوای اجراییه مملکت با آنهاست و مانع داخلی در پیش ندارند؟... ای خواهران عزیزم، اگر ما دانش داشتیم و از مجاری امور مطلع بودیم، می‌توانستیم ساحت مقدس وکلای عظام مجلس را مخاطب نموده، بگوییم: «مدت اقامت قشون خارجی در مملکت ما تا کی خواهد بود و این توفیق برای چیست؟... چرا وکلای عظام ما ترتیب قرض داخلی که در مجلس تصویب شده معمول نمی‌دارند؟... با وجود آن‌که امروز کلیه‌ی اختیار به دست خود شماست و مانعی در اصلاح نمودن امور داخلی خویش در پیش ندارید، چرا تمام امور معوق و تکلیف تمام دوایر نامعلوم است؟ بلدیہ چرا این قسم مهمل است که فریاد مردم برای تحصیل نان به آسمان می‌رسد؟... و چرا... و چرا... و چرا...» که ذکر هر یک مایه‌ی یک عالم تکدر است و یک دنیا تحسر... اگر ما خود را ایرانی می‌دانیم و این آب و خاک را مختص خود شماریم ناچار باید اسباب نگهداری آن را فراهم آریم.»^{۴۲}

برخلاف نوشته‌های مردان که در نثر خود، به جز در شب‌نامه‌ها و عریضه‌ها و انتباه‌نامه‌ها، کم‌تر از مخاطب دوم شخص استفاده می‌کنند و آن‌جا که از مخاطب دوم شخص استفاده می‌کنند، این مخاطب تقریباً همیشه مذکر است، زنان در نوشته‌های خود، به ویژه آن‌چه برای چاپ به جراید مشروطه، می‌فرستند، غالباً از مخاطب دوم شخص استفاده می‌کنند. استفاده از مخاطب دوم شخص نیاز نویسنده را به کشاندن خواننده به متن نشان می‌دهد؛ خواننده با خواندن «تو» یا «شما» خود را رودررو با نویسنده و در درون متن می‌یابد. استفاده‌ی بیش‌تر زنان تا مردان در نثرهای این دوره بیان نیاز زنان است به آن‌که مردان که اولیای دین و دنیا، سروران دولت و ملت بودند، به خواست‌های آنان گوش فرا دهند. سؤال مستقیم از خواننده، وی را درگیر سؤال و شاید حتا مشغول مشکل مورد سؤال می‌کند. از راه خطاب مستقیم، نویسنده (زن) خواننده (مرد) را در شرایطی قرار می‌دهد که نتواند مکان خود را در این متن نادیده، ناشنیده،

و ناخوانده گیرد. برعکس در نوشته‌های مردان، حتا در مقاله‌های مردان درباره‌ی زنان مخاطب «خود» است، یعنی مردانی که مسئول اوضاع نامطلوب زنان انگاشته و به اتخاذ اقداماتی جهت دگرگونی این اوضاع فراخوانده می‌شوند. بدین ترتیب، فنون روایی خطاب، مقام مرد را در شأن قیم زن تأیید می‌کند: مردان مسئول شرایط زنان‌اند، الرجال قوامون علی النساء.

در نوشته‌های زنان، مخاطب گاه مرد و گاه زن است، نویسنده گاه خطاب به برادران و گاه خطاب به خواهران می‌نگارد. گونه‌ی تغییرات را از برادران می‌خواهد - نظیر توجه به ضرورت تحصیل علم و حرفه‌ی زنان و ممانعت نکردن از آنان در این راه - و گونه‌ی پند به خواهران خطاب می‌شود: مثلاً، کوشش در تهذیب اخلاق، کمک به گشایش مدارس و کسب علم. خطاب مستقیم زنان به زنان، نشان آن است که زنان می‌خواهند که خود عامل دگرگونی اوضاع خود باشند.

با این دوتائی مخاطب در حیطه‌ی نشر، نویسنده‌ی زن خوانندگانی هم زن و هم مرد را می‌انگارد، خوانندگانی دگرجنس آمیز؛ در متن نوشته، زن و مرد خواننده کنار هم جای گرفته‌اند. با این وصف، جدائی زنانه / مردانه در این جا به گونه‌ی دیگر بازتاب یافته: آن‌چه به خواننده‌ی زن گفته می‌شود با آن‌چه به خواننده‌ی مرد گفته می‌شود فرق دارد. مخاطب و خواننده‌ی نامتمایز به زن و مرد، خواننده‌ی از لحاظ زبانی خنثی، آن‌گونه که اغلب در متن مردان یافتیم، مرد بود. متن زنان به صراحت این تمایز را بیان می‌کند، و درست به علت بیان صریح این تمایز، آن‌جا که مخاطب و یا خواننده‌ی نامتمایز می‌نگارد، می‌توان آن را خواننده‌ی نه انحصاراً مرد، بلکه چه زن و چه مرد، تفسیر کرد. به عبارت دیگر، تا آن‌جا که در زبان امروزی فارسی، ضمائر و اسامی عام حکایت بیش‌تری از واقعاً عام بودن، شمول بر زن و مرد هر دو، را دارند، این دگرگونی زبانی را مدیون خودنگاری‌های زنان بر متن‌های فارسی از صد سال پیش تا به حال هستیم.

خواندن برخی از نمونه‌های نوشته‌های زنان از این دوره، بعضی از این نکات را روشن‌تر خواهد کرد.

در سال ۱۹۰۹ در نشریه ایران نو،^{۴۳} سلسله مقالاتی تحت عنوان «لایحه‌ی خانم دانشمند» به امضای «طایره»^{۴۴} به چاپ رسید. طایره می‌نویسد:

«از آن‌جایی که این ایرانِ صغیر را خداوند متعال، از فضل و عنایت خود به طفیل وجود انبیا و اولیا و رهبران و پیشوایان خداشناس، رفته رفته کبیر نمود و خلاق جدید غیور هوشمند نوع پرست وطن‌دوست جانبازی خلق فرموده که برای ترقی و راحتی و آزادی نوع خود جان‌بازی می‌نمایند تا آن‌که نوع خود را به درجه‌ی انسانیت که مقصود تمام اولیا و انبیا بوده،

برسانند و از تاریکی نادانی و جهالت برهانند، پس ای هموطنان و ای عزیزان! بیاید تا جهدی و کوششی نمایم و انسان شده، در این ایران کبیر، صغیر و بیچاره نمایم.^{۴۵}

هرچند در آغاز، ابتدا روشن نیست مخاطب کلام کیست، در جمله‌ی نهایی طلب نویسنده از خواننده که «جهدی نمایم تا صغیر و بیچاره نمایم» ضمیر «ما» را، جمع نویسنده با خواننده را، مؤنث می‌سازد، چرا که زنان بودند که صغیر و بیچاره دانسته می‌شدند. بدین ترتیب «ای هموطنان و ای عزیزان» نیز جمع می‌زنانه می‌شود.

پس از مقدمه‌ی نسبتاً طولانی درباره‌ی «انسانیت و دیانت و محبت و ادب»، که مخاطبی نامشخص دارد، طایره به مبحث روابط زن و مرد وارد می‌شود. طایره که تا بدین جا مخاطب خود را «ای دوستان و ای هموطنان و ای هوشمندان»، «ای صاحبان بصیرت!»، «ای عاقلان هشیار!» خوانده، و از ضمیر دوم شخص جمع استفاده کرده بود، اکنون تغییر مخاطب داده، روی سخن با مردان دارد:

«بر هر ذی بصر واضح و میرهن است که پرورش و تعلیم و تربیت اولاد به عهده‌ی مادر است. پس باید مادرها را در طفولیت در مدارس جدید مجبور به تحصیل علوم نمایند و دانشمندان در اختیار کردن قرین سعی بلیغ نمایند و نظر در اصالت و دیانت و اخلاق و فطرت و امانت و جنسیت زوجه نمایند، نه آنکه فریفته‌ی رنگ و بو شده، به هواهای نفسانی بکوشند و هرگاه ناصحی ایشان را نصیحت نماید جواب بگویند که: "خدا آسان کرده، هرگاه این قرین مطبوع طبع ما نشد، او را طلاق گفته، دیگری را اختیار می‌نمایم، هم چنان الی آخر عمر." و یا آنکه: "چون طایفه‌ی اناثیه حکم جاریه دارند، ممکن است که چندین زن اختیار نمایم، محتمل است که یکی از آن‌ها مطبوع اتفاق افتد." سبحان الله از این غفلت و جهالت و ظلم نسبت به نوع! آیا هیچ مردی بر خود می‌پسندد که زن او شوهر متعدد اختیار کند؟ (حاشا و کلا)^{۴۶} خواهید فرمود که: "به حکم شریعت در تعداد زوجه مختار است." در صورتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر به اختیار کردن چهار زن به شرط عدالت فرمود. آیا ممکن است که مردی بتواند با دو زن به عدالت رفتار نماید؟ (غیر ممکن است) زیرا دو خصلتند که با یکدیگر نیامیزند. با هر یک هر نوع رفتار نماید، دیگری شاکی است و این از فریضه‌ی حال طبیعی بشری است. پس این کلمه را از برای آن فرمودند که مردان به یک زن قناعت کنند."^{۴۷}

چند جمله بعد، مخاطب به زنان و ضمیر به «ما» تغییر می‌کند:

«بر همه کس واضح است که بقای عالم و ترقی و تمدن و ثروت هر مملکت به واسطه‌ی طایفه‌ی نساوان است. هرگاه ما طایفه‌ی نساوان که یک عضو از اعضای شریف مردمانیم، خود را از مرض نادانی و بداخلاقی برهانیم و درجاده‌ی ترقی و تمدن و انسانیت قدم گذاریم و با مردان

خودمان در کلیه‌ی امور شریک و سهم شویم، در اندک زمانی، وطن عزیز ما دارای هرگونه عزت و شرف و صنایع و علوم خواهد شد.»^{۴۸}

طایره با نگارش «طایفه‌ی نسوان» به مثابه‌ی «یک عضو از اعضای شریف مردمان»، فضای معنای رایج «مردمان» را (که در نثر مردان به معنای «مردان» به کار گرفته می‌شد) بسط می‌دهد: زنان نیز از مردمان‌اند. وی اندکی بعد دوباره به مردان و دوم شخص جمع برمی‌گردد:

«هزار حسرت و افسوس که ما طایفه‌ی نسوان را پست‌ترین خلق تصور فرموده و از هرگونه تربیت، علوم، ترقی، صنایع، دیانت و امانت قرین خود چشم پوشیده و این طایفه را از تمام کمالات صوریه و معنویه ممنوع داشته‌اید و این ذلت و پریشانی را بر خود پسندیده‌اید. غافل از آنید که نصف اعضای هر مردی زوجیه اوست و سال‌ها با نصف بدن ناقص با نهایت زجر و زحمت زندگانی می‌نمایید و ابداً در صدد معالجه‌ی نیمه‌ی بدن ناقص خود برنیامده، علاج نواقص خود را نمی‌کنید و هیچ در فکر اعقاب خود نیستید و تمام اولاد خود را بی‌ادب و بی‌تربیت و بی‌علم و ناجنس می‌پسندید.»^{۴۹}

طایره بخش‌نهایی^{۵۰} این سلسله مقالات را خطاب به زنان، «ای خواهران عزیز! و ای مظلومان وطن!»، نوشته و از آنان می‌خواهد که از «خواب غفلت» بیدار شده و «چشم بصیرت» بگشایند. مطالبی که در این سلسله مقالات طایره با «خواهران خود» در میان گذاشت، ضرورت تعلیم و تربیت زنان، تلاش آنان در تهذیب اخلاق خود و فرزندان خود، ترک «عادات رذیله» و «موهومات ناشی از جهل»، و ایجاد مناسبات تازه‌یی میان زن و شوهر که بر مبنای «تحیب» باشد، مطالبی بود که در مرکز توجه نخستین نشریات زنان قرار داشت که از این زمان آغاز به نشر کردند. نخستین این نشریات، دانش، به همت خانم دکتر کحال (چشم پزشکی) در تاریخ ۱۰ رمضان ۱۳۲۸ (۱۲ سپتامبر ۱۹۱۰) شروع به نشر کرد. زیر عنوان مجله در شماره اول این عبارات است: «روزنامه‌ای است اخلاقی. علم خانه‌داری. بچه‌داری. شوهر داری. مفید به حال دختران و نسوان. و به کلی از پلتیک و سیاست مملکتی سخن نمی‌داند.»^{۵۱} دومین نشریه زنان، شکوفه به همت مریم مزین السلطنه (عمید) در محرم ۱۳۳۱ شروع به نشر کرد.^{۵۲} آن‌چه این نشریات را از دیگر نشریات هم‌زمان خود متمایز می‌کند آن است که خوانندگان مفروض و تقریباً همه‌ی نویسندگان زن هستند. در شماره‌ی ۲۲ دانش مقاله‌ی کوتاهی تحت عنوان «تربیت دخترها» و به امضای علی زنجانی به چاپ رسید^{۵۳} و در پایان، دکتر کحال از نویسنده به این بیان تشکر می‌کند:

«کمال تشکر از این همراهی حاصل است که پس از نشر بیست و دومین شماره‌ی جریده‌ی ناقابل ما به آن و تربیت نسوان اهمیتی گذاشته شد، زیرا که صاحب ارتیکل فوق در میان مردان

اول کسی است که ارتیکل مفید به اداره ما فرستاده. بلکه تا به حال چندین ارتیکل رسید، ولی پلمیکی و اغراض شخصی بود و ما آن را رد نمودیم. آقایانی که خود را ایرانی و ایران‌خواه و نسوان ایران را مادر و خواهرهای خود و اهل وطن می‌دانند، اهمیتی به این جریده بگذارند، آن‌ها در نوشتن و انتشار جریده همراهی کنند و این کمینه در مخارج آن تا استطاعت دارد همراهی می‌نماید.^{۵۴}

تا شماره ۳۰ نیز تنها یک نوشته‌ی دیگر از مردان در دانش به چاپ رسید که همان خطابه‌ی ادیب‌الملک در روز امتحان مدرسه‌ی دخترانه‌ی هنر بود که قبلاً بدان اشاره رفت.^{۵۵} اگرچه دانش واقف بود که خوانندگان واقعی آن تنها زنان نبودند و حتا در نخستین شماره‌ی خود از «آقایان محترم» می‌خواست که نشریه را «برای خانم‌هایی که سواد خواندن ندارند» بخوانند «تا آن‌ها نیز از این فیض محروم نمانند» و اظهار امید می‌کرد که شاید همین «سبب شود که تحصیل سواد نیز بفرمایند»، با این حال، مخاطب کلام خود، خواننده‌ی مفروض، دریافت‌کننده‌ی کلام و نه خواننده را عموماً زن می‌دانست: مقاله‌ها برای زنان و خطاب به زنان نوشته می‌شد. در تمام سی شماره‌ی دانش، تنها چند مقاله خطاب به مردان و از راه نصیحت و تئیه آنان است.^{۵۶} در شکوفه نیز اکثر نویسندگان زن، اغلب از معلمین و مدیره‌های مدارس دختران، بودند. در این جا نیز به ندرت مقالاتی مشخصاً خطاب به مردان می‌بینیم؛^{۵۷} گاه نیز در متن مقاله‌هایی که نویسنده‌ی آنان به احتمال قوی، از قرینه‌ی انشاء و لحن کلام، مزین السلطنه است و جنبه‌ی نصیحت‌های اخلاقی دارد و به ویژه در باب نکوهش رفتارهای ناپسند «خانم‌ها و آقایان در معاشر عام» که سلوک شریعت را ندیده می‌گیرند، خودنمایی می‌کنند و لاس می‌زنند، بخشی از نکوهش‌ها و تئیه‌ها متوجه مردان است.^{۵۸} به جز آن، مقالات شکوفه نیز عموماً برای زنان، و به قلم زنان است؛ مطالب آن اغلب درباره‌ی مباحث مربوط به مدارس دختران، تهذیب اخلاق زنان، تربیت «دختران خوب» و «زن خوب»، در نکوهش «برخی موهومات خانم‌های ایرانی»، و مناسبات زن و شوهری است.

به عبارت دیگر، برای نخستین بار در این نشریات چاپی «اهل سخن» زنان فرض شده‌اند. از این لحاظ توجه به نشر این نشریات، برخی تفاوت‌های زبانی و تغییراتی را که این فضای تازه در زبان زنان به وجود آورد، می‌نمایاند. زبانی که زنان در خطاب به دیگر زنان و به ویژه در برخی مقالات این نشریات به کار می‌برند، با زبانی که زنان در جراید مردان مشروطه به کار می‌بردند یکسان نیست. انگار که در نشریه‌ی زنان و هنگام خطاب به زنان، هنوز در محیط خالی از اغیار، در حریم زن‌آمیز باشند، خودمانی و محاوره‌ی می‌نویسند. مزین السلطنه، درباره‌ی مشکلات نشر شکوفه، از «بعضی خانم‌ها و مدیره‌های محترمات مدارس» گله می‌کند و اینان:

«چنین گمان فرمودند که این روزنامه برای تحصیل امر معاش و تدارک پلو و آتش است و در ماه مبلغ کلی از منافع روزنامه وارد خزانة مبارکه می شود. غفلت از آن که همه کس می دانند که روزنامه به غیر از زحمت و ضرر و خسارت عایدی ندارد... خیلی غریب است که با این ریش می خواهیم برویم تجریش و با این اخلاق می خواهیم مثل همسایه های خودمان ترقی نماییم.»^{۵۹} ولی در عین حال، زنان نویسنده آگاه بودند که نشریات زنان با محیط های زن آمیز متفاوتند: مردان نیز اگر نه مخاطب که ممکن است خواننده ی این نوشته ها باشند، پس زبان خود را می پالایند. مثلاً، در مقاله ی «باید گفت، اگر چه نشوند»، نویسنده، آن جا که «حرف خودمانی» خود را با عفت کلام «محیط غیر خودمانی» متن چاپی در کشمکش می یابد، از چند نقطه ی حذف استفاده می کند:

«نمی دانیم چه شده است که این قاعده ی مسلمة که از جمله بدیهیات اولیه است که «فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» از میان رفته است. معلوم می شود که آقایان عصر تجدد از این قانون تمرد جسته و هم چه گمان کردند که این هم عقیده ی کهنه پرستان است. «من چه کار دارم که خانم... کج است [چهار نقطه در اصل] یا این که آقا سرلیج است. من چه کار دارم که عملجات واگون با بعضی از خانم های واگون نشین چه قسم ها حرکت می نمایند. به من چه که خانم ها آیه حجاب را نسخ نمودند و قانون شریعت را فسخ. یار بی پرده از در دیوار/ در تجلی است یا اولی الابصار»^{۶۰}

آغاز و ادامه ی نشر جراید زنان از این سال ها به بعد را، از نظر نگارش زنان به مثابه ی «ما» بر گستره ی زبان چاپ، و از راه زبان چاپ بر فرهنگ معاصر ایران، نقطه ی عطفی تاریخی باید دانست. آفرینش و ثبت زنان چون «اهل سخن» برخی قرارهای مفروض فضای سخن را در هم آشفته. در این فضا، خواننده ی مفروض و نویسنده ی مفروض، زن است و مردان چون افرادی خارج از این فضا (آن چنان که زنان نسبت به جراید تا این زمان) از راه نامه نگاری به این فضا ره می جویند.

با این حال، پس از نزدیک به یک سده تلاش های خودنگارانه ی زنان بر متن های مردانه، هنوز نمی توان گفت که، اگر هم قبلاً نه دیگر اکنون، زبان فارسی نسبت به زن و مرد به یک دید می نگرد؛ بی توجه و بی تفاوت، خنثی، شده است. استفاده ی روزمره و عمومی از اصطلاحاتی نظیر «قول مردانه»، «اگر مردی» و نظایر آن حاکی از توان همه گیر مردانگی زبان فارسی است. اصرار مردان (و گاه حتا زنان) نویسنده بر مردانه نگاری فارسی معاصر هم چنان آن را زبانی مردانه می پردازد. نه تنها در عصر قاجار، اوضاع نامطلوب سیاسی معادل از دست رفتن مردانگی، خدشه دار شدن مرزهای مردانگی - زنانگی معادل و یا حتا باعث برهم ریختگی نظم

سیاسی و اجتماعی مطلوب دانسته می‌شد، این‌گونه پرداخت‌های فرهنگی در بازگوئی امروزی اوضاع عصر قاجار بازآفریده می‌شود: «به عللی که هنوز جامعه‌شناسی نکاویده است، عصر قاجار عصر انحطاط مردی و مردمی در قشر باسواد کشور است.»^{۶۱} و نه تنها ملک‌الشعرای بهار ناتوانی‌های سیاست‌مداران عصر خود را نامردی می‌نگارد، ناقد امروزی نیز در تحسین بهار به همان زبان می‌نویسد: «در سیاهی استبداد، در کنار ملتی غافل و له شده زیر آوار ستمی دیرپای، در برابر خصم نیرومند ابرقدرت‌های زمان و در میان این مخنثان، تعهدی مردانه به گردن می‌گیرد: دفاع از آزادی.»^{۶۲} در این روایت، بهار نه تنها در مقاومت و دفاع از آزادی که «در تسلیم هر مرد است.»^{۶۳} نه تنها نشریه‌یی که در سال‌های دهه‌ی ۱۳۲۰ منتشر می‌شود «مرد امروز» نام دارد که انتشاراتی که در دهه‌ی ۱۳۶۰ آغاز به کار می‌کند خود را «مرد امروز» می‌نامد. با همه‌ی آن‌چه حال زن ایرانی در دوران پس از انقلاب بوده است، فریدون مشیری در شعر «لاله الا الله» می‌گوید:

بودن، آری، «بودن»

جگر شیر ژیان می‌خواهد

مرد می‌خواهد - بودن این جا^{۶۴}

این‌گونه مردانه‌پردازی زبان فارسی چنان عمومیت دارد که بیش‌تر اوقات خواننده، به‌ویژه خواننده‌ی مرد، متوجه مردانگی زبان نمی‌شود. شاید نویسنده و گوینده هم بی‌توجه می‌نویسد و می‌گوید. این بی‌توجهی نشانی دیگر از قدرت همه‌گیر مردانگی زبان فارسی است. چنین زبانی هنوز زن را از متن حذف می‌کند. زن خواننده، و یا مرد خواننده‌یی که به گونه‌ی زن متن را بخواند،^{۶۵} خواننده‌یی که متن را با این فرض و یا با این سؤال در ذهن بخواند که اگر خواننده‌ی متن زن باشد چه معناهای متفاوت و مشکلاتی از این نثر برمی‌آید، خود را خارج از چنین متنی، بیگانه از آن، نگاشته می‌یابد. اگر بنا باشد زنان، فضایی هم‌سان با مردان در زبان فارسی بیابند، آن‌چنان که زنان مشروطه‌خواه هشتادسال پیش راه‌هایی برای نگارش خویش بر متن‌های مشروطه گشودند، اکنون نیز لازم است نویسندگان و خوانندگان، به‌ویژه زنان نویسنده و خواننده، به این‌گونه مردنگاری‌ها و مذکرپردازی‌های زبان فارسی توجهی خاص مبذول دارند. ●

پانویست‌ها:

با پوزش از نویسنده‌ی محترم مقاله و نیز خوانندگان، به‌دلیل کمبود جا توضیحات پانویست‌ها حذف گردید. اما پانویست‌های این مقاله در دفتر نشر توسعه موجود است.

دورنمای جنبش اجتماعی زنان

انقلاب در شیوهی زندگی

نوشین احمدی خراسانی

ما زنان خواسته‌هایی داریم: نمی‌خواهیم چون زن هستیم از حق و حقوق اجتماعی کم‌تری برخوردار باشیم. می‌خواهیم جایگاه اجتماعی مان را، همسرمان را، شغل مان و خلاصه نوع زندگی مان را با آگاهی و اختیار خود برگزینیم. نمی‌خواهیم به صرف زن بودن اجبارهای گوناگون بر زندگی مان سایه افکند، و با ما هم چون کودکان نابالغ رفتار شود. می‌خواهیم چون انسانیم، حق داشته باشیم، نه قدرت! و آنان نیز که صاحب قدرت اند به حق قانونی خود قناعت کنند. نمی‌خواهیم چون زورمان کم‌تر است کتک بخوریم و تحقیر شویم. می‌خواهیم نه تنها مردان بر ما سلطه نداشته باشند بلکه سلطه‌گری از روی زمین محو شود. می‌خواهیم در ذهن، زبان و زندگی روزمره، انسان را جای‌گزین زن و مرد کنیم فقط به این دلیل ساده که انسانیم. و در یک کلام می‌خواهیم نظامی را که عده‌ای در آن فرودست و عده‌ی دیگر فرادست هستند، حداقل به عقب‌نشینی واداریم. این‌ها به علاوه‌ی هزاران آرزوی دیگر، خواسته‌های ما زنان را شکل می‌دهد؛ خواسته‌هایی که نه تنها با تغییر قوانین، بلکه با ایجاد تحول در شیوهی زندگی قابل تحقق است، تحول در زبان و اندیشه‌ها، تحول در رفتار و قضاوت‌ها، تحول در عادات و سنت‌ها، و بالاخره باور به توانایی‌ها!

امروزه فشار این خواسته‌ها در جامعه‌ی کنونی ما سبب شده است جریان‌های فکری گوناگون در صدد یافتن راه‌حل برآیند. برخی تحقق این خواسته‌ها را در حل معضلات کلی جامعه دانسته‌اند و برخی دیگر به جواب‌های کارشناسی از مسئله امید بسته‌اند. البته در این میان، ده‌ها نگرش دیگر در جامعه وجود دارد اما از آن‌جا که به نظر می‌رسد این دو نگاه با وجود حسن نیت متولیان آن، سبب‌کنندگی و تحدید حرکت زنان و تثبیت وضعیت موجود آنان

می‌شود، در این جا به طرح و نقد آن تأکید ورزیده‌ایم. از این رو در مقاله‌ی حاضر، سعی می‌کنیم این دو گزینه را بررسی کنیم و ببینیم آیا این دو نگرش می‌تواند پاسخ‌گوی انبوه نیازهای ما زنان باشد؟

در این برهه‌ی تاریخی، خواسته‌ی اولیه‌ی بخشی از زنان که توانسته‌اند نیازهای‌شان را در جامعه طرح نمایند، تغییر در برخی قوانین موجود است. خواست مقدم ما زنان، به صدها دلیل، تغییر قوانین ناعادلانه است: زیرا اکثر زنان قرار است ازدواج کنند و بچه‌دار شوند بنابراین حق طلاق و حضانت به‌طور جدی برایشان مطرح است. بسیاری از زنان در ترس و اضطراب «هو» به سر می‌برند و قانون تعدد زوجات آنان را مستأصل می‌کند. از آن جا که پول و درآمدی ندارند تا بدون حمایت مرد، زندگی‌شان را بگذرانند بنابراین نداشتن حق اشتغال کلافه‌شان می‌کند. زیرا با پوست و گوشت خود لمس کرده‌اند که با حق ارث زندگی‌شان تأمین نخواهد شد.

بنابراین در این مقطع، زنان برای حقوق اولیه‌ی تلاش می‌کنند که از آن محروم هستند. اما در این میان عده‌ی معتقدند حل این مسائل را باید به دست «کارشناسان» سپرد! تا آن‌ها برای این معضلات، فکر و چاره‌ی بیندیشند. این افراد دو گروه را تشکیل می‌دهند. عده‌ی می‌خواهند با حل کارشناسی این معضلات، گشایشی در وضعیت ناگوار زنان ایجاد کنند و عده‌ی دیگری به بهانه‌ی کار کارشناسی می‌خواهند وضعیت موجود زنان را تثبیت کنند. مثال می‌آورم: یکی از نمایندگان مجلس - خانم نوبخت - که اخیراً طرح الحاق یک ماده به بند ۶ قانون مطبوعات را به مجلس ارائه داده است، در جواب مخالفان می‌گوید که: مسائل و مشکلات حقوقی زنان را باید کارشناسان حل کنند نه هرکسی بیاید و سر آن بحث کند! و یا خانم فیاض‌بخش عنوان می‌کند: «که دفاع از حقوق زن یک کار کاملاً فقهی و کارشناسی است»^۱ مشخص است که ایشان با این منطق می‌خواهد که چنین مباحثی (یعنی نقد قوانین موجود) عمومی نشود زیرا اگر عمومی شد آگاهی نسبت به آن هم عمومی می‌شود و آگاهی عمومی یعنی سرپیچی از مناسبات ناعادلانه و سرانجام تغییر در وضعیت موجود! زیرا خود مقوله‌ی آگاهی، کارکرد خاصی دارد که می‌تواند فراتر از قانون عمل کند، همان‌طور که قوانین ضد زن در زندگی بسیاری از زنانی که این آگاهی‌ها را دارند، کم‌تر تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال در خانواده‌هایی که آگاهی نسبی در مورد حقوق انسانی افراد وجود دارد، مسلماً نداشتن حق اشتغال زنان نمی‌تواند در زندگی زن خانواده تعیین‌کننده باشد و اشتغال زن به عنوان پیش‌فرضی طبیعی قلمداد می‌شود. از این رو مسئله‌ی آگاهی خود می‌تواند بسیاری از مشکلات را حل کند.

بحث کارشناسی کردن موضوعات، از سوی گروهی دیگر نیز مطرح می‌شود - نمونه‌ی آن مجله‌ی «فرزانه» است. اساساً این مجله با هدف کار کارشناسی درباره‌ی مسائل زنان ایجاد شده

و معتقد است که مسائل و مشکلات زنان مسئله‌ی آکادمیک و مطالعاتی است. این گروه برخلاف گروه قبل می‌خواهد وضعیت زنان را بهبود بخشد اما راه حل را کارشناسانه و تحقیقات در زمینه‌ی مشکلات زنان می‌داند. به عنوان مثال این گروه نیز معتقد است که در رابطه با همین «طرح» کذایی یعنی الحاق یک ماده به بند ۶ قانون مطبوعات، باید کار کارشناسی کرد و می‌خواهند از این راه به ردّ و نفی این طرح برسند. پس می‌بینیم که کار کارشناسی می‌تواند به دو نتیجه‌ی متضاد منجر شود: آن خانم نماینده‌ی مجلس از طریق کارشناسان می‌خواهد نه تنها این طرح که همه‌ی قوانینی را که مورد اعتراض زنان است تثبیت کند و گروه دیگر مانند مجله فرزانه می‌خواهد با همین «کار کارشناسی» این قوانین را تغییر دهد. در صورتی که ارجاع هر دو گروه به یک چیز واحد است یعنی به فقه و قوانین شرعی و کارشناسان این امور! یعنی یک گروه کارشناس می‌تواند با ارجاع به فقه و قوانین، یک خواسته را نفی کند و عده‌ی دیگر با ارجاع به همان فقه و قوانین می‌تواند همان خواسته را موجه بدانند. و در این میان نقطه‌ی مشترک هر دو دیدگاه در آن است که هر دو از یک ابزار یعنی کار کارشناسی استفاده می‌کنند اما با دو هدف متفاوت! در هر حال نقطه‌ی مشترک هر دو گروه آن است که کارشناسان را متولیان زنان کشور می‌دانند و معتقدند خود زنان نمی‌توانند در حل مسائل شان سهمی داشته باشند و افرادی که متخصص هستند در این میان از هر لحاظ ذی صلاح تر از خود کسانی‌اند که هر روز با معضلات عدیده‌ی روبرو هستند و از آن رنج می‌برند. گروه دوم نیز مانند گروه اول با این تفکر به کارکرد و معجزه‌ی آگاهی عمومی زنان بهای لازم را نمی‌دهد.

در هر حال کارشناسی کردن مسائل زنان حتا اگر با هدف بهبود وضعیت آنان باشد یک مشکل اساسی دارد و آن مشکل، نفی و طرد آرمان‌خواهی در جنبش اجتماعی زنان است. در حالی که آرمان‌خواهی یکی از اصلی‌ترین عواملی است که در نهضت بیداری زنان ایجاد انگیزه و حرکت می‌کند، یعنی بسیج‌گر، اعتراض‌آفرین و شورانگیز است. اما کارهای کارشناسی از این هسته‌ی انسانی تهی است.

حل کارشناسانه‌ی مسائل زنان با حل آرمان‌خواهانه‌ی آن تفاوتی بس عظیم دارد و آن ایجاد تحولی درونی در زنان است و این، هم هدف و هم وسیله‌ی جنبش زنان می‌تواند باشد. در واقع معضل اصلی زنان، شیوه‌ی کنونی زندگی است و تغییر در شیوه‌ی زندگی را نمی‌توان با کار کارشناسانه عملی کرد. و به همین دلیل به نیازها و مشکلات زنان نمی‌تواند پاسخ دهد. چرا؟ زیرا اولاً خواسته‌ی زنان در حل مشکلات حقوقی خلاصه نمی‌شود. فکر نمی‌کنم فعالان جنبش حقوقی زنان در ایران، این توهم را داشته باشند که مشکلات زنان با حل معضلات حقوقی شان مرتفع می‌شود. چون این مشکلات حوزه‌ی محدودی دارند و تحقق آن‌ها به خودی خود

نمی‌تواند مشکلات تودرتوی زنان را حل کند. زن ایرانی، تنها در رابطه با مسائل حقوقی تحقیر نمی‌شود. بلکه هر روز و هر ساعت از طریق برخوردهای نابرابر و توهین آمیزی - که به دلیل زن بودن متحمل می‌شود - به‌طور منظم و پیوسته حقارت و رنج را لمس می‌کند! نگاه‌ها، واژه‌ها، سنت‌های موجود و اندیشه‌های مسلط جامعه، مملو از آلودگی به تبعیض جنسی است تا آن‌جا که خود زنان نیز خویشتن را حقیر و ناتوان می‌شمارند و چیزی بدتر از این نیست که انسانی را درجه‌ی دوم قلمداد کنند و او خود، آن را باور کرده باشد و حتا آن را به فرزندان خویش آموزش دهد. و از قضا، همین امر مشکل بزرگی است که زنان با آن مواجه هستند. از این‌رو، به صرف اعطای حق طلاق یا حضانت به زنان مشکل آنان حل نمی‌شود.

دوم آن‌که، روندی که در آن زنان از وجود نابرابری در قانون آگاهی یابند و برای تغییر آن روز به‌روز و در همه‌ی عرصه‌ها تلاش کنند، پروسه‌ی است که در تداوم خود می‌تواند بسیاری از مسائل زنان را حل کند. در واقع گسترش آگاهی عمومی زنان و درونی شدن این باور و یقین در میان آن‌ها سبب می‌شود که تغییرات واقعی و عمیق در زندگی‌شان ایجاد شود. چون برای هر نوع تغییری در ابتدا لازم است خود زنان از جایگاه فرودستی که دارند ناراضی باشند و احساس تحقیر کنند تا انگیزه‌ی تغییر آن را بیابند. بنابراین کارشناسی دیدن حل معضلات زنان که عمده کردن یک وجه قضیه است این اشکال را در بردارد که نمی‌تواند زمینه‌ساز تحولی عمیق در ذهن و باور زنان باشد.

شاید کارشناسان و متخصصین بتوانند با ارائه‌ی آمار و ارقام، دولت را به اصلاحاتی از بالا وادار سازند و یا متخصصین فقه، برای برخی خواسته‌های به‌حق زنان راه‌حل‌هایی بیابند اما از تحول ذهنی و درونی میلیون‌ها زن ستم‌دیده ناتوان‌اند. به‌نظر می‌رسد تنها راه تحول در زندگی زنان ایران نقد شجاعانه از وضعیت خویش است، یعنی حرکت از پایین به بالا و به‌درون بافت سستی جامعه، و از طریق نهادهای اجتماعی و مدنی!

وانگهی به تناسب افزایش این حرکت‌ها و اعتراض‌های قانونی و بسط آن‌ها، بدنه‌ی کارشناسی دولت هم جان می‌گیرد و برای به‌دست آوردن راه‌حل و پاسخ‌گویی مثبت یا منفی به اعتراض‌ها فعال می‌شود و به‌ناچار برای حل معضلات، همه‌ی کارشناسان خود را به‌خدمت خواهد گرفت. از این‌روست که معتقدیم دل‌بستن به کارهای کارشناسی به‌رغم اهمیت کار، وقتی با تأکید یک‌جانبه بر این گزینه همراه باشد، نمی‌تواند راه برون‌رفت واقعی از مشکلات گسترده‌ی زنان باشد. آمار و ارقام، ابزارهای سهل و ممتنعی هستند که تنها یک کارشناس آرمان‌گرا در جنبش اجتماعی می‌تواند از آن‌ها تفسیرهایی به‌نفع زنان ارائه کند. به‌عنوان مثال آمار رشد تعداد تشکلات زنان در ایران می‌تواند از دو زاویه‌ی مختلف مورد تفسیر قرار

گیرد: از نگاهی غیرنقدانه می‌توان آن را به رشد مشارکت اجتماعی زنان در سرنوشت‌شان تعبیر کرد. ولی با نگرشی نقادانه می‌توان نتیجه گرفت که این تشکله‌ها، عمدتاً سازمان‌های خیریه و یا نهادهای وابسته به دولت هستند که اساساً از کیفیت و محتوایی مستقل و خودجوش که لازمه‌ی آن است تهی می‌باشند.

از سوی دیگر نمی‌توان انکار کرد هر شاخه از علوم به‌ویژه عرصه‌ی علوم اجتماعی، عرصه‌ی منازعات ایدئولوژیک است و حتا در علومی مانند پزشکی - که به‌زعم بعضی کسان به لحاظ جنسی خنثی است - ردپای ایدئولوژی مردسالارانه مشخص است. از این‌رو کارهای کارشناسی و علمی از جهان‌بینی کارشناس و محقق تأثیر بسیار می‌پذیرد. از این زاویه نتایج کارهای کارشناسی تنها در خدمت به جنبش اجتماعی زنان می‌توانند در راه‌گشایی مسائل زنان سهیم شوند؛ ولی اگر در خدمت تثبیت وضعیت موجود قرار گیرند، فاقد روح و نیروی حرکت خواهند بود و در نهایت جز تلف کردن امکانات و بودجه‌ی مملکت‌گشایی در زندگی زنان به‌وجود نمی‌آورند! بنابراین توجه به نتایج و پی‌آمدهای اجتماعی یک تفکر از اهمیت به‌سزایی برخوردار است.

البته جنبش جهانی زنان از نتایج کارهای تحقیقاتی و کارشناسی نیز برای استقرار اندیشه و تفکر زنانه و نقد اجتماعی بهره‌برده است اما نباید فراموش کنیم که یکی از دلایلی که سبب می‌شود کارهای کارشناسانه نتوانند پی‌آمدهای مثبت داشته باشند این است که ما در جامعه‌ی زندگی می‌کنیم با سنت کهن سال استبدادی - و نفث‌خیز - که تمام امکانات عظیم مالی و پروژه‌های تحقیقاتی یا در دست نهادهای حکومت است یا وابسته به حکومت؛ که به‌خاطر همین مسئله، کارهای کارشناسی تنها تحت شرایطی استثنایی می‌تواند هسته‌ی رادیکال خود را حفظ کند. از سوی دیگر گزینه‌یی که حل گرفتاری‌های زنان را در حیطه‌ی قدرت متخصصین و فن‌سالاران می‌پندارد، به‌نگرش نخبه‌گرایی در حل معضلات کشور یاری می‌رساند یعنی نگرشی که از قضا زنان بیش از همه از آن رنج می‌برند و به‌واسطه‌ی آن از جامعه حذف شده‌اند. اساساً جنبش اجتماعی زنان با هرگونه سلطه و آمریت مخالف است، خواه این سلطه از سوی افراد «خوب» اعمال شود و یا از سوی افراد «بد»، و یا از طریق نخبگان به‌اجرا درآید یا عوام! به‌نظر می‌رسد روی‌کرد مورد نظر (توجه زیاد به‌گزینه‌ی فن‌سالاری) در واکنش به فرهنگ «توده‌گرایی» و عوام‌زدگی است که بعد از انقلاب سایه خود را بر تمام حرکت‌ها گسترده است. اما گزینه‌ی فن‌سالار و نخبه‌گرا نیز عوارض خاص خود را دارد و در مقاطع معینی در مقابل کثرت‌گرایی می‌ایستد و مانع اعتلای آن می‌شود.

وقتی می‌گوییم جنبش زنان می‌خواهد انقلابی در شیوه‌ی زندگی به‌وجود آورد بدان

معناست که می‌خواهد چنین نگرش‌های نخبه‌گرایانه و متولی‌گرایانه را دگرگون سازد. حرکت اجتماعی زنان در پی جانشین کردن نخبگان زن به جای نخبگان مرد نیست بلکه خواهان حذف سلطه با هر رنگ و بویی در جامعه است و برای این منظور، کارها و تحقیقات کارشناسی صرفاً می‌تواند یک «وسیله» - از میان ده‌ها وسیله - برای ارتقای آگاهی زنان جامعه‌ی ما باشد. در هر حال انجام کارهای کارشناسی به‌ویژه در زمینه‌ی فقه در نهایت ضروری است، اما آن‌چه مورد اعتراض است مخالفت متولیان چنین نگرشی با ابراز عقیده‌ی زنانی است که از وضع فعلی خود رنج می‌برند. در واقع این نوع نگرش سبب می‌شود که با مهم‌تر دانستن کار کارشناسی، از ابراز عقیده‌ی زنانی که حرف‌های‌شان فاقد پایه‌ی علمی قلمداد می‌شود جلوگیری به عمل آید، در حالی که اگر چنین اعتراض‌هایی وجود نداشته باشد چطور کارشناسان را می‌توان به تحقیقاتی در این زمینه واداشت؟ اگر اکنون کارشناسانی پیدا شده‌اند که در زمینه‌ی مسائل زنان کار می‌کنند، نتیجه‌ی فشارهایی است که از پایین وارد شده است.

مختصر این که به نظر می‌رسد گزینه‌ی فوق، راه‌حلی ثبات‌گرایانه (محافظه‌کارانه) ارائه می‌دهد که در شرایط کنونی از تحول عمیق در وضعیت زنان جلوگیری به عمل می‌آورد. اساساً هر تفکری که به نتایج و پی‌آمدهای الگوی خود پی‌اعتنا باشد به‌ناگزیر در مرداب ثبات‌گرایی و محافظه‌کاری سقوط می‌کند. دنباله‌روی از این رویکرد ثبات‌گرایانه باعث شد طرح «بازنشستگی پیش از موعد کارگران» که انعکاس رنج و فرسودگی زود هنگام کارگرانی است که در شرایط سخت و طاقت‌فرسا به کار اشتغال دارند، در هزارتوی چانه‌زنی «کارشناسان» و بوروکراسی حاکم، در سایه قرار گیرد و برای زمان نامعلومی به فراموشی سپرده شود. این مثال و ده‌ها مورد دیگر به خوبی نشان می‌دهد که برای فهم و اثبات صحت و حقانیت یک گزینه، نه تنها صحت مبانی و چارچوب علمی آن، بلکه نتایج و پی‌آمدهای آن را نیز باید مطمح‌نظر قرارداد.

□

و اما گزینه‌ی دوم یعنی گروهی که می‌گویند: ابتدا باید مسائل «اصلی» و معضلات «کلی» جامعه حل شود تا بتوان به مسائل زنان که «جزئی» است پرداخت و یا عنوان می‌کنند که اگر مسائل اصلی جامعه حل شود و ما به آن مدینه‌ی فاضله‌یی که در جست و جویش هستیم نائل شویم، دیگر مسائل - مثل مشکلات زنان - به‌خودی خود حل خواهد شد.

واقعاً مسئله‌ی اصلی کدام است؟ ساختار سیاسی یک جامعه یا زیربنای اقتصادی آن؟ مدینه‌ی فاضله‌یی که آن را «کل» و «غایت» و «اصل» می‌پنداریم و دیگر خواسته‌ها را فرع، چه مشخصه‌هایی دارد؟ «اصل» و «فرع» کردن قضایای زندگی با چه معیاری صورت می‌گیرد؟ با

معیارهای رایج؟ یعنی معیارهایی که مملو از پیش‌داوری‌ها و آلوده به قضاوت‌های ذهنی است که ارزش‌هایش را شرایط تبعیض‌گرایانه‌ی همین جامعه شکل داده است؟

از دریچه‌ی نگاه چنین‌گزینه‌یی، از انسان شروع می‌کنیم: به تعبیر رایج، واژه‌ها و کلماتی که بر زبان و ذهن‌مان جاری است بشریت را متشکل از دو گروه انسان می‌داند: مردان و زنان! مرد اصل است و زن فرع آن. چرا؟ زیرا زن باید برای مرد بچه بیاورد تا نسلِ مرد تداوم یابد؛ چون زن باید محیطی فراهم کند تا مرد اندیشه کند؛ چون زن اگر مثل شیر در جامعه حرف خود را بزند تازه «یک پا مرد» می‌شود؛ زیرا پیش‌فرض این است که مردان مسئول و راهبر خانواده هستند مگر خلافش ثابت شود. چون مرد کارهای مهم و «اصلی» را در جامعه انجام می‌دهد و زن خوب حامی معنوی اوست. چون مرد طلاق می‌دهد و زن می‌گیرد اما زن را طلاق می‌دهند و به شوهر می‌دهند! چون...!

به همه‌ی جوانب زندگی‌تان دقت کنید تا به این دلایل، هزاران مورد دیگر بیافزایید. اساس تقسیم‌بندی «دو ارزشی» یعنی یکی اصلی و دیگری فرعی، از همین نگرش به انسان آغاز می‌شود، نگرشی که قرن‌هاست در عرصه‌ی سیاسی و فکری در ایران حاکم است! و نباید تعجب کرد که در جامعه، معضلات «اصلی» و «فرعی» هم وجود داشته باشد و یا تفکرات «اصلی» و «فرعی» و حتا احزاب و انجمن‌ها و اتحادیه‌های «اصلی» و «فرعی»!

این‌که جنبش و حرکت اجتماعی زنان و مشکلات‌شان را فرعی می‌پندارند چیز تازه‌یی نیست زیرا اصولاً خود زن در این نوع نگاه «فرعی» به حساب می‌آید. در صورتی که اگر دقت کنیم می‌بینیم که زنان، هم به لحاظ کمی (نیمی از جمعیت) کشور و هم به لحاظ کیفی، نیمی از وظایف و مسئولیت‌ها را برعهده دارند اما باوجود این در اقلیت هستند. زیرا آن‌طور که از ارزش‌های مسلط در جامعه برمی‌آید اقلیت آن گروهی است که خواسته‌ها و مشکلاتش «فرعی» است. اقلیت همیشه براساس کمیّت سنجیده نمی‌شود، می‌توان نیمی از جامعه را تشکیل داد اما بازهم به سبب عدم دسترسی به منابع قدرت و ثروت در اقلیت بود. همان‌طور که مثلاً جامعه‌ی ۲۰ میلیونی رأی دهندگان در انتخابات دوم خرداد در اقلیت هستند و یا خیل عظیم کارگران سراسر جهان که به ثروت و قدرت دسترسی ندارند اساساً اقلیت و فرعی قلمداد می‌شوند (زیرا اگر غیر از این بود مشکلات و نیازهایشان جدی گرفته می‌شد). بنابراین با توجه به این معیارها یعنی میزان دسترسی به قدرت و ثروت است که در چنین نگرشی، نیمی از جمعیت یعنی زنان، اقلیت محسوب می‌شوند و در نتیجه مشکلات‌شان فرعی! و اصل آن چیزی است که معیارهای مسلط تعیین می‌کند و معیارهای مسلط را جریان‌هایی ایجاد می‌کنند که سخن مسلط را در جامعه در اختیار دارند و سخن مسلط به وسیله‌ی کسانی نهادینه می‌شود که قدرت و ثروت

دارند (یعنی مردان صاحب اقتدار!).

پس اگر زنان در طول تاریخ بر اثر هزاران مانع، نتوانسته‌اند و قدرت آن را نداشته‌اند که معیارهای انسانی‌شان را به‌سخن مسلط تبدیل کنند به سبب آن بوده که اندیشه‌ها و زندگی‌شان و اساساً خودشان همواره به عنوان افراد فرعی از متن جامعه حذف و به حاشیه رانده شده‌اند. بنابراین اساس معیارهای رایج برای اصل و فرع کردن زندگی اجتماعی بشر، بنیادی نادرست دارد که همان نگاه دوارزشی به زن و مرد است.

رد پای این نگرش یعنی «اصلی - فرعی» کردن امور زندگانی را به خانواده که تعمیم دهیم، بنا به همان ساخت استبدادی، پیچیدگی مناسبات تا مرز هولناکی می‌رسد. با توجه به ارزش‌های گزینه‌ی دوم، موجودیت و هستی خانواده نیز در هدف‌های اصلی و فرعی معنا می‌یابد؛ اما چطور؟ مثلاً پرورش کودک محور «اصلی» در میان مجموعه‌ی وظایف خانواده پنداشته می‌شود و اعضای دیگر خانواده را در سایه قرار می‌دهد. در واقع زن‌هایی در خانواده پذیرفته می‌شوند که به وظیفه‌ی «اصلی»‌شان یعنی مادری - آن‌هم بنا به تعریف عضو «اصلی» (شوهر) - کردن نهند. چون تربیت فرزند برای جامعه‌ی مردسالار، «اصل» است و تفسیر از این «اصل» نیز با مرد خانواده است و یا فرهنگ مردسالارانه‌ی جامعه!

مادری که «اصلی‌ترین» وظیفه‌اش (و حتا هویتش) در تربیت فرزند خلاصه می‌شود از کجا و در کدام عرصه‌ی اجتماعی می‌تواند به تجاری‌دست یابد که از قضا این تجارب، برای ارتقا و پرورش کودک، نیازی حیاتی است؟ و یا پدری که وظیفه «اصلی»‌اش تأمین معاش خانواده است و همه‌ی بار سنگین تأمین اقتصادی را یک تنه به دوش می‌کشد چگونه فرصت همیشینی با فرزندش را خواهد یافت تا دنیایی از تجارب تلخ و شیرین زندگی خود را به او انتقال دهد؟ وانگهی، مرد به عنوان سرپرست خانواده، در بیرون از خانه، زندگی اجتماعی دارد و هویت خاص خود، اما در این میان زن هویتش، بنا به تفسیری خاص از آن، به کودک و مرد پیوند می‌خورد یعنی هویتی که فرعی است بر «اصل‌ها»: مرد و کودک!

اما، با «اصل و فرع» کردن امور، اتفاقی که می‌افتد این است که «فرع» - یعنی زن - قربانی و مستحیل در «اصل»‌ها می‌شود، یعنی همواره به خاطر وظایف اصلی و اهداف اصلی، خودش فراموش می‌شود، همان‌طور که ارزش‌های دوگانه برای انسان (زن / مرد) زن را به فرعی از مرد تبدیل می‌کند. نتیجه‌ی این نوع نگاه به زن - به عنوان فرع در زندگی خصوصی و خانوادگی - همین وضعیتی است که می‌بینیم: یعنی از میان هزاران دانشمند، یکی زن است؛ از میان خیل عظیم آفرینندگان هنر و اندیشه، تعداد اندک شماری زن وجود دارد، در مقابل انبوه شاغلان مرد، ۸ درصد زن شاغل وجود دارد؛ از میان سازندگان علم و فن، تعداد انگشت شماری زن،

می‌توانند نقش بیافرینند؛ در میان رهبران سیاسی جامعه به‌ندرت زنی دیده می‌شود و اما در مقابل، اکثر فقیران جهان زن هستند، اکثر بیماران مبتلا به افسردگی را زنان تشکیل می‌دهند و خودکشی در ایران پدیده‌ی زنانه می‌شود و...؛ مادام که هویت زن به دیگری وابسته باشد و نیازهای فرعی قلمداد شود، این وضع ادامه خواهد یافت!

اگر فرض را بر این نگذاریم که زنان از بهره‌ی هوشی کم‌تری برخوردارند و مثلاً ویژگی‌های بیولوژیک‌شان سبب فقر و بیماری روانی، و هنرمند و دانشمند نشدن‌شان است پس مشکل اساسی در این میان، به‌نظام معیوب ارزشی و تلقی غلط جامعه از هویت و جایگاه زن مربوط می‌شود.

حال این نگرش که دارای مشکلات و نقایص مبانی فراوان است و متأسفانه به اندیشه‌ی سیاسی و تفکر نقد اجتماعی در ایران نیز عمیقاً تسری پیدا کرده است می‌گوید مشکلاتی «اصلی» وجود دارد که در ابتدا باید آن‌ها را حل کرد و وظیفه‌ی تعیین این مشکلات «اصلی» را هم خود به‌عهده می‌گیرد. همان‌طور که وظیفه‌ی اصلی ما زنان پرورش بچه‌های مان است که ابتدا باید به آن برسیم و «بعداً» می‌توانیم به رشد خودمان هم فکر کنیم. اما متأسفانه این «ابتدا» وقتی ابتکار عمل را از ما می‌گیرد دیگر انتهایی ندارد و سراسر زندگی مان را دربرمی‌گیرد و برای آدمی که هر نوع قوه‌ی ابتکار در او سرکوب شده است «بعداً» نیز هیچ‌گاه متولد نمی‌شود! و پیداست در چنین جامعه‌ی هیچ‌وقت معضلات و مسائل اصلی جامعه به‌طور ریشه‌ئی حل نمی‌شود تا بتوان «بعداً» به مشکلات فرعی - یعنی مشکلات زنان - رسیدگی کرد. لاقلاً در تجربیات مکتوب جهان تاکنون جامعه‌ی دیده نشده که حل معضلات زنان را به تعویق انداخته و موقوف به بعد از حل مشکلات اصلی کرده باشد و توانسته باشد به نیاز آن‌ها پاسخ اساسی بدهد و یا اساساً حل معضلات «کلی» به حل مشکلات کوچک منتهی شده باشد. مثلاً در برخی کشورهایی که انقلاب کرده‌اند با همین تفکر - اصل و فرع - می‌گفتند که ابتدا باید مسئله‌ی اصلی را که درگیری با حکومت قبلی بوده را حل کنند و بعداً...؛ اما با وجود حل آن مسئله‌ی اصلی و پیروزی انقلاب، باز هم مسائل «اصلی» دیگری پیش آمد مثل مبارزه با عوامل نفوذی سرمایه‌داری و «جاسوسان» آمریکا و... که باید اول آن‌ها حل می‌شد و بقیه‌ی فرعیات - که مسئله‌ی زنان هم جزو آن بود، به وقت دیگری (که هیچ‌وقت نیامد) موقوف می‌شد.

حال باید پرسید که این «اصل‌ها» چگونه به‌وجود می‌آیند؟ مشخص است که این اصل‌ها با توجه به درجه‌ی اهمیتی که ذهن ما برای آن‌ها قایل می‌شود به‌وجود می‌آیند! اما این درجه‌ی اهمیت با هزاران پارامتر دیگر پیوند می‌خورد از جمله نگاه ما به زندگی، پیش‌داوری‌های ما، منافع ما، طبقه‌ی که در آن قرار داریم، شیوه‌ی زندگی مان و...؛ بنابراین به اندازه‌ی هر گروه

انسانی و یا شاید هر فرد، «اصل‌ها» می‌توانند متفاوت باشند و شاید «اصلی» که برای یک گروه خیلی مهم جلوه می‌کند برای گروه دیگر اصلاً معنا نداشته باشد. اما در این میان مشکل از آنجا پیدا می‌شود که یک گروه یا یک فرد، «اصلی» را که خود می‌پندارد از اهمیت زیادی برخوردار است به کل جامعه تعمیم دهد و بگوید که این برای همه باید «اصل» باشد! و بقیه‌ی چیزها فرعی است بر آن!

این نگرش چند اشکال اساسی دارد: یکی آن‌که جلوی بروز تنوع و جلوه‌های گوناگون حرکت اجتماعی را می‌گیرد زیرا فرعی دانستن آن‌ها در واقع تحقیری است که بر آنان روا می‌شود. این تحقیر و کوچک قلمداد کردن در رابطه با زنان تشدید می‌شود زیرا تحقیر تاریخی که بر زنان به عنوان انسان‌های فرعی اعمال می‌گردد، سبب می‌شود هرچه بیشتر منافع، مشکلات و تشکلهای و فعالیت‌ها و انجمن‌هایشان را کوچک و حقیر قلمداد کنند و در نتیجه‌ی تحمیل از خود بیگانگی مضاعف - به دلیل حقیر شمردن خواسته‌های خود - به رویارویی با یک‌دیگر پردازند. به عنوان مثال عده‌یی از میان خود زنان هستند که با تشکلهای، اتحادیه‌ها و هر نوع فعالیتی که حول مسائل خاص زنان انجام می‌شود مخالفت می‌ورزند زیرا آن‌چنان مسائل خود را حقیر می‌پندارند و چنان تحت تأثیر نظام ارزشی مسلط قرار گرفته‌اند که حتا جدائی فیزیکی از مردان را نیز بر نمی‌تابند، درحالی که در رابطه با مسائل دیگری که در تفکر مسلط جامعه «حقیر» قلمداد نمی‌شود، چنین موضع‌گیری‌هایی ندارند و یا مثلاً فعالیت برای حل مشکلات کودکان، آلودگی محیط زیست، کارهای خیریه و حتا آتش زدن کتاب‌فروشی‌ها در نظر این عده از زنان می‌تواند محور فعالیت و وحدت گروهی خاص باشد اما مشکلات و مسائل زنان نمی‌تواند این وحدت را ایجاد کند، زیرا نظام مسلط فکری که خود زنان را فرعی و کوچک و در نتیجه مشکلات‌شان را حقیر قلمداد می‌کند، زنان را به از خود بیگانگی نسبت به منافع و مشکلات‌شان سوق داده است. بنابراین اگر زنان مثلاً تصمیم بگیرند وارد عرصه‌های گوناگون زندگی اجتماعی و سیاسی شوند سعی می‌کنند مانند مردان سخن برانند و فعالیت‌هایی همانند آن‌ها انجام دهند و در مسائل «اصلی» و «مهم» دخالت کنند و از این زاویه به رویارویی با زنانی که در حوزه‌ی چنین مسائل «حقیری» (مانند رفع مشکلات خودشان) فعالیت می‌کنند می‌پردازند.

دوم آن‌که این نگرش، همه‌ی مشکلات اجتماعی را در گرو حل یک «اصل» (مانع اصلی) می‌پندارد و آن اصل معمولاً ساختار سیاسی جامعه است که باید به اصطلاح تغییر کند تا بقیه‌ی چیزها به تبع آن متحول شود؛ که این الگو، هم در اندیشه و هم در عمل (یعنی با وجود تجربه‌ی انقلاب‌های یک‌صدساله‌ی اخیر در جهان سوم) مورد تردید و بازنگری قرار گرفته است.

سوم آن که مشکل «اصلی» را فراسوی مشکلات می‌پندارد فارغ از آن که این مشکل «اصلی» و «کلی» برآیندی از هزاران مشکل کوچک در سطح جامعه است. از سوی دیگر این نگرش در واقع به حل مشکلات از بالا می‌اندیشد یعنی لازمه‌ی هرگونه تغییر و دگرگونی را، تغییر در بالای هرم جامعه یعنی قدرت سیاسی می‌داند درحالی که چنین نگرشی برای ایجاد تحولات اجتماعی در کشورهای جهان سوم بارها و بارها به شکست انجامیده است.

به‌راستی نظام سیاسی مطلوب یا مدینه‌ی فاضله‌یی که در چنین نگرشی راه‌حل «اصلی» همه‌ی مسائل جامعه تصور می‌شود چه ویژگی‌هایی دارد؟ چگونه می‌توان مشخصه‌های ساختاری و ارزشی نظام سیاسی مطلوب و نظام اجتماعی ایده‌آل را برشمرد درحالی که با فرعی قلمداد کردن حرکت گروه‌های مختلف اجتماعی از پذیرش نظرات آنان جلوگیری به‌عمل می‌آید. درحالی که در تحلیل نهایی، برآیند همین خواسته‌ها و نظرات می‌تواند ویژگی‌های حقیقی ساختار سیاسی و نظام اجتماعی مطلوب را تعیین کند در غیراین صورت چیزی جز «کلیاتی مبهم» از جامعه‌ی آرمانی باقی نمی‌ماند، کلیاتی که در عمل می‌توانند به هر شکلی که متولیان آن می‌خواهند درآیند. مثال آن مقوله‌ی دموکراسی است. مثلاً دموکراتیک بودن یک جامعه کلیتی است که شاید همه خواهان آن باشند. اما این کلیت نمی‌تواند به‌طور واقعی ساختار روابط را در یک جامعه مشخص کند زیرا تعاریف گوناگون از دموکراسی وجود دارد و هر گروه می‌تواند آن را به شکلی که می‌خواهد تفسیر کند و حتا در عمل می‌توان به اسم دموکراسی انسان‌ها را به‌مسئله کشید. مثال دیگر می‌تواند نظام سوسیالیستی باشد که عده‌یی آن را «اصل» می‌دانند و معتقدند برپایی چنین نظامی، به‌عنوان یک اصل کلی، می‌تواند همه مشکلات را حل کند. این نظام در کشورهای مختلف به شکل‌های متفاوت بروز کرده است. نظام‌های سیاسی آرمانی، براساس این که متولیان آن چه کسانی هستند می‌تواند به اشکال گوناگون مستقر شود چون تفسیر هر گروهی از این نظام‌ها متفاوت است و راه‌های رسیدن به چنین نظام‌هایی نیز می‌تواند گونه‌گون باشد. طبعاً اگر دموکراسی و سوسیالیسم یا حکومت دینی، با اسلحه و با اتکا به نیروی نظامی برپا شود یک‌طور بروز می‌کند و اگر با روش‌های دیگر مستقر شود نوعی دیگر. سوسیالیسم در یک جامعه‌ی دموکراتیک به شکلی مستقر می‌شود که به کلی با نوعی که در یک جامعه‌ی استبدادی پایه‌ریزی می‌شود متفاوت است. چرا؟ زیرا ارزش‌ها و شیوه‌ی زندگی در یک جامعه‌ی معین فراتر از تفکر و اندیشه افراد همان جامعه عمل می‌کند و اتفاقاً همین شیوه‌ی زندگی است که در آخرین تحلیل، نظام و ساختار یک جامعه را معین می‌کند. بنابراین اصل تعیین‌کننده، شیوه‌ی زندگی یک جامعه است و تغییر انقلابی در این شیوه‌ی زندگی است که به‌راستی جامعه را متحول می‌سازد. روشن است که لازمه‌ی تغییر و

تحول در این زمینه، تلاش و همکاری برابر همه‌ی گروه‌های مختلف جامعه است که هریک با توجه به خواسته‌های مشخص خود به چنین حرکتی پیوندند.

در یک جامعه‌ی استبدادی، دیکتاتوری در زندگی روزمره‌ی انسان‌ها، یعنی در آموزش و پرورش، در روابط بین دو جنس - زن و مرد - در روابط متقابل شهروندان، در روابط درون‌سازمانی در تشکلهای احزاب، در روابط والدین و فرزندان، در روابط بین گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی، در ساختار استبدادی ارتش، در روابط بین اقلیت‌ها، در نظام ارزش‌های یک جامعه، در روابط بین دولت و شهروندان، و نظایر این‌ها بازتولید می‌شود و در این میان نوع رابطه‌ی شهروندان با دولت تنها یکی از روابطی است که ساختار استبدادی یک جامعه را بازتولید می‌کند. حال در این میان با چه معیاری می‌توان گفت که روابط بین شهروندان و دولت، اصلی‌ترین موضوعی است که باید به آن پرداخت؟ درحالی که می‌بینیم هرگاه در جامعه شکافی در این رابطه ایجاد شده، ساختارهای استبدادی دیگر، آن را دوباره تحکیم بخشیده است.

در ضمن چنین نگرشی که به حل نهایی کلیه‌ی مشکلات اجتماعی از طریق دگرگونی‌های سیاسی می‌اندیشد، مانع بروز تنوع و چندگونگی در اجتماع می‌شود. زیرا با این پندار که یک مشکل اصلی وجود دارد، به دنبال یک راه حل اصلی می‌گردد و در نتیجه یک حزب یا جریان اصلی را هم مد نظر دارد بنابراین بقیه‌ی احزاب و جریان‌ها و گروه‌های اجتماعی را فرعی و شعبه‌یی از این جریان اصلی و یا مانعی در مقابل آن می‌پندارد و از این رو آن‌ها را در سایه قرار داده و مانع از بروز استعدادها، راه‌گشایی‌ها و مکاشفه‌های جدیدی می‌شود که در یک نظام کثرت‌گرا می‌تواند بروز کند. حامیان چنین نگرشی معمولاً هم و غم خود را وقف آن می‌کنند که همه‌ی گروه‌های جامعه مثلاً زنان را به این وادی سوق دهند که جامعه‌ی آرمانی‌شان «اصل» و راه حل آن‌ها هم «مهم‌ترین» و اصلی‌ترین راه حل است حال آن‌که مشکل اصلی جامعه‌ی ما از قضا، حاکمیت همین نگرش بنیادگرایی است که در ضمیر خود، استبداد را به همراه دارد. یعنی مشکل، نگرشی است که برداشت و نگرش خود را قانونی - و گاه قانونی علمی - برای همه‌ی افراد جامعه می‌پندارد.

اگر می‌گوییم فرهنگ استبدادی در جامعه‌ی ما ریشه دارد و بر اذهان تک‌تک ما سایه افکنده است از آن جاست که تصور می‌کنیم یک نوع زندگی وجود دارد - همه ازدواج کنند، بچه‌دار شوند و... - می‌پنداریم یک نوع لباس تشخص می‌آورد؛ فکر می‌کنیم رنگ‌های خاصی برای هر مرحله از زندگی افراد مناسب است؛ می‌گوییم یک حقیقت برای بشر متصور است؛ می‌پنداریم یک راه نجات از فقر وجود دارد؛ تصور می‌کنیم یک قرائت آن هم قرائت ما از دین، سوسیالیسم، دموکراسی و... وجود دارد و...! درحالی که مشکل جامعه‌ی ما (و به خصوص



گرفتاری ما زنان! اتفاقاً این است که برای هر چیزی معیار و اصلی یگانه می‌گذاریم. خوب و بد بودن انسان‌ها را به راحتی با معیارهای ساده می‌سنجیم مثلاً «زن خوب» در جامعه‌ی ما به راحتی با چند معیار قابل سنجش است؛ «بچه‌ی خوب» و ویژگی‌هایش مشخص است؛ «زندگی سعادت‌مند» را به راحتی محک می‌زنیم؛ «مرد خوب» دارای ویژگی کاملاً مشخصی است؛ «مادر نمونه» به راحتی با چند معیار «اصلی» قابل جست و جوست و... همه‌ی این معیارها زندگی ما را مشروط می‌کند و در قالب قرار می‌دهد یعنی اگر می‌خواهیم «خوب» باشیم باید در این قالب‌ها جای بگیریم و اگر می‌خواهیم «سعادت‌مند» باشیم، راه «اصلی» مشخص است و حتا اگر می‌خواهیم «انقلابی» باشیم چارچوب‌هایی وجود دارد که ناگزیر از سرسپردگی و تبعیت از آن‌هایم! در زندگی اجتماعی از برکت چنین نگرشی «حزب اصلی»، «راه اصلی» و «جامعه‌ی آرمانی اصلی» و «حقیقت اصلی» مشخص است و دیگرانی که غیر از این عمل می‌کنند «فرع» و «اقلیت» هستند و از این رو قابل تحقیر و کوچک قلمداد شدن!! این نگرش در جامعه‌ی ما همیشه مانعی در ظهور تنوع و تکثر بوده است؛ و خود را مالک منحصر به فرد حقیقت فرض کرده است. زمانی که جنبش‌ها و حرکت‌های گونه‌گون اجتماعی مانند جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش مدافعان محیط زیست، مدافعان حقوق کودکان، جنبش کارگری و نهادهای صنفی و انواع تشکل‌های سیاسی و حرکت‌های اعتراضی و دموکراتیک بتوانند و فرصت یابند که به‌طور مساوی برای کسب حقوق اساسی خود به فعالیت بپردازند و هیچ کدام فرعی و یا تابعی از دیگری قلمداد نشود، کلیت جامعه به تدریج متحول خواهد شد؛ کلی که از تبلور و همبستگی این تکثر و رنگارنگی تشکیل شده است.

همه‌ی حرکت‌ها، ایدئولوژی‌ها و جنبش‌های صنفی و اجتماعی که از نیازهای به حق گروه‌های موجود جامعه پیروی می‌کنند، موازی و هم‌راستا و مکمل یک‌دیگرند، نه انشعابی از یک حرکت اصلی! تأمین نیازها و حقوق هر یک از آن‌ها نیز در گرو تأمین نیازهای دیگران است. حرکت نوین و نگرش تازه‌ی ما زنان به شیوه‌ی زندگی و تحول اجتماعی و فرهنگی جامعه، این نگرش کلاسیک که امور انسانی را از دیرباز به خرد و کلان و اصلی و فرعی تقسیم کرده و همواره یکی را فدای دیگری نموده است، مورد نقد و نكوهش قرار می‌دهد. ●

پانویست‌ها:

۱- روزنامه‌ی جامعه، شماره‌ی ۵۳، سه‌شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۷۷. در ضمن این دو نماینده از طراحان و ارائه‌دهندگان طرح اصلاحیه‌ی بند ۶ قانون مطبوعات هستند که به تازگی در مجلس به تصویب رسید. بخشی از این طرح بدین شرح است: «ایجاد تضاد بین زن و مرد از طریق دفاع خارج از موازین شرعی و قانونی از حقوق آن ممنوع است».

شخصیت زن: از پندار تا واقعیت

منیژه نجم عراقی

در جامعه‌ی ما همانند همه‌ی جوامع انسانی تصویری قالبی از زنانگی وجود دارد که در عرصه‌های گوناگون زندگی اجتماعی تأثیر می‌گذارد: از آداب و رسوم و روابط میان افراد تا انتخاب شغل و حرفه، برنامه‌ریزی‌های آموزشی، سیاست‌گذاری‌های رفاهی، بهداشت و درمان، راه‌های پیش‌گیری از جرم، و هم‌چنین در ادبیات و سیاست و تبلیغات و امثال آن. مهم‌تر از همه، الگوی تربیتی دختران و پسران ما نیز از همین تصویر قالبی مایه می‌گیرد، و به همین ترتیب است که نقش‌های دیرین همواره تداوم می‌یابند و تحکیم می‌شوند. سرچشمه‌ی این تصویر قالبی بدون تردید تقسیم‌بندی ویژگی‌های انسانی بر پایه‌ی تمایز میان زن و مرد است که ظاهراً به اندازه‌ی تمدن بشر قدمت دارد، و ما عموماً به شیوه‌ی مألوف جوامع سنت‌گرا عادت کرده‌ایم هر چه را قدیمی‌تر است صرف‌نظر از ظرف زمان و مکان آن اصيل‌تر و باارزش‌تر بدانیم. از این رو هنوز برای بسیاری از ما تقسیم‌بندی ویژگی‌های زنانه و مردانه چنان ازلی ابدی می‌نماید که هرگونه تخطی از آن را انحراف می‌پنداریم. از سوی دیگر، روز به روز بیش‌تر با این واقعیت رو به رو می‌شویم که امروزه بسیاری از ویژگی‌های به‌اصطلاح مردانه را می‌توان به درجات مختلف در زنان دید و ویژگی‌های زنانه را در مردان؛ یعنی دیگر نمی‌توان خطی به روشنی قبل ترسیم کرد که خصوصیات انسانی را به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم کند. با این همه، در چند دهه‌ی اخیر زنان در سراسر جهان در بستری که از ضرورت‌های سیاست و اقتصاد جهانی فراهم آمده‌است به مدد اندیشه و قابلیت‌های خویش چند و چون بسیاری از باورها و کلیشه‌های به‌ظاهر جاودانی را مورد چون و چرا قرار داده‌اند. طبیعی است که جامعه‌ی ما نیز از این موج برکنار نمانده و تلاش‌هایی که در راستای عدالت‌خواهی و رفع تبعیض در سطوح مختلف حقوقی و اجتماعی صورت می‌گیرد رفته رفته باب بحث و گفت‌وگو در باره‌ی برخی باورهای دیرین در مورد زنان را که پیش از این به غلط در هاله‌ی بی‌از تقدس پوشانده شده بود باز کرده‌است. اما در میان انبوه کسانی که (در اصل برای حفظ منافع و موقعیت خویش) به مقابله با این موج برخاسته‌اند هنوز می‌توان زنان و مردانی را یافت که مخالفت‌شان بیش‌تر از سرِ اعتقادی صادقانه به "ویژگی‌های طبیعی" زنانه است که ساده‌انگارانه آن را ذاتی و خداداد

می‌پندارند. از این روی مناسب نیست که در این جا، بی آن که درباره‌ی ارزش این ویژگی‌ها داوری کنیم یا از تغییر و جابه‌جایی آن‌ها تأسف یا خرسندی نشان دهیم، با نگاهی گذرا به برخی داده‌های جامعه‌شناختی سیر تحول ویژگی‌های زنانه را پی بگیریم و میزان اصالت و "طبیعی بودن" آن‌ها را محک بزنیم.

هر یک از مابین گمان تعریف و تصویری از زنانگی داریم که اگر نیک بگیریم با تعریف و تصور دیگران کاملاً مطابقت نمی‌کند. به بیان دیگر، میان عامه‌ی مردم در مورد تمامی ویژگی‌هایی که زنانه و مردانه پنداشته می‌شوند اتفاق نظر وجود ندارد. دست بر قضا پژوهش‌ها نشان داده‌است که صاحبان اندیشه‌ی علمی نیز در این زمینه هم‌رأی نیستند. برای نمونه، در میانه‌ی دهه‌ی پنجاه میلادی و یولا کلاین جامعه‌شناس اتریشی نظرات تنی چند از چهره‌های علمی سرشناس دوران خود را درباره‌ی خصوصیات زنانه در کتابی اگرد آورد و با قرار دادن آن‌ها در کنار هم نشان داد که در جمع همان چند نفر نیز فهرست ویژگی‌هایی که به زنان نسبت داده‌اند از تنوع حیرت‌انگیزی برخوردار است و حتی گاه در آن‌ها به تناقض برمی‌خوریم. یکی خصیصه‌ی بارز زنان را شرم جنسی می‌داند و دیگری به عکس مهم‌ترین ویژگی زن را توجه تام و تمام به شهوت معرفی می‌کند. یکی زنان را مقاوم و آسیب‌ناپذیر می‌پندارد و دیگری به خلاف او آسیب‌پذیری را از ویژگی‌های شاخص زنان می‌شمارد. یکی زنانگی را نماد همه‌ی ویژگی‌هایی می‌داند که مانع کسب موفقیت‌های اجتماعی می‌شوند، دیگری مشخصه‌ی اصلی زنانگی را فقدان اندام جنسی نرینه معرفی می‌کند، و سومی می‌گوید که در هر جامعه‌ی مبتنی بر نابرابری جنسی، جنس فرودست طبعاً ویژگی‌های خانگی به هم می‌رساند و در جوامع ما این جنس فرودست تصادفاً زن است. به گفته‌ی کلاین به زحمت می‌توان برای دیدگاه‌های متفاوت این صاحب‌نظران اساس مشترکی یافت زیرا بر سر ویژگی‌های خاص و منشأ آن‌ها با هم توافقی ندارند، وانگهی هر کدام بر جنبه‌ی تکیه و تأکید می‌کنند که با دیگران به کلی متفاوت است. با این حال چند ویژگی بیش از همه، گرچه با کیفیت‌های مختلف، در این نظریه‌ها تکرار می‌شود که انفعال، تحریک‌پذیری، شور و حرارت بیش‌تر در روابط شخصی، علاقه‌ی غریزی به کودکان، و فقدان علایق انتزاعی از آن جمله‌اند. به اظهار او افزایش تعداد صاحب‌نظران مسئله‌ی تعیین خصوصیات زنانه را روشن‌تر نمی‌کند بلکه تنها می‌توان ویژگی‌های دیگری مانند خودشیفتگی، شکیبایی، خودنمایی، نظم و انضباط، وظیفه‌شناسی، حيله‌گری، ریاکاری، هم‌دردی و دل‌سوزی (که بیش‌تر جنبه‌ی شخصی دارد تا اجتماعی)، قابلیت‌های کلامی، علاقه به کار در محیط‌های سر بسته و گرایش غریزی به پیروی از شیوه‌های متعارف و باب روز را نیز به این فهرست‌ها افزود. بنا بر نتیجه‌گیری او تنها تصور روشنی که از

مقایسه‌ی این توصیف‌های گوناگون به دست می‌آید وجود مفهومی از زنانگی است که هر فرد با توجه به جایگاه و پایگاه تاریخی اجتماعی و پیش‌داوری‌ها و ارزش‌گذاری‌های شخصی خویش خصوصیتی را به آن نسبت می‌دهد.

روزگاری بود که بر پایه‌ی اعتقادات مذهبی و ماورای طبیعی زنان را فاقد روح می‌دانستند و زنانگی نوعی نقص طبیعی شمرده می‌شد؛ زن را گونه‌ی تکامل نیافته‌ی انسان می‌پنداشتند که همه‌ی جلوه‌های بشری را داشت اما از کیفیات اساسی انسانی یعنی فردیت و عقل و شخصیت بی‌بهره بود. ارسطو می‌گفت «طبیعت آن جا که از آفریدن مرد ناتوان است زن را می‌آفریند»^۲ و بنا بر تعریف او معتقد بودند که زن «از مرد عاطفی‌تر است و زودتر به گریه می‌افتد، اما در ضمن حسودتر است، بیشتر تنق می‌زند و زودتر به گم‌راهی کشانده می‌شود. از این گذشته به آسانی اسیر نومیدی می‌شود و از مرد بدبین‌تر، بی‌حیاط‌تر، و دروغگوتر است؛ زودتر خودش را می‌بازد و حافظه‌ی قوی‌تری دارد. هم چنین زودتر می‌رنجد، محتاط‌تر و ترسوتر است... و به غذای کم‌تری نیاز دارد»^۳ در دوره‌های بعد به این نتیجه رسیدند که زن نه تنها مردی تکامل نیافته نیست بلکه کاملاً متفاوت از اوست و بر این تفاوت چندان پای فشردند که گویی زن از هر نظر وارونه‌ی مرد است. به قول یکی از فیلسوفان فرانسوی سده‌ی نوزدهم: «زن نه تنها روح دارد بلکه روح او در اساس متفاوت با روح ما، وارونه و مکمل روح ما است. تفاوت اساسی ذهن و قلب زنان و تخیل و شخصیت آنان دنیای معنوی تازه‌یی برای ما به ارمغان می‌آورد. و می‌توان گفت که در آینده عرصه‌ی ذهن بشر نیز نظیر دو دنیای خاکی کهنه و نو که از زمان کریستف کلمب شناخته شده است از دو جهان روانی کهنه و نو برخوردار می‌شود و از این راه نبوغ و عشق انسان دوچندان خواهد شد»^۴ این نظریه که در اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل همین سده محبوبیت بسیار داشت به دلیل هم‌زمانی با دوران شکوفائی علوم طبیعی پرشورترین هواداران خود را در میان زیست‌شناسان یافت. هرچند فیلسوفان نیز بر این اساس که ثنویت‌گرایی را ضرورت تفکر می‌پنداشتند به آن بی‌اعتنا نبودند.

اما از آغاز سده‌ی بیستم زنان و مردان روشن‌اندیش به انتقاد از نظریه‌های موجود پرداختند و رفته رفته مفهوم نابرابری و ستم جنسیتی راه خود را به همه‌ی حوزه‌های علوم انسانی باز کرد. اکنون در سال‌های پایانی این سده بسیاری از صاحب‌نظران با نقد اصل ثنویت‌گرایی در حوزه‌ی اندیشه معتقدند که، به رغم تفاوت استعدادها و ویژگی‌های میان آدمیان، زن و مرد جدا از اختلاف اندام‌ها تفاوت طبیعی چشم‌گیری با هم ندارند. پیش از این مارگارت مید مردم‌شناس نام‌آور آمریکایی با تحقیقات خود نشان داده بود که ویژگی‌های روانی فرد لزوماً از جنسیت او منبعث نمی‌شود و خصوصیتی نظیر انفعال جنسی، علاقه به کودکان، ترس و بزدلی، حيله‌گری و

ریاکاری، یا وابستگی عاطفی در بعضی جوامع خاص مردان است و در بعضی دیگر خاص زنان. و امروزه شواهد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی ثابت کرده‌است که شخصیت هر فرد مطابق با نقش اجتماعی او در فرهنگی معین شکل می‌گیرد و جنسیت تنها یکی از عوامل تعیین‌کننده‌ی این نقش اجتماعی است. از میان عوامل دیگر می‌توان به طبقه‌ی اجتماعی، پیش‌زمینه‌ی مذهبی، سن، نژاد، شغل، مناسبات خانوادگی، تربیت اولیه، امکانات پیشرفت، قراردادهای و سنت‌های اجتماعی اشاره کرد.

در پژوهش‌های جامعه‌شناختی برای بررسی اهمیت نقش اجتماعی در شکل‌گیری شخصیت فرد روش‌های گوناگونی را به کار می‌گیرند. یکی از این روش‌ها که در این جا برای بحث خود به آن متوسل می‌شویم مقایسه‌ی ویژگی‌های شخصیتی گروه‌های مختلف اجتماعی است که در موقعیت مشابهی قرار دارند. زنان مانند اقلیت‌های مذهبی (به ویژه نوکیشان)، مهاجران، ملت‌های مغلوب، سیاهان آمریکا، روشنفکرانی که از گروه یا طبقه‌ی اجتماعی خود بریده‌اند بی آن که کاملاً قید حمایت از آن را زده باشند و ... مصداق مقوله‌ی به شمار می‌آیند که در جامعه‌شناسی از آن با عنوان انسان حاشیه‌ئی یاد می‌شود؛ یعنی فردی که در دو دنیای مختلف زندگی می‌کند و شریک دو نظام فرهنگی است که یکی از آن‌ها به واسطه‌ی معیارهای رسمی و رایج بر دیگری برتری دارد. قرار گرفتن در این وضعیتِ دوگانگی فرهنگی که سازگاری با دو مجموعه‌ی ارزشی متفاوت را ایجاد می‌کند برای فرد حاشیه‌ئی غالباً مصیبت‌بار است. او می‌داند که همراه با هر دو گروه به واحدی بزرگ‌تر (ملت، تمدن یا بشریت) تعلق دارد اما تماس با گروه حاکم مدام به او یادآوری می‌کند که متفاوت است. فرد حاشیه‌ئی همواره علاوه بر تصویری که از خود دارد از چشم گروه حاکم نیز به خود می‌نگرد، و از این رو نسبت به این که جزئی از یک گروه بیرونی یا غیرخودی است حساس می‌شود. آگاهی بر رابطه و نسبتی که با گروه خود دارد هرگز او را کاملاً رها نمی‌کند و همین آگاهی سرنوشت او را به گروه‌اش پیوند می‌زند؛ می‌داند که هر عمل خوب یا بد - به خصوص بد - که از او سر بزند نه به صورت عملی فردی بلکه به منزله‌ی ویژگی گروه او تلقی خواهد شد. و واکنش او در قبال این آگاهی آن است که به واسطه‌ی افتخارات هر یک از اعضای گروه به خود می‌بالد و به ازای فرومایگی هر یک از آنان احساس شرم‌ساری می‌کند. ناگفته نماند که گروه حاکم نیز در عمل خصوصیات هر فرد حاشیه‌ئی را به کل گروه تعمیم می‌دهد. نمونه‌های فراوانی از این شیوه‌ی برخورد را می‌توان در محیط پیرامون خود برشمرد. برای مثال، وجود هزاران مردی که هر روزه به دلایل مختلف از جمله رعایت نکردن مقررات راهنمایی و رانندگی یا کندی واکنش در خیابان‌ها راه‌بندان ایجاد می‌کنند هرگز به حکمی کلی درباره‌ی همه‌ی مردان راننده نمی‌انجامد اما کافی است که تنها

یک زن راننده مرتکب چنین عملی شود تا همه‌ی زنان راننده به عدم قابلیت متهم شوند. یا مثلاً مبالغه نیست اگر بگوییم که خیل بی‌شمار فرمان‌روایان ستم‌پیشه و نالایقی نظیر نرون و هیتلر موجب نمی‌شود که مردان را برای حکومت‌داری ناصالح بدانند اما اگر یکی از میان تعداد انگشت‌شمار زنان حاکم یا در جوار حکومت مرتکب خطایی شده باشد در صلاحیت همه‌ی زنان برای امور اجرایی و حکومتی تردید می‌ورزند.

از سوی دیگر، ارزش هر ویژگی بسته به این که در افراد کدام یک از دو گروه حاکم (خودی) یا فرودست (غیرخودی) بروز کند متفاوت است. به عبارت دیگر، خصوصیتی که بروز آن در اعضای گروه خودی کاملاً عادی به نظر می‌رسد هنگامی که در یکی از افراد غیرخودی دیده شود غیرعادی جلوه می‌کند و مورد تأکید خاص قرار می‌گیرد. برای مثال، مردان همواره کمابیش مجازند خشم خود را با ناسزاگویی و الفاظ رکیک بیرون بریزند و حرکات ناشایستی که در لحظه‌ی بروز خشم از آنان سر می‌زند هرچند مکرر باشد اعتبار و شخصیت ایشان را مخدوش نمی‌کند، اما زنی که تنها یک بار مرتکب چنین حرکت ناشایستی شود در عمل تمامی حیثیت و اعتبار خویش را از دست رفته می‌بیند. نمونه‌ی دیگری از این دست، محسن مخمل‌باف کارگردان پرآوازه‌ی امروز ایران است که با دومین فیلم خود به منزله‌ی پدیده‌ی در عرصه‌ی فیلم‌سازی کشور تثبیت می‌شود و به رغم جوانی و بی‌تجربگی‌اش کم‌تر کسی در پی یافتن رد پای کارگردانان دیگر در آثار او برمی‌آید. اما دختر هفده‌ساله‌ی با استعداد او چنین بخت بلندی ندارد و بی‌آن که به او فرصت دیگری برای نمایش عدم خلاقیت خود داده باشند (یا دست‌کم اعتقاد سستی وراثت را در این جا به خود یادآوری کنند!) بر تأثیرپذیری طبیعی او از پدر چندان تأکید می‌کنند که استعداد و نقش او در ساخت فیلم تقریباً نادیده گرفته می‌شود. به عبارت دیگر هر چه به انسان حاشیه‌ئی مربوط باشد با دقت و نکته‌بینی خاص مورد توجه قرار می‌گیرد؛ و واکنش فرد حاشیه‌ئی در قبال این در مرکز توجه قرار داشتن آن است که به سرعت در برابر انتقادات دیگران تسلیم می‌شود و خود را می‌بازد. حرمت نفس او به آسانی آسیب می‌پذیرد و با احساس کسی که در موضع اجتماعی ضعیف‌تری قرار دارد نسبت به هرگونه حرکت غیرمنصفانه دوچندان بی‌زاری نشان می‌دهد. شاید تحریک‌پذیری که بسیاری از صاحب‌نظران خصوصیتی زنانه تلقی کرده‌اند دست‌کم تا اندازه‌ی بی‌به‌همین حساسیت باز می‌گردد. به قولی، فرد حاشیه‌ئی بیش‌تر به آن چه درباره‌ی افکارش گفته خواهد شد مشغول است تا به خود افکار. فرد حاشیه‌ئی با نفرتی که از انتقادات دیگران دارد و حساسیت فوق‌العاده‌اش نسبت به این که بی‌هیچ امتیازی با همه‌ی گروه خود در یک ردیف جای داده شده، در عین حال ناآگاهانه معیارهای اکثریت را می‌پذیرد و نقاط ضعف گروه خود

را به دیده‌یی به شدت انتقادی می‌نگرد و همین نگرش غالباً بی‌زاری و عناد با خویشان را به همراه می‌آورد. مثلاً بررسی‌هایی که درباره‌ی سیاه‌پوستان آمریکا صورت گرفته نشان می‌دهد که نسبت به نژاد خود حساسیت شدیدی دارند و برای کسانی که رنگ پوست‌شان روشن‌تر است، حتی در میان گروه خود، ارزش بیش‌تری قایل می‌شوند. نگاه تحقیرآمیزی که زنان، به ویژه تحصیل‌کرده‌ترها، به طور کلی نسبت به زنان دارند نیز موضوع شناخته‌شده‌یی است. این واقعیت را که بسیاری از زنان به شدت از سازمان‌های زنان و دیگر تشکلهای کاملاً زنانه دوری می‌جویند نمی‌توان صرفاً ناشی از آن دانست که زنان به طور غریزی هم‌نشینی با جنس دیگر را ترجیح می‌دهند، بلکه بیش‌تر از آن جا سرچشمه می‌گیرد که زنان تجمعی کثیر از نوع به اصطلاح حقارت‌برانگیزی شبیه به خود را تاب نمی‌آورند؛ گویی شکلک خویش را در آینه‌یی بسیار واپس‌کننده ببینند.

از دیگر پی‌آمدهای پذیرش معیارهای اکثریت برای فرد حاشیه‌ئی فشار فزاینده‌یی است که بر خود وارد می‌کند تا در زمینه‌هایی که برای افراد گروه حاکم ارزش‌مند است به موفقیت‌های مساوی یا بالاتر دست یابد. در جامعه‌ی ما شاید تلاش پیگیرانه‌ی برخی اقلیت‌های قومی و مذهبی برای دست‌یابی به موقعیت برتر در عرصه‌های خاص فنی و اقتصادی و فرهنگی تا اندازه‌یی ناشی از فشارهای این معیارپذیری است. زنان شاغل نیز بعید است در دوره‌ی اشتغال خود چنین فشاری را تجربه نکرده باشند. به علاوه، مشخصه‌ی بسیاری از این گروه‌ها آن است که به صورت حاشیه‌ئی به بازار کار وارد می‌شوند و بنابراین آماده‌اند که به قیمت‌های پایین‌تر رضایت دهند. اعضای این گروه‌ها کار خود را نسبتاً ارزان عرضه می‌کنند و لذا در مقام رقیب نفرت کارگران دیگر را برمی‌انگیزند مگر این که پذیرش آنان محدود به مشاغل دست‌دوم یا حرفه‌هایی باشد که هنوز جا نیفتاده است. نمونه‌ی کارگران افغانی مقیم ایران روشن‌تر از آن است که توضیح بیش‌تری بخواهد.

و سرانجام همه‌ی گروه‌های حاشیه‌ئی به محو تبعیض‌های مبتنی بر نژاد و خون و ملیت و جنسیت، و استقرار نظامی که حق را بر زور مقدم شمارد، دل‌بستگی بسیار نشان می‌دهند و تشنه‌ی بسط عدالت و انسان‌دوستی در سراسر جهان‌اند. پس اگر این فرض را بپذیریم که بشر به طور کلی به سوی انسان‌مداری و دموکراسی و جهان‌وطنی گام بر می‌دارد شاید بتوان این گروه‌ها را به نوعی پیشرو به حساب آورد. (در مورد زنان البته این حکم تا اندازه‌یی نقض می‌شود زیرا زنان در طی سالیان دل‌خوشی‌هایی برای خود پدید آورده‌اند که در نظر ایشان امتیازهای ویژه به حساب می‌آید و به این امتیازها بیش از کسب حقوق برابر علاقه نشان می‌دهند. در واقع بعضی زنان معیارهای مردسالارانه‌ی حاکم را چنان در خود نهادینه کرده‌اند

که درکی از نابرابری‌های اجتماعی ندارند و آن را بیش‌تر ناشی از نقیصه‌های فردی می‌دانند. در هر حال، این مقایسه نشان می‌دهد که بسیاری از ویژگی‌های زنان از شرایط اجتماعی آنان در مقام انسان‌های حاشیه‌ئی برمی‌آید و به‌سادگی می‌توان انگِ زنانه را از آن‌ها برداشت.

ره‌یافت ساده‌ی دیگری که بر تأثیر شرایط اجتماعی در شکل‌گیری شخصیت فرد گواهی می‌دهد بررسی تغییراتی است که در طول زمان در وضعیت زنان پدید آمده‌است. با نگاهی گذرا به پیرامون خود درمی‌یابیم که زنان در سالیان اخیر افزون بر نقش‌ها و وظایف سستی خویش کارکردها و وظایف تازه‌یی پیدا کرده‌اند که از رهگذر آن ویژگی‌ها و قابلیت‌های تازه‌ی فراوانی در آنان پا گرفته‌است. برای مثال، در طی سال‌های جنگ تحمیلی صدها هزار زن به‌ناگزیر سرپرستی خانواده‌ی خود را بر عهده گرفتند که با از دست رفتن مردان خانواده این وظیفه بر عهده‌ی بسیاری از آنان باقی ماند. در اردوگاه‌های پناهندگان افغانی مقیم ایران نیز هم اکنون شمار زنانی که نان‌آور و سرپرست خانوارند کم نیست. از سوی دیگر، نیازهای اقتصادی و سیاسی جامعه‌ی در حال توسعه و بعضی تغییرات فرهنگی و اجتماعی که زائیده‌ی گسترش شهرنشینی است، از جمله بالا رفتن هزینه‌ها و سطح زندگی، بسیاری از زنان را به امید افزایش درآمد خانواده به تکاپو واداشته‌است. و در نهایت، پرداختن به کارهایی که پیش از این مختص مردان بود - از حساب و کتاب و کسب و کار و تجارت تا رانندگی اتومبیل و تراکتور و انواع کارهای تخصصی و غیر تخصصی در کشاورزی و صنعت و مانند آن - زنان را متکی به نفس‌تر و کارآمدتر کرده‌است. زنان امروزی با عرصه گسترده‌ی فعالیت‌هایی که پیش روی آنان گسترده است بسیار بیش از مادران و مادر بزرگان خود که کم‌تر از محدوده‌ی خانه و خانواده بیرون می‌رفتند علایق و اهداف غیر شخصی پیدا کرده‌اند. امروزه دختران جوان به ورزش و سفر و مطالعه و سیاست و تجارت و فن‌آوری راغب‌تر شده‌اند و نسبت به نحوه‌ی جریان امور که اساس دل‌بستگی‌های علمی است کنجکاوی بیش‌تری نشان می‌دهند. موفقیت‌های شخصی در آنان حس اعتماد به نفس پدید آورده‌است که پیش‌تر خصیصه‌ی مردانه تصور می‌شد. هرچند هیچ یک از وظایف سستی زن به‌طور کامل از بین نرفته‌است اما می‌توان گفت که در نتیجه‌ی بهبود فن‌آوری و پاره‌یی تغییرات فرهنگی امروزه خانه‌داری برای بسیاری از زنان مشغله‌ی اصلی به شمار نمی‌آید؛ البته نه به این معنا که از زن امروزی انتظار کدبانوگری نداشته باشند (به عکس معیارهای نظافت و بهداشت و فرهنگ مدام بالاتر رفته‌است) اما انتظار می‌رود که او بتواند کارهای خانه را به اصطلاح با یک دست انجام دهد، و در عوض توانایی‌های دیگری از او طلب می‌کنند که در رأس آن‌ها رسیدگی به وضعیت تحصیلی و فرهنگ فرزندان است (و در کشور ما شاید از آن مهم‌تر تهیه‌ی مایحتاج روزانه‌ی خانواده به بهای ارزان‌تر، که مستلزم رفت

و آمد به بازارهای روز و ایستادن در صف‌های طویل ارزاق عمومی یا سرکشیدن به تعاونی‌های توزیع پوشاک و غیره است.) به هر تقدیر، زنان با بر عهده گرفتن وظایف تازه برخی از ویژگی‌های پیشین خود از جمله انفعال، بزدلی، دوری از اهداف غیرشخصی و وابستگی فکری و عاطفی را تا اندازه‌یی از دست داده‌اند.

از سوی دیگر در سالیان اخیر پژوهش‌های روان‌شناختی فراوانی در زمینه‌ی الگوهای پرورشی کودک انجام شده‌است که هر آن چه را نوزاد از بدو ورود به جهانِ زبانیِ بزرگسالان با آن رو به رو می‌شود (و حتی پیش از آن را) در بر می‌گیرد. حاصل این پژوهش‌ها نشان داده‌است که با شیوه‌های برخورد جنسیتی و دوگانه با نوزادان دختر و پسر، بازی‌ها و قصه‌های کودکان، فیلم‌های کارتون و مضحک‌قلمی‌های نشریات کتاب‌های درسی و نظام آموزشی تبعیض آمیز و بسیاری ابزارهای فرهنگی دیگر چگونه می‌توان دختران را، مثلاً، متفعل و ترسو و احساساتی و پسران را فعال و گستاخ و پرخاش‌گر بار آورد.

همین مرور کلی و گذرا بر موقعیت اجتماعی و روانی زنان به خوبی نشان می‌دهد که "ویژگی‌های طبیعی" چندان هم طبیعی نیستند. بنابراین بررسی پویا و پیوسته‌ی چند و چون ویژگی‌های زنانه و مرز تفاوت‌های طبیعی زن و مرد در هر زمان ضرورتی انکارناپذیر است. با توجه به ضرورت هم‌گامی با نیازهای زمانه و اوج‌گیری ندای عدالت‌خواهی زنان، پافشاری بر مرزهای تثبیت‌شده‌ی پیشین جز دامن زدن به ستیز و تضاد میان مردان و زنان حاصلی به‌بار نخواهد آورد. بی‌گمان، چون و چرا در تصویرهای قالبی زنان وظیفه‌ی همه‌ی کسانی است که دغدغه‌ی عدالت دارند؛ خواه خود را به اصطلاح امروزین فمینیست بخوانند یا از این برچسب هم چون گناهی کبیره تبری جویند! ●

پانویشت‌ها:

۱ - مشخصات این کتاب که در تهیه‌ی مقاله از آن بهره‌ی بسیار برده‌ام به شرح زیر است:

Klein, Viola. (1946) 1971. *The Feminine Character: history of an ideology*. 3rd ed. London: Routledge.

ویولا کلاین در اصل یهودی بود که به سال ۱۹۰۸ در شهر وین پایتخت امپراتوری رو به افول اتریش - هنگری زاده شد و سپس با وقوع جنگ جهانی دوم ناگزیر به انگلستان مهاجرت کرد. این کتاب که در اصل پایان‌نامه‌ی دکترای کلاین است چند سال پیش از جنس دوم اثر معروف سیمون دوبووار منتشر شد و، به رغم موضع‌گیری غیرفمینیستی نویسنده، از متون مورد توجه فمینیست‌ها به ویژه در زمینه‌ی روان‌کاوی و روان‌شناسی اجتماعی به شمار می‌آید. از جمله کسانی که نظریات ایشان در کتاب مطرح شده‌است می‌توان هاولاک الیس، زیگموند فروید، مارگارت مید، اتو واینینگر، آلفرد آدلر و هلن تامپسون را برشمرد. از دیگر کتاب‌های ویولا کلاین *Women's Two Roles* و *Britain's Married Women Workers* قابل ذکر است.

۲ - دورانت، ویل. لذات فلسفه. عباس زریاب خویی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۱۴۸.

۳ - ارسطو در *De animalis historia* به نقل از کتاب کلاین، همان، صفحه‌ی ۱۶۸.

۴ - Jean Izoulet به نقل از کلاین، همان، صفحه‌ی ۱۶۹.

جنبش زنان در کشور آلمان

(با نگاهی ویژه به موج دوم جنبش زنان)

مرسده صالح‌پور

«هنگامی که به نزد زنان می‌روی تازیانه را فراموش مکن!» نیچه فیلسوف بزرگ آلمانی هنگامی که در سوم شهریور سال ۱۲۷۹ درگذشت، کلمات قصار بسیاری از این دست به یادگار نهاده بود. ابراز خشم و نفرت نسبت به چنین پندارهایی لازم و به جا است اما کافی نیست. اگر نیچه را از لحاظ نگرش به مسئله‌ی زنان آینده‌ی زمانه‌اش بدانیم، باید خشم و نفرت خود را متوجه‌ی جامعه و چون و چرای فرهنگ مردسالار آن زمان نماییم. با اندوه و هراس از خود می‌پرسیم آیا جملاتی از این دست هنوز هم آینده‌ی تمام‌نمای جامعه است؟ هراس پرسش را به سخره می‌گیریم و بر این اندوه درنگ نمی‌کنیم.

در این نوشته نمی‌خواهیم اوضاع فعلی سرزمین خود را فراموش کنیم، اما خیال هم نداریم به آن پردازیم. قصد بر آن است که فراز و نشیب‌های جنبش زنان را در یکی از کشورهای جهان دنبال کنیم، ناگفته نماند که منظور از بررسی جنبش زنان آلمان به هیچ وجه ارائه‌ی آرمان‌شهری فمینیستی نیست. به عکس راقم این سطور بر آن است که اکنون نیز خشم و نفرت در میان زنان سرزمین نیچه هیچ اندک نیست. نگاهی به درصد زنان صاحب منصب، آمار خشونت‌های جنسی و حتا آگهی‌های تبلیغاتی که زنان را در آن‌ها چون شیئی در معرض فروش می‌گذارند، نشان می‌دهد که ساختارهای مردسالارانه در موطن نیچه به رغم ضربه‌های سختی که به آن وارد آمده هنوز پابرجا و مستحکم است. اما برای جنبش زنان نیز مانند دیگر رشته‌های علوم و به ویژه علوم اجتماعی آگاهی از تجربه‌های ملل دیگر سودمند است.

و اما چرا نگاهی ویژه به موج دوم جنبش زنان؟ غالباً جنبش زنان و فمینیسم را مترادف با تلاش در راه کسب حقوق و برابری قانونی می‌دانند. حال آن‌که کسب حقوق و برابری قانونی در واقع آغازگاه جنبش زنان به شمار می‌رود. زنان در قرن نوزدهم تلاش خود را برای کسب

حقوق و برابری آغار کردند و تا اواسط قرن بیستم در برخی از کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی دست آوردهای قانونی بسیاری به دست آمد. اما دیری نگذشت که زنان دریافتند برابری در قانون به معنای رفع ستم بر زنان نیست و همه‌ی روابط میان مردان و زنان در واقع مناسبات نهادی شده‌ی قدرت است. به همین سبب در دهه‌ی شصت میلادی موج دوم جنبش زنان با شعار (رفع ستم و آزادی بخشی) از دل جنبش‌های دانشجویی شکل گرفت. سرچشمه‌ی جنبش آزادی بخشی زنان تجربیات گروه‌های ارتقای آگاهی بود و رفته رفته به بررسی نظری مناسبات اجتماعی مردسالاری سرمایه‌دار انجامید. این جنبش امروزه سیاست‌ورزی جنسی را عرصه‌ی اصلی مبارزه می‌داند و معتقد است زنان از همه‌ی جنبه‌های حقوقی و اقتصادی و فرهنگی تحت ستم قرار دارند و بنابراین برای تصحیح منزلت نابرابر آنان باید نه تنها قوانین بلکه سیاست‌ها و منش‌های اجتماعی نیز تغییر کند. سیاست‌ورزی جنسی به معنای مقاومت زنان در برابر سلطه‌ی نظام‌مند مردان در عرصه‌های خصوصی و عمومی است. برای درک این مقوله باید سیاست را فراتر از شیوه‌های مملکت‌داری و حکومت معنا کنیم. سیاست به معنای آرمانی عبارت است از انتظام زندگی انسان بر پایه‌ی اصول مطلوب و معقول، به نحوی که تصور اعمال قدرت بر دیگران یک‌سره از میان برداشته شود. اما مردان در جامعه‌ی مردسالار تمامی نهادهای قدرت را - اعم از صنعت و تکنولوژی و علم و مناصب سیاسی و ارتش - در اختیار دارند. مناسبات میان زنان و مردان نیز نظیر مناسبات میان نژادها و طبقات بر اساس سلطه‌گری و سلطه‌پذیری است و جنبه‌ی سیاسی دارد؛ یعنی، مثلاً علت تحقیر یا هتک حرمت زنان را فقط با توسل به سیاست‌ورزی جنسی می‌توان توضیح داد (نجم عراقی ۱۳۷۶). شعار «هرچیز شخصی سیاسی است» نیز بر همین مبنا از شعارهای اصلی موج دوم جنبش زنان است. از این‌رو نباید اهمیت توجه به شناخت ریشه‌های مناسبات اجتماعی مردسالار را دست‌کم گرفت. در همان حال که برای برقراری مناسبات انسانی در قوانین تلاش می‌کنیم، باید بدانیم که شرایط آرمانی قانونی، شرطی لازم اما ناکافی برای دست‌یابی همه‌ی زنان به کرامت انسانی است.

در ادامه، تاریخچه‌ی مختصر جنبش زنان در کشور آلمان خواهد آمد و موج دوم جنبش که از دهه‌ی ۱۹۶۰ آغاز گردید با تفصیل بیش‌تری بررسی خواهد شد.

جنبش زنان در قرن نوزدهم

جنبش زنان طبقه‌ی متوسط: لوتیز اتو پترز^۱، در سال ۱۸۴۳ خواستار شرکت زنان در فعالیت‌های اجتماعی شد و اعلام کرد شرکت در فعالیت‌های اجتماعی تنها حق زنان نیست، بلکه

وظیفه‌ی آنان است. بدین ترتیب بنیان جنبش زنان در آلمان گذاشته شد. فعالیت‌های پترز در زمینه‌ی حقوق زنان با تأثیر پذیرفتن از انقلاب ۱۸۴۸^۲، گسترش یافت و در سال ۱۸۴۹ اولین روزنامه‌ی سیاسی زنانه در آلمان منتشر شد. پترز و سایر زنان نسل اول مبارزان جنبش زنان به استقلال و برابری زنان اعتقاد داشتند و راه رسیدن به آن را داشتن حق تحصیل و کار می‌دانستند. جنبش زنان در آلمان به طور عمده در میان زنان طبقه‌ی متوسط شکل گرفت که از حق اشتغال به کار (به جز معلمی، دایگی و یا ندیمگی) محروم بودند. به همین سبب نتوانست دشواری‌های زنان کارگر را که با شرایط بسیار سخت ناچار به کار کردن بودند درک کند. در سال ۱۸۶۵ اولین کنفرانس زنان تشکیل و انجمن عمومی زنان آلمانی تأسیس شد.

جنبش زنان پس از انتشار چند کتاب جنجال‌برانگیز با سبیل مخالفت‌ها روبه‌رو شد. مخالفان می‌گفتند زن باید در خانه بماند، برای مرد جزیره‌ی آرامش باشد و فداکاری و از خودگذشتگی کند؛ بر مبنای کتاب آسمانی زن و مرد برابر نیستند، مرد برای کار و مبارزه آفریده شده، حال آن‌که زن خلق شده است تا زینت خانه‌ی مرد باشد و نسبت به مرد احساسات گرم و عمیق داشته باشد. زنان آلمانی در آن دوران از حقوق اجتماعی (حق مالکیت، حق رأی، حق شرکت در گردهم‌آیی‌های اجتماعی و مانند این‌ها) مطلقاً بهره‌ی نداشتند و در برابر مخالفت‌ها ناچار بودند ثابت کنند که ضمن ایفای کامل نقش زنانه و انجام کلیه‌ی وظایف سستی، می‌توانند مسئولیت‌های اجتماعی و شغلی نیز برعهده بگیرند.

نهضت زنان طبقه‌ی متوسط در قرن نوزدهم برای کسب حق تحصیل و ایجاد امکانات آموزشی برای زنان تلاش می‌کرد. اما در مورد حق برابری سیاسی با احتیاط پیش می‌رفت و هنوز حق رأی را هدفی دور دست می‌دانست. به همین سبب هم این خواسته هرگز در دستور کار انجمن قرار نگرفت. به طور کلی در جنبش زنان طبقه‌ی متوسط دو جریان فکری وجود داشت: جریان فکری نخست وجود تفاوت اساسی میان زن و مرد را پذیرفته بود و از سیاستی زنانه پیروی می‌کرد. جریان دوم به برابری انسان‌ها بدون توجه به نژاد و جنسیت معتقد بود و اقلیت رادیکالی را در جنبش در بر می‌گرفت. علاوه بر انجمن عمومی زنان آلمانی انجمن‌های دیگری نیز پا گرفته بود. در سال ۱۸۹۴ بسیاری از این انجمن‌ها در لوای اتحادیه‌ی انجمن‌های زنان آلمان متحد شدند. اما این اتحادیه با استناد به قانون ممنوعیت فعالیت‌های سیاسی برای زنان از پذیرش انجمن زنان سوسیال دموکرات خودداری کرد و به طور روزافزون به محافظه‌کاری رو آورد.

جنبش زنان کارگر: جنبش کارگری زنان بی‌شک با نام کلارا زتکین^۳ درآمیخته است. مسئله‌ی که جنبش کارگری را از جنبش زنان طبقه‌ی متوسط ممتاز می‌سازد، نحوه‌ی پرداختن به

این پرسش است که آیا آزادی زنان از راه انقلاب حاصل می‌شود، یا از راه اصلاحاتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری. جنبش کارگری زنان بر خلاف جنبش زنان طبقه‌ی متوسط در شرایطی شکل گرفت که توده‌ی عظیم زنان وارد بازار کار شده بود و بدین ترتیب نه تنها حق اشتغال مطرح نبود، بلکه زنانی که همسرشان به سبب وجود نیروی کار ارزان زنان بی‌کار شده بودند ناگزیر بودند، تحت شرایط سخت و غیرانسانی به کار طاقت‌فرسا با حقوق بسیار ناچیز پردازند. برخی از سازمان‌های کارگری معتقد بودند که باید از اشتغال زنان در کارخانه‌ها جلوگیری کرد تا به این ترتیب حقوق و دست‌مزد افزایش یابد و از شمار مردان بی‌کار کاسته شود. این دیدگاه بدان معنا بود که باید برای مردان شرایط کاری مناسب فراهم شود، اما زنان نباید کاری جز رسیدگی به امور خانه و شوهر و بچه‌ها پیشه کنند. بسیاری از اعضای جنبش کارگری و از جمله کلارا زتکین با این نظریه مخالفت کردند و معتقد بودند که باید به جای جلوگیری از کار زنان شرایط کار را اصلاح کرد و بنیان جامعه‌ی سرمایه‌داری را برانداخت. وانگهی اعتقاد داشتند که استقلال و آزادی زنان بدون دستیابی به استقلال مادی از شوهر و خانواده غیر ممکن است. در سال ۱۸۶۹ در کنگره‌ی کارگری آلمان پیشنهاد لاسالی‌ها،^۴ مبنی بر منع کار برای زنان، از سوی مارکسیست‌ها رد شد. در همین اوان زنان در بسیاری از شهرهای آلمان عضو اتحادیه‌های کارگری شدند. به تدریج زنان کارگر به سه شکل مختلف اتحادیه‌های گوناگون، سازمان‌های متشکل از مردان و زنان کارگر و سرانجام گروه‌های زنان کارگر وابسته به اتحادیه‌های مردانه متشکل شدند. جنبش کارگری زنان به دلایل مختلف از تشکیل اتحادیه‌های کارگری مستقل زنان صرف‌نظر کرد، از آن جمله است سازمان نیافتگی، عدم تمایل به آن که در طبقه‌بندی اجتماعی به جای «پرولتر»، «زن» شمرده شوند و بالاخره اعتقاد به لزوم جبهه‌گیری علیه سازمان‌های جنبش زنان طبقه‌ی متوسط. دهه‌ی هفتاد قرن نوزدهم مقارن بود با انتشار کتاب اگوست بیل،^۵ به نام زن و سوسیالیسم و بروز تغییراتی در مواضع سوسیالیست‌ها نسبت به موضوع زن که در پی آن برای نخستین بار خواسته‌های مشخصی برای زنان کارگر و از جمله دست‌مزد برابر اعلام شد. کلارا زتکین برای حل مشکل اشتغال زنان و هماهنگی آن با وظایف خانوادگی می‌کوشید و در این جهت از بیل خواست که مفهوم خانواده از واحدی اقتصادی به واحدی اخلاقی تغییر یابد. در سال ۱۸۹۰ مجله‌ی زن کارگر و در سال ۱۸۹۱ مجله‌ی برابری به سردبیری کلارا زتکین منتشر شد.

زنان کارگر و زنان طبقه‌ی متوسط هرگز در برابر ستمی که بر زنان می‌رفت، به فعالیت و یا تبلیغات مشترک دست نزدند. شاید بتوان به طور خلاصه چنین گفت که زن طبقه‌ی متوسط علیه مرد طبقه‌ی خود طغیان می‌کرد، حال آن‌که زن کارگر در کنار مردان طبقه‌ی خود در جهت

نابودی سرمایه‌داری مبارزه می‌کرد.

جنبش زنان در سال‌های ۱۸۹۴ تا ۱۹۳۳

جنبش زنان طبقه‌ی متوسط: با آغاز قرن بیستم شمارهی انجمن‌های زنان و اعضای آن‌ها که در آستانه‌ی قرن جدید فقط ۷۰۰۰۰ نفر بود افزایش یافت و در آغاز جنگ جهانی اول به ۲۵۰۰۰۰ تن رسید. در میان انجمن‌ها می‌توان از انجمن زنان کاتولیک، انجمن زنان پروتستان و انجمن زنان یهودی نام برد که در چارچوب تشکیلات مذهبی در راه اهداف زنان تلاش می‌کردند. زنان در بیش‌تر مشاغل در قالب اتحادیه‌های صنفی متشکل شدند اما ارتباط این اتحادیه‌ها با انجمن سراسری زنان آلمان برقرار ماند و اهداف‌شان نیز محدود به مسائل صنفی نبود. در سال ۱۹۰۸ قانون آزادی شرکت زنان در احزاب به تصویب رسید اما شرکت در انتخابات حزبی و حق انتخاب شدن هم‌چنان ممنوع بود. زنان می‌پنداشتند با تشکل در درون احزاب می‌توان در راه جنبش‌رهایی زنان فعالیت کرد. ناگفته نماند که در همان دوران تشکیلات مختلفی مانند «اتحادیه‌ی مبارزه با آزادی زنان» پا گرفت که از هیچ تحریک و فعالیتی در جهت مخالفت با آزادی زنان فروگذار نمی‌کرد. تعداد فراوان انجمن‌های زنان در این دوران از یک سو نشان‌دهنده‌ی رشد آگاهی و تشکل‌زنان در کلیه‌ی طیف‌های جامعه بود و از سوی دیگر باعث رکود و محافظه‌کاری در فعالیت‌های انجمن سراسری زنان می‌شد. به تدریج در داخل انجمن شکاف بزرگی میان رهبری محافظه‌کار و اقلیت رادیکال به وجود آمد که در زمینه‌هایی مانند پذیرش مادران مجرد، مسئله‌ی مادران متأهل شاغل، آزادی‌های فردی و آزادی سقط جنین با یک‌دیگر اختلاف داشتند. انجمن به طور کلی معتقد بود که زنان باید به تناسب قدرت بدنی و اعتقاد خود میان اشتغال و ازدواج و بچه‌دار شدن، یکی را انتخاب کنند و وظیفه‌ی جنبش زنان آن است که وضعیت اجتماعی زنان شاغل مجرد را بهبود بخشد، بدون آن‌که بنیاد شرایط سستی را به نقد بکشد. مخالفان آزادی‌زنان نیز کوشش در تلفیق شوهرداری و کار بیرون از خانه را در حکم به خطر افتادن بنیان بورژوازی خانواده و نقش مرد در جامعه می‌دانستند. به‌طور کلی موضع جنبش متشکل زنان طبقه‌ی متوسط در قبال حق‌رأی در نخستین سال‌های قرن بیستم تفاوت چندانی با نظرگاه‌های آنان در قرن نوزدهم نداشت و درخواست حق رأی تنها از سوی اقلیت بسیار کوچکی مطرح می‌شد. اما به تدریج اندیشه‌ی حق رأی برای زنان در جامعه پا گرفت. جنگ جهانی اول تغییرات بسیاری در دیدگاه همگان درباره‌ی حقوق سیاسی زنان پدید آورد و بالاخره در ۱۲ نوامبر ۱۹۱۸ زنان آلمان دارای حق رأی شدند.

جنبش زنان کارگر: زنان کارگر هم چنان درگیر مسئله‌ی «حق کارکردن برای زنان» بودند. در سال ۱۹۱۴ بار دیگر این نظریه مطرح شد که استفاده از کار زنان از ترفندهای سرمایه‌داری است و باید با تمام قوا با آن به مبارزه برخاست. کلارا زتکین در مجله‌ی برابری به مخالفت با این نظریه پرداخت، اما به تدریج از قدرت و نفوذ او کاسته شد، تا آن‌که در سال ۱۹۱۷ به جناح رادیکال حزب سوسیال دموکرات (گروه اسپارتاکوس) پیوست. با تشکیل حزب کمونیست در سال ۱۹۱۸ شکاف میان دو جناح کارگری زنان کامل شد. با وجود عضویت رهبران جنبش زنان کارگر در حزب کمونیست و همکاری آنان با نظام شورایی، تعداد زنان در جنبش کمونیستی و شوراهای کارگری کم بود. به علاوه با توجه به خروج بسیاری از زنان از فرآیند تولید، مسئله‌ی چگونگی تشکل زنان به صورت شوراهای زنان خانه‌دار مطرح شد. از آنجا که شرط داشتن حق رأی در شوراها انجام دادن کار تولیدی مفید بود، می‌بایست به کار خانه‌داری زنان نیز ارزشی برابر داد. به هر تقدیر تعداد زنان فعال و دارای مناصب کلیدی در داخل تشکیلات سوسیال دموکراسی نیز اندک بود. در تقسیم وظایف در درون حزب اداره‌ی بخش رفاه بر عهده‌ی جنبش زنان بود که البته این بخش با افزایش بی‌کاری اهمیتی ویژه یافت. این نحوه‌ی تقسیم وظایف به معنای رعایت نکردن برابری زن و مرد و دور کردن زنان از فعالیت‌های سیاسی بود. به رغم تفاوت‌های اساسی میان جنبش زنان طبقه‌ی متوسط و جنبش زنان کارگر، این دو جنبش اهداف مشترکی داشتند: مبارزه در راه برابری سیاسی زنان، دست‌مزد برابر در برابر کار یکسان، بهبود شرایط کار، حمایت مادران، برابری زنان در امور خصوصی و اجتماعی، امکانات تحصیلی برابر و حق اشتغال. اما طبیعتاً هر یک بر مسائل متفاوتی تکیه داشت. در آغاز قرن بیستم و به ویژه پس از رفع ممنوعیت از شرکت زنان در فعالیت‌های اجتماعی و آزادی تشکیلات انجمن‌ها رکود فعالیت‌های هر دو جنبش آغاز شد. جنبش کارگری توجه خود را به امور رفاهی و نیکوکارانه معطوف کرد و به زنان خانه‌دار رو آورد. زنان جنبش طبقه‌ی متوسط نیز به صورت حافظان سنت‌های بورژوازی درآمدند و با گروه‌های رادیکال به مخالفت پرداختند. با آن‌که زنان در این دوره به موفقیت‌های حقوقی مهمی دست یافتند، اما این موفقیت‌ها لزوماً نتیجه‌ی مستقیم فعالیت‌های جنبش‌های زنان نبود، بلکه تغییرات اقتصادی، وضعیت کلی سیاسی و به ویژه جنگ اول جهانی سبب شد که نیاز جامعه به زنان مشخص شود. طبیعی است که همه‌گیر شدن آرمان‌هایی مانند برابری و حقوق انسانی نیز در رسیدن به این دست‌آوردها موثر بود. البته نباید فراموش کرد که بدون حضور و تلاش سازمان‌یافته‌ی زنانی که با درایت، توان و اعتراضی بی‌وقفه در این راه مبارزه می‌کردند، هرگز چنین دست‌آوردهایی حاصل نمی‌شد.

سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵

هیتلر در سال ۱۹۳۲ نظریه‌ی خود را در مورد زنان مبنی بر اعتقاد به اقتدار پدرسالارانه اعلام کرده بود. گوبلز معتقد بود مرد سازمان‌دهنده‌ی زندگی است و زن یاور و مسجری تصمیمات مرد. به همین سبب در سال ۱۹۳۳ کوشید مانع انتخاب نمایندگان زن در مجلس شود. به عقیده‌ی گوبلز کارهای مردانه باید در اختیار و انحصار مردان باقی می‌ماند. فدراسیون انجمن‌های زنان آلمان در سال ۱۹۳۳ اعلام انحلال کرد تا وادار به انضمام به حزب حاکم ناسیونال سوسیالیست نشود. اما برخی از انجمن‌ها تحت لوای حزب حاکم به فعالیت ادامه دادند. ناسیونال سوسیالیست‌ها در همان سال «سازمان زنان آلمانی» را تأسیس کردند. در سال ۱۹۳۴ خانم شولتز کلینک،^۶ به ریاست این سازمان برگزیده شد که انتخابی حساب شده بود، زیرا شولتز کلینک هیچ نظر مستقلی در مورد مسئله‌ی زنان نداشت و فقط در مقام بلندگوی حزب حاکم انجام وظیفه می‌کرد و از همه مهم‌تر با داشتن ۱۱ فرزند، آرایش موی بالازده و بلوز آبی با دگمه‌های بسته نمونه‌ی کامل زن و مادر آلمانی بود. در طول این سال‌ها بسیاری از حقوقی که با دشواری به دست آمده بود، مانند حق رأی، حق تدریس در دانشگاه‌ها و مدارس عالی از دست رفت. زنان از پرداختن به شغل قضاوت و وکالت محروم شدند. در مقابل، ناسیونال سوسیالیست‌ها ارج بسیاری به زنان به عنوان همسر و مادر می‌گذاشتند. جامعه‌ی مردانه تحت لوای پیشوا به زن فقط به لحاظ بیولوژیک نیازمند بود. نیاز جامعه به زن شخصیت می‌بخشید و در عین حال ارزش زن را به حد نقش بیولوژیک نزول می‌داد. زنان فعال سازمان زنان آلمانی نیز فعالیت‌های خود را در محدوده‌ی زنانه متمرکز کرده بودند. آنان دوره‌های خدمت مادری برای رایش، مراکز نیکوکارانه و دوره‌های پرستاری برگزار می‌کردند. در سال‌های جنگ جهانی دوم نیاز مبرم جامعه به فعالیت‌های اجتماعی زنان، سیاست ناسیونال سوسیالیست‌ها را تغییر داد. به این ترتیب که در سال ۱۹۳۷ محدودیت اجازه‌ی کار برای زنان لغو شد و دو روز پس از حمله آلمان به روسیه طی بخش‌نامه‌ی محرمانه‌ی بی به وزارت خانه‌ها ابلاغ شد زنانی که در سال‌های قبل از جنگ در نتیجه‌ی سیاست‌های دولت دست از کار کشیده بودند، مجدداً به خدمت احضار شوند.

دوران پس از جنگ جهانی دوم

ساختار خانواده در سالیان آخر جنگ به سبب شمار بسیار زیاد سربازان کشته یا اسیر شده

چنان دیگرگون بود که از سال‌های پس از جنگ به عنوان دوران مادر سالاری اجباری یاد می‌شود. پدر خانواده در ساعت صفر پس از جنگ یا در خانه حضور نداشت و یا آن‌که پس از غیبت طولانی در خانواده احساس نیکانگی می‌کرد، وضع روحی نامتعادلی داشت و غالباً بی‌کار بود. به این ترتیب عموماً زنان به وضع معیشت خانواده، تهیه مواد غذایی، سوخت و تربیت کودکان رسیدگی می‌کردند. تأمین مواد غذایی برای خانواده با توجه به شرایط بسیار سخت پس از جنگ کاری بود که تنها با دشواری، ابتکار و مهارت فراوان قابل انجام بود. زنان نه تنها در طی شب‌های بمباران دوران جنگ، بلکه پس از جنگ نیز نقش تعیین‌کننده‌ئی داشتند. نقش زنان بیش از همه در بازسازی آلمان آشکار شد. در این هنگام زنان توانایی خود را با نظم، تلاش، استعداد سازمان‌دهی، مقاومت، صلابت و قدرت روحی به نمایش گذاشتند. نمایشی که تضاد میان واقعیت وجودی و تصویر سنتی از زنان را به خوبی نمایان ساخت. در سال ۱۹۴۵ نخستین سازمان‌دهی محلی زنان پا گرفت. این سازمان جانشین سازمان‌هایی بود که در سال ۱۹۳۳ با به قدرت رسیدن هیتلر تعطیل شده بود. در سال ۱۹۴۹ در منطقه‌ی تحت نفوذ شوروی جمهوری دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی) با نظام سوسیالیستی و در منطقه‌ی تحت نفوذ متفقین غربی جمهوری فدرال آلمان (آلمان غربی) با نظام سرمایه‌داری رسماً تشکیل شد.

جنبش نوین زنان (موج دوم جنبش زنان) در آلمان غربی

در سال ۱۹۴۹ قانون اساسی با تصویب قانون برابری زن و مرد به تصویب رسید و مقرر شد تا مارس ۱۹۶۲ همه‌ی قوانینی که به نوعی مانع برابری کامل مرد و زن است تغییر یابد. در همان سال شورای زنان آلمان به عنوان پوشش مرکزی انجمن‌های زنان تشکیل شد، که در حال حاضر نیز به کار خود ادامه می‌دهد. سازمان‌های دیگر فدرال نیز پا گرفت و به عضویت سازمان‌های بین‌المللی درآمد. انجمن زنان آلمان بر تحقق خواسته‌های مشترک زیر پافشاری می‌ورزید: حقوق و فرصت‌های برابر برای زنان، مشارکت در خانواده و زندگی شغلی و جامعه، مشارکت زنان در سطوح تصمیم‌گیری در کلیه‌ی زمینه‌ها مانند سیاست و اقتصاد، آموزش عمومی و حرفه‌ئی برابر برای دختران و پسران، دست‌مزد برابر در مقابل کار یکسان، سیستم مالیاتی عادلانه، برخورداری مادران شاغل از تسهیلات ویژه و بالاخره گسترش سازمان‌های راهنمایی، مشاوره و غیره. به طور کلی هدف شورا آن بود که زنان از حق برابر خود در تمامی زمینه‌ها بهره‌گیرند و در عرصه‌های شغلی و سیاسی به صورت عنصری آگاه و مسئول فعال شوند. ۴۷ انجمن و گروه (و از جمله ۴ اتحادیه‌ی سراسری یا انجمن حرفه‌ئی) تا سال ۱۹۹۴ به

عضویت شورای زنان آلمان درآمده بودند.

نحوه‌ی تشکیل موج دوم جنبش زنان: شروع جنبش زنان در آلمان به جنبش دانشجویی سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸ باز می‌گردد. سال ۱۹۶۶ مقارن با ائتلاف بزرگ احزاب سیاسی برای مقابله با رکود اقتصادی بود و در نتیجه اپوزیسیون سیاسی کارآمدی در مجلس وجود نداشت. به همین سبب در سال ۱۹۶۷ در خارج از مجلس فعالیت اپوزیسیون و به دنبال آن جنبش‌های دانشجویی آغاز شد و بحث‌های سیاسی تندی در گرفت. جنبش دانشجویی به طرح مشکلات دانشگاه‌ها اکتفا نکرد، بلکه به بحث در مورد سیاست‌های داخلی و خارجی پرداخت و تناقض‌های موجود در نظم اقتصادی و اجتماعی را افشا کرد. دانشجویان با شور و شدت خواستار تغییر ساختارهای زورمدار و ایجاد نظام تربیتی ضد زورمدار و پذیرش باورهای لیبرال جنسیتی شدند. اما دختران دانشجو در میانه‌ی این میدان متوجه شدند که مردان هم‌رزم‌شان به رغم شعارهای ضد زورمدارانه با دختران دانشجو و هم‌چنین با همسران و خواهران خود برخوردی زورمدارانه دارند. زنان این شیوه‌ی برخورد را آینده‌ی تمام‌نمای جامعه تلقی کردند. پسران دانشجو در تظاهرات و سخنرانی‌ها شرکت می‌کردند، به بحث می‌پرداختند، اعلامیه می‌نوشتند و ... اما کار دختران دانشجو چه بود؟ آنان اعلامیه‌ها را تایپ می‌کردند، قهوه درست می‌کردند و هنگام تظاهرات از بچه‌ها نگاه‌داری می‌کردند. در گردهم‌آیی‌ها به ندرت سخن می‌گفتند و یا آن‌که سخنان آنان با لبخند ملایم استهزاآمیزی مواجه می‌شد و به هر حال نظرات آنان تأثیری به جا نمی‌گذاشت. چنین بود که دختران دانشجو شروع به مقاومت و تشکیل گروه‌های مستقل کردند. به این ترتیب «شورای عمل برای رهایی زن» در درون اتحادیه‌ی دانشجویان تشکیل شد. قطعنامه‌ی این شورا در کنفرانس بعدی اتحادیه برخورد زورمدارانه‌ی مردان عضو را محکوم و به عنوان یک گروه مستقل اعلام موجودیت کرد. بندهایی از این قطعنامه عبارت است از:

« - تقسیم‌بندی طبقاتی خانواده به مرد سرمایه‌دار و زن پرولتر به معنای رابطه‌ی کارگر و کارفرما نشان دهنده‌ی عمل کرد مرد به عنوان دشمن طبقاتی است. مخالفت رهبران اتحادیه‌ی دانشجویی با روابط زورمدارانه مزاح محض است، زیرا هر رهبر اتحادیه که ازدواج کرده باشد، در عمل استثمارگر یک خانواده و یا نهادی مشابه خانواده است. زنان با درک مفاهیمی مانند طبقه، دشمن طبقاتی، استثمارگر و غیره به مفاهیم جدیدی دست می‌یابند تا بتوانند با همبستگی گسترده‌ی جنسیتی، تجربه‌های جامعه‌ی مردسالار را در جنگ طبقاتی علیه همین جامعه به کار گیرند.

- این عمل به معنای سیاسی کردن زندگی شخصی نیست، بلکه محو خط حائلی است که

سرمایه‌داری میان زندگی شخصی و زندگی اجتماعی قابل است. به این معنا که ستم در زندگی خصوصی را نباید امری شخصی، بلکه ناشی از شرایط اقتصادی-سیاسی دانست. بنابراین باید سعی در تغییر کیفی زندگی شخصی داشت و این کار را حرکتی سیاسی شمرد. این انقلاب فرهنگی بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی است.

- نتیجه آن‌که ... خوشبختی، که در حال حاضر تنها در زندگی شخصی قابل حصول است - و حتا در این محدوده نیز دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد - در قالب حرکتی اجتماعی تحقق خواهد یافت.

هدف زنان اتحادیه‌ی سوسیالیستی دانشجویان نه تنها پذیرش این نظرات، بلکه به کار بستن آن‌ها در عرصه‌ی عمل است. تنها زنان چنان‌که باید به این مسئله علاقمندند و می‌توانند ایجاد تغییرات را تضمین نمایند، به طوری که پایه‌های نظام زورمدار ج‌امعه‌ی مردسالار حداقل در چارچوب اتحادیه متزلزل شود. برای تحقق این امر باید زنان جداگانه وارد عمل شوند. این جداسازی به معنای پذیرش این توهم نیست که رها شدن زنان به تنهایی و مستقل از مردان ممکن است، بلکه قدم اولیه‌ی برای بیان نیازهای خاص زنان است. در صورتی که با واکنش‌های غیر منطقی و مقاومت و یا احتمال طرد مواجه شویم، علیه آن مبارزه خواهیم کرد و اجازه نخواهیم داد روش‌های مبارزه را به ما تحمیل کنند».

در سپتامبر ۱۹۶۸ در بیست و سومین نشست اتحادیه، اختلاف میان زنان و مردان به تشنج شدیدی منجر شد. در این نشست همان‌گونه‌فرنگی‌های معروفی پرتاب شد، که بعدها در حکم اعلام موجودیت موج دوم جنبش زنان در آلمان تلقی گردید. بدین ترتیب تشکیل گروه‌های مستقل زنان ادامه یافت. در سال ۱۹۷۱ گروه‌های زنان خواستار الغای ممنوعیت سقط جنین شدند. آمار دقیقی از تحول کمی گروه‌های زنان وجود ندارد، زیرا به عمد و آگاهانه ساختار تشکیلاتی منسجمی نداشتند. از آغاز تشکیل موج دوم جنبش بدینی همگانی نسبت به شکل‌های سازمان‌دهی سنتی وجود داشت، زیرا این اشکال همواره متضمن تصرف قدرت به دست اقلیتی از اعضا بود. در گروه‌های زنان تمامی فعالیت‌ها بر اساس پیشنهادها ی‌یکایک اعضا برنامه‌ریزی می‌شد و همگی و یا گروه‌های کوچک‌تری آن‌ها را اجرا می‌کردند. زنان یک‌دیگر را در خانه‌ها و یا تالارهای عمومی ملاقات می‌کردند. به تدریج محل‌هایی برای این منظور اجاره شد و به این ترتیب در بسیاری از شهرهای آلمان مراکز زنان تأسیس گردید. مبارزه با منع سقط جنین باعث اتحاد غیر متشکل کلیه گروه‌های زنان شد. در ماه مارس سال ۱۹۷۲ زنان بار دیگر تحت همین عنوان به شرکت در اولین کنفرانس ملی زنان در فرانکفورت فراخوانده شدند.

مرحله‌ی تشکیل گروه‌های ارتقای آگاهی: موج دوم جنبش زنان دربرگیرنده‌ی زنانی با جهت‌گیری‌های بسیار متفاوت سیاسی یا حزبی بود. با این همه آنان تحت لوای «تغییر شرایط اجتماعی زنان به دست زنان و بدون دخالت مردان» با یک‌دیگر متحد شدند که همانند موج اول جنبش اتهام مردستیزی را به همراه آورد. اما موج دوم جنبش مفهوم گسترده‌تری از فمینیسم را به همراه داشت؛ زنان به خود و به توانایی‌های خود می‌اندیشیدند و سعی می‌کردند راهی به زنانگی حقیقی خود (نه تعریفی از زنانگی که مردان در طی قرون به زنان تحمیل کرده‌اند) بیابند. ارزش‌هایی مانند خواهری، محبت و همبستگی میان زنان شناخته شد. اینگرید شمیت هارتسباخ،^۷ یکی از نمایندگان جنبش نوین در این باره می‌نویسد: «فمینیسم تنها یک اعتقاد سیاسی نیست. شکل نوینی از زندگی است که در راه آن باید گام به گام مبارزه کرد. از همین رو نظریه‌ی آماده‌یی برای ارائه نداریم. زنان نباید هیچ‌گونه اندیشه‌یی را خواه آگاهی سیاسی و خواه به شکل مسئولیت نسبت به دیگران از کسی بپذیرند. باید خود را محور قرار دهند، نارضایی‌های خود را ابراز کنند و با زنان دیگر به کار مشترک بپردازند.» برای نیل به این هدف در مراکز زنان گروه‌های ارتقای آگاهی تشکیل شد. زنان در گروه‌های کوچک و غالباً با تأثیرپذیری از گروه‌های ارتقای آگاهی زنان آمریکایی در پی شناخت فرآیند تحول خود، شرایط فردی، نیازها و هراس‌های خود بودند، تا بتوانند این مسائل را نه به صورت فردی بلکه به شکل گروهی درک کنند و استراتژی‌هایی بر اساس همبستگی میان زنان تدوین کنند. این شکل کار گروهی که از چند هفته تا یک سال به طول می‌انجامید، به ویژه برای اعضای جدید کارایی داشت. هدف غائی در این گروه‌ها گذر از یک فرآیند چهار مرحله‌ای بود: ۱- معرفی و تشریح وضعیت، ۲- تبادل متقابل تجربیات، ۳- تحلیل و ۴- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری. در انتها در زنان حساسیتی برانگیخته می‌شد تا لزوماً مردان را معیار سنجش ندانند و علاوه بر آن قادر به کار گروهی در مورد یک موضوع مشخص باشند. به این ترتیب گروه‌هایی تشکیل شد که در آن متون سیاسی یا نوشته‌های کلاسیک جنبش زنان را مورد بحث قرار می‌دادند یا آن که در مورد مسائلی مانند جنسیت، سلطه، رابطه‌ی مادر و دختر، پیش‌گیری از سرطان و مانند این‌ها تحقیق می‌کردند. در این گروه‌ها زنان به یک‌دیگر توانایی‌هایی مانند دفاع از خود، آموزش‌های فنی (مانند تعمیر اتومبیل) و مانند این‌ها را می‌آموختند و با تشکیل گروه‌های مختلف مانند نقاشی و تئاتر - شب‌های تئاتر و موسیقی و جشن در مراکز زنان برگزار می‌کردند - البته گروه‌های ارتقای آگاهی از انتقاد مصون نماندند. بزرگ‌ترین اتهام آن بود که در گروه‌ها، بدون داشتن تخصص لازم و بدون شناخت خطرات به روان‌کاوی پرداخته می‌شود و دیگر آن‌که در این گروه‌ها نیروی لازم برای رویارویی با واقعیت به زنان داده نمی‌شود و شرکت در آن‌ها در واقع

مستمسکی برای فرار از واقعیت است. انتقاد جناح چپ آن بود که این شیوه‌ی کار، فعالیت انقلابی به شمار نمی‌رود بلکه تنها گروه درمانی است. در مقابل، گروه‌های زنان اعتقاد داشتند که آموزش و تقویت خود آگاهی، خود به معنای تغییر اجتماعی است.

مراکز زنان علاوه بر تشکیل گروه‌های ارتقای آگاهی، به فعالیت‌های عمومی و سیاسی غیرحزبی نیز اهمیت بسیاری می‌دادند و حتا برای متوجه کردن افکار عمومی به مشکلات خاص زنان گاهی به فعالیت‌های جنجالی مطبوعاتی نیز می‌پرداختند تا از این طریق زنان با جنبش آشنا شوند و تعداد زنانی که فرآیند خود آگاهی را طی می‌کنند افزایش یابد. اما در همین اوان (سال ۱۹۷۲) هم‌زمان با گسترش مراکز زنان، بحرانی میان زنان مارکسیست و سایر زنان به وجود آمد. زنان مارکسیست سایر زنان را متهم به فقدان ایدئولوژی می‌کردند و گروه‌های جداگانه‌ی تشکیل دادند.

گروه‌های کوچک زنان در دهه‌ی ۷۰ از لحاظ سمت‌گیری سیاسی بسیار متفاوت بودند. به تدریج بروز زمینه‌ی هم‌جنس‌گرایی در برخی گروه‌های زنان باعث تشنجاتی شد و بسیاری از کسانی که با موج دوم جنبش آشنا نبودند، فمینیسم را مترادف با هم‌جنس‌گرایی دانستند و به مخالفت با آن پرداختند.

از سوی دیگر در دو گردهم‌آیی در سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ اختلاف نظر میان گروه‌های موج دوم جنبش با اتحادیه‌های زنان روشن شد. اتحادیه به‌بود وضعیت زنان را در قالب نهادها و سازمان‌های اجتماعی موجود (احزاب، اتحادیه‌ها، کلیسا و غیره) ممکن می‌شمرد و گروه دیگر تنها راه ممکن را ایجاد نهادهای خاص زنان خارج از چارچوب تشکیلات موجود بر مبنای آگاهی فمینیستی - به عنوان محور و آغازگاه - می‌دانست. با این حال در این دو گردهم‌آیی به رغم اختلاف‌های بسیار تأکید شد که دو گروه به یک‌دیگر نیازمندند. نایب رئیس اتحادیه این نیاز متقابل را چنین تشریح کرد: «گروه‌های موج دوم جنبش به قاعده و زنان اتحادیه به رأس، یعنی به منابع مالی و مراکز قدرت سیاسی دسترسی دارند.»

سال ۱۹۷۵، سال جهانی زن، ترویج بیش‌تر اهداف جنبش را با خود به ارمغان آورد و تعداد هواداران جنبش افزایش یافت.

مرحله‌ی طرح‌های فمینیستی: مرزبندی زمانی میان مراحل مختلف موج دوم جنبش در آلمان کار آسانی نیست، زیرا در شهرهای مختلف مراحل متفاوتی طی می‌شد. با این حال می‌توان گفت که در نیمه‌ی دوم دهه‌ی هفتاد اهداف و محور فعالیت‌ها تغییر کرد. با شروع کار طرح‌های مختلف فمینیستی دامنه‌ی فعالیت‌های جنبش گسترش قابل توجهی یافت. نخستین طرح، ایجاد مراکز بهداشتی فمینیستی بود که به روش آمریکایی آغاز به کار کرد. زنان در این

مراکز درباره‌ی بارداری و روش‌های جلوگیری از بارداری آگاهی می‌یافتند و روش‌های فردی مراقبت و معاینه‌ی بهداشتی زنانه را می‌آموختند. طرح خانه‌های امن زنان یکی از بحث‌انگیزترین طرح‌هاست. اولین خانه‌ی امن در انگلستان به وجود آمد. در آلمان نیز اولین خانه‌ی امن در برلین تأسیس شد، که دولت آن را به مدت سه سال به عنوان طرحی آزمایشی مورد حمایت قرار داد. زنانی که از سوی شوهران‌شان مورد آزار قرار گرفته بودند، در این خانه‌های امن به همراه کودکان خود پناه می‌یافتند. این مرکز برای زنان اقامت‌گاه موقتی بود که در آن‌ها از دست خشونت شوهران‌شان در امان بودند و وقت کافی برای فکر کردن و تصمیم‌گیری در مورد آینده در اختیارشان قرار می‌گرفت. روش کار نیز با سایر مراکز کمک‌رسانی متفاوت بود. زنان در خانه‌های امن با مشارکت در کارها می‌آموختند که کارهای خود را شخصاً انجام دهند تا بتوانند آینده‌ی خود را مستقلاً به دست گیرند. البته زنانی در مقام وکیل و مشاور نیز به کمک آنان می‌شتافتند. شکل‌گیری این مراکز باعث شد که بحث درباره‌ی مسئله‌ی خشونت در خانواده در رسانه‌های گروهی و نشریات علمی آغاز شود. در حال حاضر در بسیاری از شهرهای آلمان چنین پناه‌گاه‌هایی برای زنان وجود دارد. در ژانویه سال ۱۹۷۹ نخستین پروژه‌ی کمک به قربانیان تجاوز جنسی به نام «کمک‌رسانی به زنان قربانی تجاوز» شروع به کار نمود. ۲۰ مرکز مشابه دیگر نیز تا سال ۱۹۹۴ تأسیس شد. در زمینه‌ی فرهنگی انجمن‌های تازه‌یی تشکیل شد و هم‌چنین تعدادی موسسه‌های انتشارات زنان، نشریات فمینیستی و کتاب‌فروشی‌های زنان پا گرفت که غالباً مختص استفاده‌ی زنان است و معمولاً قهوه‌خانه هم دارد. سال‌نامه‌ها و تقویم‌های زنان با گرایش‌های مختلف سیاسی هم به چاپ رسید. تشکل‌های زنان به اشکال دیگری مانند اتحادیه، گروه تئاتر و فیلم و مانند این‌ها نیز پا گرفت و زنان شاغل در زمینه‌های مختلف فرهنگی با یک‌دیگر متحد شدند. در خارج از شهرها مراکز تفریحی و مهمان‌خانه‌های ویژه‌ی زنان گشایش یافت. در زمینه‌ی علمی نیز طرح‌های مختلفی به اجرا درآمد. از جمله طرح دانشگاه تابستانی برلین که علاوه بر دانشجویان همه‌ی زنان علاقمند می‌توانستند از دوره‌هایی مانند زن و علم (۱۹۷۶)، زن به عنوان نیروی کار مزدوری یا نیروی کار رایگان (۱۹۷۸)، زنان و مادران (۱۹۷۸)، خودسالاری و نهادمندی^۸ (۱۹۷۹)، آرزوهای رادیکال ساده و روزمره (۱۹۸۰) استفاده نمایند. در سال ۱۹۷۸ انجمن پژوهش و مسائل عملی زنان در زمینه‌ی علوم اجتماعی با هدف ترغیب زنان به تحقیق، آموزش و انجام دادن کار عملی در سطح ملی و بین‌المللی از راه بحث علمی، هماهنگی طرح‌ها، تبادل اطلاعات و انتشار متون علمی به وجود آمد تا به این طریق پدیده‌ی «پژوهش زنان» در اذهان عمومی پذیرفته شود و باور اجتماعی نادرستی که زن را از لحاظ

فکری و گرایشی در مقابل علم قرار می‌دهد با بهره‌گیری هماهنگ و توأمان از نظریه و عمل به دست فراموشی سپرده شود. کنگره‌ها و کارگاه‌های آموزشی و نشریات تخصصی مختلفی نیز درباره‌ی مسائل مختلف زنان پا گرفت. فمینیست‌ها در زمینه‌ی تاریخ و ادبیات نیز شروع به جست‌وجو و بررسی چهره‌های شاخص زنان و بازنویسی روی‌دادهای تاریخی کردند. نام و مشخصات طرح‌های در حال فعالیت همه‌ساله در تقویم‌های زنان درج می‌شود.

در جمع‌بندی می‌توان پروژه‌ها را به سه گروه اصلی تقسیم نمود: ۱- پروژه‌هایی که سعی در روشن‌گری، افزایش اعتماد به نفس، ترویج فرهنگ فمینیستی و سیاسی کردن زنان دارند، مانند مراکز زنان، بنگاه‌های انتشاراتی، کتاب‌فروشی‌های زنان و اتحادیه‌های زنان، ۲- مراکزی که برای مبارزه با خشونت علیه زنان تأسیس شده‌اند، مانند پناهگاه زنان کتک خورده، مراکز کمک‌رسانی به زنان یا دختران قربانی تجاوز و ۳- مکان‌های تفریحی برای استفاده جمعی زنان در اوقات فراغت، مانند قهوه‌خانه و استراحت‌گاه‌های ییلاقی.

تأثیر مرحله‌ی طرح‌های فمینیستی بر موج دوم جنبش زنان را می‌توان به اشکال گوناگون ارزیابی کرد. از یک‌سو دیدگاه‌های جنبش در مقایسه با گذشته در سطح وسیعی به جامعه منتقل شد. اما از سوی دیگر باعث تنها ماندن اعضای هر طرح و در نتیجه پراکندگی و غیرسیاسی شدن جنبش و قطع ارتباط آن با مراکز زنان شد.

مرحله‌ی نهادی شدن افزایش‌دهنده: در جریان اجرای طرح‌های زنان گرایش جدیدی پدیدار شد، که با اهداف قبلی جنبش مبنی بر اجتناب از تمامی اشکال ثابت سازمان‌دهی مغایر بود و بدین‌سان تعداد زنانی که خواستار ایجاد نهادهای مختلف به منظور تحقق خواسته‌های خود بودند افزایش یافت. از جمله زنان به طور روزافزون خواستار ایجاد کرسی پژوهش‌های زنان در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی و تأسیس مراکز تحقیقاتی و اطلاع‌رسانی زنان شدند و تا حدود زیادی نیز به خواسته‌های خود دست یافتند. در دهه‌ی هشتاد شکل‌های نهادی کردن برابری زن و مرد در زمینه‌ی فعالیت‌های سیاسی نیز گسترش بیش‌تری یافت. کنفرانس‌های بین‌المللی زن نیز در این باره اهمیت بسیاری داشت، زنان آلمان به جد خواهان تحقق مصوبه‌های متعدد کنفرانس‌های جهانی و به ویژه کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان شدند. در سال ۱۹۷۹ کمیسیون حقوق زنان در پارلمان اروپا تشکیل شد که وظیفه‌ی آن بررسی، مقایسه و تحلیل حقوق زنان در کشورهای جامعه‌ی اقتصادی اروپا است. از سال ۱۹۹۱ در آلمان وزارت‌خانه‌ی مستقلی به نام وزارت زنان و جوانان تشکیل شده است. در سالیان اخیر تعداد زنانی که در آلمان عهده‌دار مشاغل کلیدی‌اند رو به افزایش است، اما هنوز تحول بنیادی انجام نگرفته است. زنان هنوز هم در کلیه‌ی احزاب در اقلیت قرار دارند. اما

نهادی کردن «برابری زنان» در سطح جمهوری‌های فدرال رشد چشم‌گیری داشته است. از اواسط دهه‌ی هشتاد در همه‌ی جمهوری‌ها مراکزی دولتی برای «برابری زنان» تشکیل شده است. در مراکز دیگر، مانند اتحادیه‌ها، دانشگاه‌ها و غیره نیز مراکزی برای نظارت بر برابری تشکیل و مسئولی برای رسیدگی به امور زنان تعیین شده است. بسیاری از زنان فعال در جنبش زنان این گونه اشکال جدید نهادی شدن را به سختی مورد انتقاد قرار داده‌اند، زیرا برآن‌اند که چنین عمل‌کردی باعث به فراموشی سپردن تحولات بنیانی و بازیچه‌شدن در دست طرفداران غیر جدی‌ر‌هایی زن می‌شود و معتقدند که با آن که وجود چنین نهادهایی شرایط لازم را برای اتخاذ سیاست‌های درست در مورد مسئله‌ی زنان فراهم می‌کند، اما به تنهایی باعث بهبود وضعیت زنان نمی‌شود.

زنان در آلمان شرقی

پس از پایان جنگ جهانی دوم در شرق آلمان کشور جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی با نظام اقتصاد سوسیالیستی به وجود آمد. از همان ابتدا برابری کامل زن و مرد به عنوان یکی از اهداف جامعه‌ی سوسیالیستی اعلام شد. در سال ۱۹۴۶ حزب واحد سوسیالیستی که از اتحاد حزب سوسیال دموکرات و حزب کمونیست به وجود آمده بود، از اهداف و اصولی دفاع می‌کرد که متضمن برابری همه‌ی شهروندان بدون توجه به نژاد و جنسیت و برابری زن در زندگی اجتماعی و شغلی بود. در سال ۱۹۴۵ نخستین کمیسیون زنان تشکیل شد، که وظایف مختلفی را از مقابله با خرابی‌های جنگ گرفته تا رسیدگی به وضع پناهندگان بر عهده داشت و از نظر سیاسی نیز فعال بود. این نوع کمیسیون‌ها با تأسیس اتحادیه‌ی دموکراتیک زنان آلمان در سال ۱۹۴۷ منحل شد. در سال ۱۹۴۹ در اولین قانون اساسی آلمان شرقی با تأکید بر برابری زن و مرد، تمامی قوانین مدنی مغایر با اصل برابری ملغی اعلام شد. از اوایل دهه‌ی پنجاه در واحدهای کار، کمیسیون‌های زنان تشکیل شد. در زمینه‌ی سیاسی در همه‌ی سطوح حزب، واحدها و کمیسیون برای زنان و وزارت‌خانه‌یی نیز برای مسائل زنان وجود داشت.

بر اساس تحلیل‌های مارکسیستی، عدم اشتغال زنان مهم‌ترین عامل سرکوب قلمداد می‌شد و به این ترتیب جذب زنان به فرآیند تولید توجیه می‌گردید. در واقع نیز برای بازسازی اقتصاد نیاز مبرمی به نیروی کار ارزان زنان بود. حضور چشم‌گیر زنان در مشاغل مختلف به یمن تبلیغات گسترده‌ی دولتی از مشخصات دهه‌ی پنجاه است. به کار نیمه‌وقت زنان خانه‌دار در مشاغل مختلف توجه خاصی مبذول می‌شد و بریگادهای کار زنان خانه‌دار تشکیل یافت.

هرچند می‌توان اتحادیه‌ی دموکراتیک زنان آلمان را با یک میلیون و چهارصد هزار عضو زن، سازمان توده‌های زنان آلمان شرقی به حساب آورد، اما نباید از نظر دور داشت که این سازمان نه اختصاصاً در جهت منافع زنان فعالیت می‌کرد و نه سازمانی خودجوش به شکل غربی آن بود. در واقع وظیفه‌ی دوگانه‌ی اتحادیه از یک سو تبیین خواسته‌های اعضا و از سوی دیگر اشاعه‌ی تصمیم‌های حزب و جهان‌بینی مارکسیست-لنینستی در میان اعضا بود. طبیعتاً اتحادیه تنها امکان انجام فعالیت‌هایی را داشت که منجر به مقابله با حزب نمی‌شد. سیاست خشک و جزمی حزب کمونیست به طور رسمی از حرکت‌های خودجوش دفاع می‌کرد، اما در واقع هرگز تحمل عقاید مخالف را نداشت.

در عمل، موج دوم جنبش زنان در جمهوری دموکراتیک آلمان پدید نیامد. آیا دلیل آن سرکوب همه‌ی نشانه‌های مخالفت بود، یا آن‌که زنان آلمان شرقی نیز همراه با رهبری سیاسی باور داشتند که برابری زنان به دست آمده و مسئله‌ی زنان حل شده است؟ در آلمان شرقی تعداد زنان در مشاغل که خاص زنان قلمداد می‌شود بسیار زیاد و تعداد زنان در مشاغل مردانه نیز به نسبت آلمان غربی بیش‌تر بود. اما زنان آلمان شرقی در مقایسه با هم‌تایانِ مردِ خود در پایین‌ترین سطوح شغلی به کار گمارده می‌شدند. هرچند تعداد زنان به سبب سطح بالای آموزش زنان، در برخی مشاغل میانی و از جمله در بانک‌داری بسیار زیاد بود. اما به هر حال در آلمان شرقی نیز تعداد بسیار کمی از زنان به مشاغل مدیریت عالی دست می‌یافتند. این مسئله در زمینه‌ی سیاست کاملاً چشم‌گیر است. در طول سه دهه در آلمان شرقی تنها دو زن به مشاغل هم‌سطح وزارت و ۴ زن به مقام وزارت رسیدند. تا هنگام اتحاد دو آلمان در دفتر سیاسی حزب زنی وجود نداشت و تنها زن وزیر در هنگام اتحاد عبارت بود از مارگارت هونکر همسر اربش هونکر دبیر کل کمیته مرکزی حزب و رئیس شورای وزیران. هرچند روند از بین بردن نابرابری جنسیتی از لحاظ موقعیت‌های شغلی، آموزشی، درآمد و مشارکت سیاسی در آلمان شرقی در مقایسه با آلمان غربی سرعت بیش‌تری داشت، جای این پرسش باقی است که چرا با وجود تمام تمهیدات سیاسی و اجتماعی در جهت فراهم آوردن شرایط مناسب برای تلفیق اشتغال و خانواده، مشارکت برابر زنان در همه‌ی سطوح شغلی در جامعه حاصل نشد؟ رهایی زن از بالا قادر به ایجاد تغییرات در پاره‌یی سنت‌ها و شرایط پیچیده نبود. از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: تقسیم ناعادلانه‌ی کارخانگی در شرایطی که زن و مرد به طور برابر تحت فشار ساعات کار زیاد و مشکلات تهیه‌ی مواد غذایی قرار داشتند؛ ساختارهای پدرسالارانه‌ی مشاغل با تصدی اکثریت قریب به اتفاق مناصب تصمیم‌گیری توسط مردان؛ پرورش اجتماعی مبتنی بر جنسیت که با وجود مغایرت با سیاست رسمی برابری جنسیتی در همه‌جا اعمال می‌شد

در عین حال پیشرفت شغلی مستلزم فعالیت شدید سیاسی بود که این خود برای زنان جز دو یا سه برابر شدن فشار کار معنایی نداشت. وانگهی آن چه در آلمان شرقی سیاست زنان نامیده می شد، در واقع سیاست خانواده بود.

اتحادیه‌ی دموکراتیک زنان آلمانی محلی نبود که زنان بتوانند در آن مشکلات خود را بازگو و از منافع خود دفاع کنند. بسیاری از زنان با وجود آن که می دانستند مشکلات سیاسی و اقتصادی بسیاری وجود دارد، قادر به درک ریشه‌ی مشکلات نبودند و بانگ‌های اعتراضی که در جهت تحلیل و تغییر نظام تقسیم کار میان زن و مرد برمی خاست، به عنوان چرندیات فمینیستی مورد استهزا قرار می گرفت.

آغاز موج دوم جنبش در آلمان شرقی: در دهه‌ی هشتاد شمار معترضان، به ویژه در میان زنان جوان، و نارضایتی از اعمال سیاست خانواده به جای سیاست زنان افزایش می یافت و گروه‌های غیررسمی زنان تحت لوای تشکیلات کلیسایی و جنبش‌های صلح طلبی و چپ نو تشکیل شد. گروه زنان صلح طلب به منطق مسابقه‌ی تسلیحاتی و الزام زنان به خدمت سربازی در شرایط جنگی اعتراض کرد و به یمن دست آوردها و تجربیات به دست آمده به فعالیت‌های وسیع تری پرداخت. در گروه‌ها مسائلی مانند سوسیالیسم در خانواده، نقش‌های جنسیتی در کتاب‌های درسی، مقام زن از نظر کلیسا، مقام زن در جامعه‌ی آلمان شرقی، مسائل تربیتی کودکان در مدارس، خشونت علیه زنان و غیره بررسی می شد. با خروج گسترده‌ی مردم از کشور، بحران سیاسی در آلمان شرقی اوج گرفت و اپوزیسیون متشکل شد. در گوشه و کنار کشور گروه‌های سیاسی زنان وجود داشت. به تدریج محافل بحث و گروه‌های ارتقای آگاهی و کمک متقابل زنان تشکیل شد. بسیاری از این گروه‌ها به رغم مخالفت با دستگاه حکومتی هوادار مدل اقتصادی و اجتماعی حاکم بودند و معتقد بودند که مشکل زنان در آلمان شرقی هنوز حل نشده است و محور شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری شرط لازم اما ناکافی برای از بین رفتن سرکوب پدرسالارانه‌ی زنان است. تشکل‌های غیر رسمی زنان که از اوایل دهه‌ی هشتاد به صورت گروه‌های کوچک آغاز شده بود، هنگام وحدت دو آلمان به تأسیس اتحادیه‌ی مستقل زنان انجامید که کار خود را با شعار «بدون زنان حکومتی تشکیل نخواهد شد» آغاز کرد. به روایتی تاریخ تأسیس اتحادیه را می توان شروع فمینیسم در آلمان شرقی دانست. اتحادیه در فرآیند اصلاحات سیاسی نقش فعالی داشت و در مذاکرات اپوزیسیون با نمایندگان دولت حاکم یکی از اعضای صاحب حق رأی بود. پس از آن که دو آلمان با یک دیگر متحد شدند، این گروه نیز در انتخابات ماه مارس ۱۹۹۰ شرکت کرد، اما تنها ۳/۰ درصد آرا را به خود اختصاص داد. پس از آن نیز به عنوان حزبی مستقل اعلام موجودیت نکرد.

جنبش زنان پس از اتحاد دو آلمان

نتایج انتخابات ۱۹۹۰ زنان فعال را دلسرد کرد و در عین حال زنان دریافتند که در برآورد پایگاه مردمی خود اشتباه کرده‌اند. نتیجه‌ی انتخابات نشان داد که توده‌ی زنان آلمان شرقی با اندیشه‌های رهایی زنان و تفکر فمینیستی تجانسی ندارند. باز شدن ناگهانی مرزها در ماه نوامبر ۱۹۸۹ ضربه‌ی سختی به بسیاری از زنان زد. آنان تصور نمی‌کردند که سطح رفاه و مصرف تا این حد متفاوت باشد. زنان برای نخستین بار متوجه شدند که چگونه پس از اتمام کار روزانه، به علت کمبودهای اقتصادی ناچار از تلاش سخت برای یافتن مواد غذایی و سایر نیازهای روزمره‌اند.

زنان فعال سیاسی جنبش زنان در آلمان شرقی در مورد اتحاد دو آلمان نظریات متناقضی داشتند. برخی بر آن بودند که اتحاد دو آلمان به معنای سیر قهقرائی در مسئله‌ی زنان است و یا به زبان ساده‌تر به معنای بازگرداندن زنان به آشپزخانه و شروع مجدد مبارزه در راه حق اشتغال، استفاده از مهدکودک و دادن ناهار به کودکان در مدرسه است. این در حکم صرف‌نظر کردن از کلیه‌ی دست‌آوردهایی است که با دشواری به دست آمده است. این دسته معتقد بودند که به رغم همه‌ی مشکلات حاد موجود، باید به مسئله‌ی زنان نیز پرداخت. اما بسیاری از زنان دیگر به سبب حساسیت مشکلات دیگر برای مسئله‌ی زنان اولویتی قایل نبودند.

وضعیت زنان در آلمان شرقی با وحدت دو آلمان دچار تغییرات شدیدی شد: با وجود ادامه‌ی موقت کمک‌های دولتی، بسیاری از کودکان و مهدکودک‌ها تعطیل شد. در پی تغییر بنیان‌های سیاسی و اقتصادی و افزایش روزافزون بی‌کاری در سطح جامعه، زنان در ابعاد وسیعی با مشکل بی‌کاری روبه‌رو شدند. تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد که پدیده‌ی بی‌کاری در زنان آلمان شرقی عوارض روانی شدیدی به بار آورده است، زیرا زنان از لحاظ روانی به پدیده‌ی اشتغال وابسته بودند. بسیاری از محققان در شرق و غرب آلمان بر این باورند که زنان آلمان شرقی سابق در کوتاه مدت و متأسفانه در بلندمدت نیز بازندگان اصلی وحدت دو آلمان به شمار می‌روند.

پس از وحدت دو آلمان زنان عضو جنبش در آلمان غربی زنان آلمان شرقی را مورد حمایت قرار دادند. اما پس از طی مرحله‌ی همبستگی خواهرانه‌ی اروپایی مشکلات و اختلافاتی بروز کرد. سطح اشتغال زنان آلمان شرقی بالاتر بود اما از لحاظ خود آگاهی با زنان آلمان غربی فاصله‌ی سی‌ساله داشتند. زنان آلمان شرقی نیز انتقاداتی به خواهران خود در

آلمان غربی وارد می‌دانستند. از جمله معتقد بودند که برخی از آنان متکبر و فضل‌فروش‌اند و رفتارشان بی‌شبهت به استعمارگران نیست. برخی نیز از قطب‌بندی زنان فمینیست غربی در مقابل مادران شرقی و مبارزه‌ی رهایی‌طلبانه‌ی اولی و ممانعت دومی از پیشرفت جنبش فمینیستی سخن می‌گویند.

به هرحال موج دوم جنبش در آلمان شرقی از مسیرهای کوتاه‌تری پیش می‌رود. به این معنا که مراحل مختلف جنبش شامل گروه‌های ارتقای آگاهی و طرح‌های فمینیستی که در غرب به تائی پیش می‌رفت در آلمان شرقی به طور هم‌زمان با مرحله‌ی سوم، یعنی مرحله‌ی نهادی شدن پیش می‌رود. ●

منابع:

- نجم عراقی، منیژه، «فرهنگ اصطلاحات و نام‌ها» در زن و سینما، تهران: انتشارات روشنگران، ۱۳۷۶.
- تونس، ورنر. زن در جستجوی رهایی، ترجمه‌ی شهلا لاهیجی، فریده عصارپور، تهران: انتشارات روشنگران، ۱۳۶۷.
- میشل، آندره. جنبش اجتماعی زنان، ترجمه‌ی دکتر هما زنجانی‌زاده، مشهد: نشر نیکا، ۱۳۷۲.
- Nare-Herz, Rosemarie. 1994. *Die Geschichte der Frauenbewegung in Deutschland*. Opladen: Leske+Budrich.
- Duby, Georges and Michelle Perrot. 1995. *Geschichte der Frauen*. Frankfurt / New York: Campus.
- Tong, Rosemarie. 1989. *Feminist Thought*, London, Routledge.

پانویست‌ها:

- ۱- Louise Otto-Petters
- ۲- دامنه‌ی انقلاب‌های خونینی که در پاریس با شعار مرگ بر امپراتور لویی فیلیپ آغاز شده بود، به دیگر کشورهای اروپایی و از جمله آلمان نیز کشیده شد. خواست آغازین انقلابیون، رهایی سیاسی از قید استبداد خاندان‌های بزرگ اروپایی بود، اما به زودی خواسته‌های سوسیالیستی و جمهوری خواهانه نیز بدان افزوده شد. انقلاب‌های ۱۸۴۸ را آغاز شکل‌گیری انترناسیونال‌های کارگری و تشکل مستقل طبقه‌ی کارگر دانسته‌اند.
- ۳- Clara Zetkin (۱۸۵۷-۱۹۳۳) چهره‌ی سرشناس جنبش کارگری آلمان و جنبش بین‌المللی طبقه‌ی کارگر، از بنیان‌گذاران حزب کمونیست آلمان و نویسنده‌ی کتاب نظریه‌های لین درباره‌ی مسئله‌ی زنان.
- ۴- پروان فردیناند لاسال Ferdinand Lassale (۱۸۲۶-۱۸۶۴)، از رهبران طبقه‌ی کارگر آلمان که حول برنامه‌ی گوتا، نوشته‌ی لاسال گرد آمدند و در کنفرانس تأسیس حزب سوسیال دموکرات آلمان جناحی نیرومند پدید آوردند. نقد مارکس از برنامه‌ی گوتا معروف است.
- ۵- August Bebel (۱۸۴۰-۱۹۱۳) از بنیان‌گذاران حزب کارگری سوسیال دموکرات در سال ۱۸۶۷ و از پرنفوذترین رهبران حزب و بین‌الملل اول، کتاب زن و سوسیالیسم او از نخستین منابعی است که به رابطه‌ی میان مسئله‌ی زنان و سوسیالیسم می‌پردازد.
- ۶- Ingrid Schmidt Harzbach
- ۷- Scholz-Klink
- ۸- Autonomie & Institution

سهم الارث زن از زمین زراعی

شیرین عبادی

مهم ترین مایملک هر کشاورزی زمین مزروعی او است. آنچه باعث می شود به فردی صفت «کشاورز» اعطا شود زمین است. میزان اعتبار هر کشاورزی را با زمین مزروعی او می سنجند. در دهات کسی که زمین بیش تری دارد از اعتبار بیش تری نیز برخوردار است و به همین دلیل مهم ترین هدف اقتصادی در روستا تحصیل زمین مزروعی است و در این رابطه چه بسا افراد خانواده سال ها سخت کوشی و تنگ دستی را تحمل کنند تا بتوانند به قطعه زمین بزرگ تری دست یابند و آینده ی بهتری را برای خود پی ریزی نمایند.

نکته ی حائز توجه آن است که زن روستائی و همسر کشاورز، حتی به زمین مزروعی شوهر خود نداشته و نمی تواند از آن ارث ببرد. برای توضیح بیش تر این مطلب باید نگاهی گذرا به سهم الارث زوجین داشته باشیم.

ارث زن و شوهر از یکدیگر:

هر یک از زوجین که فوت کند دیگری از او ارث می برد، به شرط آن که نکاح بین زوجین دائم باشد. ماده ۹۴۰ قانون مدنی در این خصوص مقرر می دارد: «زوجین که زوجیت آن ها دایمی بوده و ممنوع از ارث نباشند از یکدیگر ارث می برند». میزان سهم الارث زن و شوهر متفاوت است و در این مقاله به سهم الارث زن می پردازیم.

الف - در صورتی که شوهر فوت کند و اولاد یا اولاد اولاد (از هر درجه) داشته باشد یک هشتم ترکه به زن می رسد خواه اولاد شوهر از زن مزبور باشد یا از زن دیگری و چنانچه مرد اولاد یا اولاد اولاد (از هر درجه) نداشته باشد زن یک چهارم ترکه را ارث می برد. در صورتی که مردی فوت کند و اقربای نسبی نداشته باشد که از وی ارث ببرند یعنی در واقع وارث او منحصر به زنش باشد همسر وی فقط یک چهارم ترکه را می برد و بقیه ی ماترک در حکم اموال بلاوارث بوده و متعلق به دولت است.

در صورت تعدد زوجات یک چهارم یا یک هشتم ترکه که به زوجه تعلق دارد بین همه ی

آنان بالسویه تقسیم خواهد شد. همان طوری که گفته شد زوج از کلیه اموال زوجه ارث می برد ولی زوجه طبق ماده ۹۴۶ قانون مدنی فقط از اموال ذیل ارث می برد:

۱- اموال منقوله از هر قبیل که باشد.

۲- ابنیه و اشجار

در توضیح مطلب فوق و چگونگی ارث بردن زوجه از اموال زوج، ماده ۹۴۷ قانون مدنی مقرر می دارد: «زوجه از قیمت ابنیه و اشجار ارث می برد و نه از عین آن ها و طریقه ی تقویم آن است که ابنیه و اشجار با فرض استحقاق بقا در زمین بدون اجرت تقویم می گردد «مثلاً» اگر مردی فوت کند و یک پسر و یک همسر از او باقی بماند و ماترک وی یک منزل مسکونی باشد، همسر او یک هشتم از بهای ساختمان را به ارث خواهد برد و نحوه ی تقویم آن است که زمین را با ساختمان موجود در آن قیمت گذاری می کنند فرضاً به ۲۰ میلیون تومان و مجدداً همان زمین را بدون ساختمان ارزیابی می کنند فرضاً به ۱۵ میلیون تومان و با این ترتیب مشخص می شود که بهای ساختمان ۵ میلیون تومان است. زوجه یک هشتم از ۵ میلیون تومان را به ارث می برد و پسر باید آن مبلغ را پرداخته تا بتواند تمام منزل متوفی را تصاحب کند. فقط در یک حالت زوجه می تواند از عین ابنیه و اشجار ارث ببرد و آن در مورد ماده ۹۴۸ قانون مدنی است که مقرر می دارد: «هرگاه در مورد ماده ی قبل ورثه از اداء قیمت ابنیه و اشجار امتناع کند زن می تواند حق خود را از عین آن ها استیفاء کند.»

محرومیت زنان روستائی:

با ارزش ترین و مهم ترین مایملک هر کشاورز و هر روستائی، زمین مزروعی او است و در حقیقت نقدینگی در روستا اغلب صرف خرید زمین کشاورزی می شود نه اثاث البیت. معمولاً در منزل هر روستائی اثاثیه منزل (به نسبت منازل شهری) در حداقل امکان وجود دارد و ثروت مردان و شوهران در زمین های مزروعی متمرکز است. حال با توجه به مراتب فوق چون در زمین مزروعی و کشاورزی، کشت و زرع به عمل می آید و در آن از ابنیه و اشجار معمولاً اثری نیست، با این ترتیب زنان روستائی و همسران کشاورزان عملاً از قسمت مهمی از ارثیه محروم می شوند و این محرومیت نه بر مبنای عقل است و نه منطبق با شرع مقدس اسلام.

محرومیت زن روستائی از سهم الارث شوهر با عقل منافات دارد زیرا اگر مردی با داشتن چندین هکتار زمین فوت کند زن او دیناری از عین یا بهای زمین ارث نمی برد ولو این که متوفی مال دیگری نداشته باشد و ماترک وی منحصر به همان زمین باشد. حال اگر متوفی یک روز قبل از فوتش زمین را فروخته باشد همسر او حسب مورد یک چهارم یا یک هشتم از بهای زمین را به ارث خواهد برد.

چنین ترجیحی بلامرجه و غیر قابل توجیه و غیر عقلایی است.

ادله شرعی بر بطلان محرومیت :

فقه امامیه از چهار منبع سرچشمه گرفته و تغذیه می شود که به ترتیب اولویت عبارتند از قرآن، سنت، اجماع و عقل.

قرآن که کتاب آسمانی و منشأ کلیه قواعد فقهی و شرعی است در خصوص سهم الارث زوجین در آیه ۱۲ از سوره نساء می فرماید: «... ولکم نصف ماترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیته یوصین بها او دین و لهن الربع مما ترکن ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکن من بعد وصیته توصون بها او دین ...» «اگر زنان فرزندی نداشتند، پس از انجام وصیتی که کرده اند و پس از پرداخت دین آن ها، نصف میراث آنان مال شما است و اگر فرزندی داشتند یک چهارم آن و اگر شما را فرزندی نبود پس از انجام دادن وصیتی که کرده اید و پس از پرداخت وام هایتان یک چهارم میراثتان از آن زنان است و اگر دارای فرزندی بودید یک هشتم آن ...»

توجه به عبارات دقیق آیه ی فوق مشخص می سازد که زن از تمامی ثروتی که از شوهرش باقی مانده است، ارث می برد و وراثت او از ماترک مقید به هیچ شرط و قیدی نیست، همان طوری که وراثت شوهر از زن هم قید و شرطی ندارد.

قانون مدنی ایران در مورد سهم الارث زوج از نص صریح قرآن کریم تبعیت کرده است ولی در مورد سهم الارث زوجه اعلام داشته که زن از زمین ارث نمی برد.

برای ریشه یابی چنین امری باید به کتب فقهی مراجعه شود. فقهای اهل تسنن با استناد به قرآن مجید زوجه را در جمیع ماترک سهم می دانند و استثنایی از هیچ جهت قایل نیستند. علمای شیعه در خصوص سهم الارث زوجه به ۵ گروه تقسیم می شوند:

گروه اول - دسته ای از فقها معتقدند که زوجه از تمام ترکه ارث می برد و از این حیث تفاوتی بین او و سایر وراث نیست. ابن جنید از معروف ترین فقهای است که بر این اعتقاد است، قاضی نعمان مصری صاحب دعائم الاسلام و مهدی بن مصطفی الحسینی الشفرشی متخلص به لاهوتی و ملقب به بدایع نگار و حاج میرزا یوسف شعار و حاج آقا رحیم ارباب بر این قول هستند.^۱

دلایل این عده از فقها، نص صریح قرآن کریم است و معتقدند که روایت معتبری که دال بر محرومیت زوجه از زمین باشد در دست نیست و ادعای اجماعی که در این خصوص شده است صحیح نمی باشد و مضافاً به این که چند روایت از حضرت امام جعفر صادق (ع) وجود دارد که منطبق با قرآن کریم است و حکایت از این می نماید که زن از همه ی اموال شوهرش ارث

می‌برد. یکی از آن روایات عبارتست از: «... سألته عن الرجل هل يرث من دار امراته او ارضها من التربة شيئاً؟ او يكون في ذلك به منزله المراه فلا يرث من ذلك شيئاً؟ فقال يرثها ويرثه من كل شئ ترك و تركت» (از امام جعفر صادق (ع) پرسیده شده است که آیا مرد از خانه و زمین همسرش ارث می‌برد یا در این خصوص مرد هم مانند زن است و از آن‌ها چیزی به ارث نمی‌برد؟ امام صادق (ع) در پاسخ فرمودند هر یک از زن و شوهر از هر چه که باقی بماند ارث می‌برند).^۲

گروه دوم - عده‌ای از فقها معتقدند که زن از عین زمین ارث نمی‌برد ولی از بهای آن ارث خواهد برد یعنی علاوه بر آن که قیمت ابنیه به او داده می‌شود قیمت زمین را هم به او می‌دهند. از معروف‌ترین فقهای که بر این قول هستند سید مرتضی را نام برده‌اند. مطابق این نظریه زن از بهای زمین کشاورزی که جزء ماترک شوهر باشد می‌تواند ارث ببرد نه از خود آن.^۳

گروه سوم - عده‌ای دیگر از فقها من جمله شیخ طوسی و قاضی ابن البراج و ابن حمزه و ابوالصلاح حلبی و محقق و شهید اول و ... بر این عقیده هستند که زن از عین درخت ارث می‌برد یعنی از زمین چیزی به زن به ارث نمی‌رسد ولی از عین درخت خواهد رسید.

گروه چهارم - برخی از فقها از جمله شیخ مفید و ابن ادریس و آیت‌الله بروجردی معتقدند که زن از زمینی که در آن ساختمان مسکونی شده مطلقاً (نه از عین نه از بها) ارث نمی‌برد ولی از بهای ساختمان ارث می‌برد و در مورد زمین مزروعی و کشاورزی و اشجار هیچ‌گونه محدودیتی وجود ندارد و زن مانند سایر وراث ارث می‌برد.

گروه پنجم - برخی دیگر از فقها از جمله آیت‌الله خرمی و میرزای قمی و مرحوم نراقی و ... بر این عقیده هستند که زوجه از زمین به هر صورت اعم از مزروعی و غیرمزروعی - مسکونی و غیرمسکونی مطلقاً ارث نمی‌برد، نه از عین زمین و نه از بهای آن اما از بهای ساختمان و اشجار ارث خواهد برد.^۴

در بین افرادی که عقیده دارند زن از بعضی ماترک محروم است دو نظر جلب توجه می‌کند: عقیده‌ی مشهور بین فقهای متأخر آن است که حرمان اختصاص دارد به زن غیر ذات ولد یعنی زنی که از شوهر متوفای خود فرزندی نداشته باشد. برخی دیگر چون شیخ مفید، شیخ مرتضی، شیخ طوسی معتقدند که این حرمان عمومیت دارد و هر زنی را فرا می‌گیرد. خواه از متوفی فرزندی داشته باشد یا نداشته باشد.^۵

مستند قول فقهای که معتقدند زن از زمین ارث نمی‌برد یکی اجماع است و دیگر روایاتی که در این خصوص نقل شده است و برخی از آن متسبب به امام محمد باقر (ع) و برخی دیگر متسبب به امام جعفر صادق (ع) است. از جمله‌ی آن‌ها روایتی است که زراره و محمد بن مسلم

از امام جعفر صادق (ع) بدین نحو بیان کرده‌اند: «لأثر النساء من عقار الدور شيئاً ولكن يقوم البناء والطوب و تعطى ثمنها اوربها قال و انما ذلك لئلا يتزوجن فيفسدن على اهل الموارث موارثهم».

(امام فرمودند زن‌ها از زمین خانه ارث نمی‌برند بلکه ساختمان و آجرها و مصالح قیمت می‌شود و یک هشتم یا یک چهارم بهای آن به زن داده می‌شود و علت آن است که مبادا زن ازدواج کند و میراث صاحبان ارث را بر آن‌ها تباه کند).
در مفهوم فوق چند روایت دیگر نیز نقل شده است.

ارزیابی ادله:

اولاً: ادعای اجماعی که شده صحیح نیست زیرا همان طوری که قبلاً گذشت در خصوص محرومیت زن از زمین خواه مسکونی خواه مزروعی، همه‌ی فقها اتفاق نظر ندارند. ثانیاً: در قبال روایاتی که حکایت از محرومیت زن از زمین می‌کند، روایاتی هم وجود دارد که دلالت بر عدم محرومیت زن دارد که یکی از آن‌ها هنگام شرح نظریه ابن جنید گفته شد. مهم‌تر از همه آن که روایاتی که حکایت از عدم محرومیت زن از زمین می‌کند با نص صریح قرآن کریم انطباق دارد و بدیهی است هنگامی که با دو روایت مختلف مواجه هستیم، روایتی معتبر است که با نص قرآن انطباق داشته باشد.

بنابراین مشاهده می‌شود که ماده ۹۴۷ قانون مدنی نه تنها با مقتضای عقل انطباق ندارد بلکه مخالف نص صریح قرآن کریم هم هست.

با این ترتیب بدون هیچ‌گونه مجوز عقلی و شرعی، تبعیضی بر زنان خصوصاً زنان روستائی و کشاورز رفته و این قشر از جامعه که محتاج حمایت قانونی بیش‌تری است، از حقوق حقه‌ی خود محروم گردیده‌اند. امید است این نقیصه‌ی قانونی مورد توجه قرار گیرد و با اصلاح قانون مدنی قدمی در احقاق حقوق از دست رفته‌ی زنان برداشته شود. ●

پانویست‌ها:

- ۱- بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران، تألیف دکتر حسین مهرپور، صفحه‌ی ۱۳۲.
- ۲- وسایل الشیعه، تألیف شیخ حر عاملی، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۵۲۲.
- ۳- بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران، تألیف دکتر حسین مهرپور، صفحات ۱۳۴ الی ۱۳۷.
- ۴- بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران، تألیف دکتر حسین مهرپور، صفحات ۱۳۴ الی ۱۳۷.
- ۵- ارث، محقق حلی و شهید ثانی، ترجمه ابوالحسن محمدی، صفحات ۱۴۴ و ۱۴۵.



تاریخ شفاهی زنان

(خاطرات سیمین بهبهانی)

به کوشش: مهدخت صنعتی زاده^۱

تاریخ شفاهی در واقع ادامه‌ی سنت دیرینه‌ی جوامع بشری است که داستان زندگی خود را سینه به سینه به نسل‌های جدید انتقال می‌دادند. برای اولین بار «الن نویتر»^۲، استاد تاریخ دانشگاه کلمبیا، در سال ۱۹۴۸ میلادی اولین مصاحبه‌ی تاریخ شفاهی را انجام داد و این روش را بنیان گذاشت که در حقیقت با این کار تاریخ‌نگاران با منبع جدیدی از اطلاعات آشنا شوند.

تاریخ در دنیا همواره تاریخی مذکر بوده و دلیل آن به روشنی جایگاه زنان به عنوان شهروندانی درجه‌ی دوم بوده است؛ و چون در رهبری تحولات عظیم نقشی نداشته‌اند، از منابع تاریخی نیز حذف شده‌اند در حالی که نگاه آنان به وقایع تاریخی و عمل‌کردشان در برهه‌های گوناگون زندگی اجتماعی می‌تواند جنبه‌های نوینی از زندگی را به نمایش بگذارد که هیچ یک از کُتب تاریخی رایج قادر به انتقال آن نیستند. از این رو برآنیم که در «تاریخ شفاهی زنان» تاریخ را باری دیگر اما از زاویه‌ی چشم زنان و نه تاریخ‌دانان به نمایش بگذاریم.

پرسش: امروز خدمت خانم سیمین بهبهانی رسیدم. برای اجرای برنامه‌ی تاریخ شفاهی تا استدعا کنم که ایشان راجع به خودشان و سرکار خانم مادرشان و تأثیر مادرشان روی کار خانم سیمین بهبهانی برای من صحبت کنند.

پاسخ: خانم صنعتی، خیلی لطف کردید که ترتیب این گزارش شفاهی را دادید. من هم بدم نمی‌آید که درباره‌ی خانم‌های ایرانی آن‌چه را به یاد دارم مطرح کنم. مادر من از زنان روشن‌اندیش ایران بود و تحصیلات خوبی داشت، خانم فخر عظمی ارغون. از مادرم شروع

می‌کنم، چون زیاد دوستش دارم و بعد آن‌چه به یادم بیاید در مورد خانم‌های دیگر هم می‌گویم. مادر من در یک خانواده‌ی تقریباً روشنفکر بار آمده بود. پدرش نظامی بود و مادرش هم خانمی بود سرشناس از خانواده‌ی گیلان‌شاه که متأسفانه خیلی زود فوت کرد. وظیفه‌ی تربیت مادر من به عهده‌ی پدر بود و پدر برایش هم مادری کرده بود و هم پدری. مادرم موسیقی‌شناس برجسته‌یی بود و خودش هم تار می‌زد. موسیقی را در زمان کودکی فرا گرفته بود؛ خودش می‌گفت پیش «خانم‌جان مشاق» یاد گرفته. خانم‌جان زنی کلیمی بود که مشق تار هم به خانم‌ها می‌داده. مادرم زبان فرانسه را در منزل یاد گرفته بود، یعنی یک خانم سوئیسی با شوهرش در منزل پدرش زندگی می‌کردند. این خانم وظیفه‌ی تربیت بچه‌ها را به عهده داشته و مادرم زیر نظر او زبان فرانسه و خواندن و نوشتن فرانسه را یاد می‌گیرد بعدها به مدرسه‌ی ژاندارک می‌رود. بزرگ‌تر که می‌شود وارد مدرسه‌ی امریکایی‌ها می‌شود. آن موقع در ایران یک میسیونر امریکایی بود که هم تبلیغات مذهبی می‌کرد و هم مدرسه‌ی دخترانه‌یی داشت که در همین مدرسه کودکانی هم وجود داشت که من هم به همین کودکان می‌رفتم. ساختمان این مدرسه الان هم در خیابان قوام‌السلطنه هست و من گاهی گذارم به آن‌جا می‌افتد. روی سردر آن نوشته شده کلیسای انجیلی تهران؛ البته فکر می‌کنم الان فقط کتاب‌فروشی دارد و تأسیسات فرهنگی آن‌را جمع کرده‌اند. به هر حال مادرم بزرگ‌تر که شد در این مدرسه دیپلمش را گرفت و بعد شوهر کرد. شوهر کردنش تاریخچه‌ی به اصطلاح بامزه‌یی داشت به این ترتیب که مادرم شعر می‌گفته و یک‌بار یکی از شعرهایش را برای روزنامه‌ی اقدام می‌فرستد. آن روزنامه را عباس خلیلی یعنی پدرم اداره می‌کرد. این شعر به دست پدرم می‌رسد و می‌خواند. مطلع شعر این بود: مُلک را از خون خائن لاله‌گون باید نمود/ جاری از هر سوی کشور جوی خون باید نمود.

خلاصه غزلی بوده با مضمون انقلابی. پدرم خیلی خوشش می‌آید و می‌گوید من باید این دختر را پیدا کنم. پرس و جو و تحقیقات می‌کند. آن موقع هم تهران زیاد شلوغ نبوده و خیلی ساده می‌شده افراد را پیدا کرد. بعد پدرم می‌فرستد خواستگاری مادرم. این ازدواج سر می‌گیرد و خیلی هم با عشق شروع می‌شود ولی متأسفانه مدت کوتاهی یعنی دو سه سال بیش‌تر دوام نمی‌آورد. البته درحقیقت این رابطه دو سه ماه بیش‌تر نبوده، چون به محض این که مادرم با پدرم ازدواج می‌کند به کرمانشاه تبعید می‌شود و آن‌جا دو سالی می‌ماند. مادرم خیلی تلاش می‌کند و پیش سردار سپه می‌رود. به هر حال حکم آزادی‌اش را می‌گیرد. بعد که پدرم به تهران برمی‌گردد، فقط مدت کوتاهی با مادرم زندگی می‌کند. شاید به علت جدائی طولانی عشق نخستین از یاد رفته بود. مادرم درحالی که مرا حامله بود از پدرم جدا می‌شود. بعد از این که وضع حمل می‌کند و مرا به دنیا می‌آورد، شروع می‌کند به تدریس در مدارس آن موقع و زبان

فرانسه را که خوب می‌دانسته درس می‌دهد؛ او از مدتی قبل با تنی چند از زنان روشنفکر جمعیتی به نام نسوان وطن‌خواه را بنیان گذاشته بود. ملوک اسکندری، مستوره افشار، هاید افشار، نورالهدی منگه، بدرالملوک بامداد و چند تن دیگر اعضای مؤسس آن بودند. به هر حال بسیاری از خانم‌های دیگر هم بودند که این جمعیت را اداره می‌کردند و از کارهای مهم این جمعیت ایجاد یک مدرسه‌ی اکابر برای خانم‌های بی‌سواد بود، که باز من یادم می‌آید بچه‌که بودم وقتی به محل این جمعیت، که مدرسه هم همان‌جا تشکیل می‌شد، می‌رفتم می‌دیدم خانم‌های بزرگ‌کیف به‌دست می‌آمدند و درس می‌خواندند و خواندن و نوشتن فارسی یا زبان فرانسه یاد می‌گرفتند.

پرسش: محل این جمعیت کجا بود؟

پاسخ: محلش را الان دقیق نمی‌دانم چون بچه بودم؛ ولی از آن‌جایی که نزدیک خانه‌ی ما بود و ما خانه‌مان آن موقع در کوچه‌ی انتخابیه در خیابان قوام‌السلطنه بود، من فکر می‌کنم که همان حول و حوش چهار راه حسن آباد و همت آباد باید باشد. چون ما می‌توانستیم بدون وسیله‌ی نقلیه به آن‌جا برویم. آن موقع وسیله‌ی نقلیه درشکه یا اتوبوس دانمارکی بود که عکس یک عقاب روی اتوبوس بود. یادم هست که مادرم به آن‌ها می‌گفت: اتو دانمارکی و به غیر از آن وسیله‌ی نقلیه‌ی دیگری نبود. تک و توکی هم اتومبیل سواری به تهران رسیده بود.

پرسش: خانم‌ها با حجاب می‌آمدند یا بدون حجاب؟

پاسخ: در خود محوطه اکثراً خانم‌ها بدون حجاب بودند. من یادم می‌آید که آن موقع که بچه بودم از خانم‌های ظریف و زیبا خوشم می‌آمد، مخصوصاً از خواهر خانم افشار که بسیار قشنگ بود. یادم می‌آید که موهایش را لوله‌لوله می‌کرد و دور سرش می‌ریخت. این خانم پیانو می‌زد، او همسر مردی به نام احمد مقبل شد. این آقا وکیل عدلیه بود. خیلی خوش قیافه بود بعدها مادرم می‌گفت که نتوانستند با هم بسازند چون آن آقا مطابق میل یک زن تحصیل‌کرده با او رفتار نمی‌کرد. خلاصه آن‌ها از هم جدا شدند با این‌که خانم خیلی هم به شوهرش علاقه‌مند بود. متأسفانه من یادم می‌آید که وقتی پانزده - شانزده ساله شده بودم یک‌بار او را دیدم که گویا حالت روانی پیدا کرده بود و اصلاً حواسش با خودش نبود. این دو خواهر خیلی فعال بودند. خانم مستوره که بزرگ‌تر بود محل سکونتش را گذاشته بود در اختیار جمعیت و در این‌جا جالب این است که آقایان نویسنده مثل سعید نفیسی، یوسف اعتصام‌الملک - پدر پروین اعتصامی - و یا همان مقبل که گفتم و رشید یاسمی و ملک‌الشعراى بهار و امیر جاهد که خیلی طرفدار حقوق زن بودند به این جمعیت رفت و آمد داشتند. به هر حال در مجامع من یادم هست که آقایان می‌آمدند و خانم‌ها هیچ حجابی نداشتند. این مسئله مربوط به شاید سال‌های ۱۳۰۸ -

۱۳۰۹ بوده، شاید هم پیش‌تر. ولی آن‌ها در خیابان با چادر و پیچه می‌رفتند. مادر من در همین مدرسه‌ی اکابر شروع کرد به تدریس و بسیاری از خانم‌ها می‌آمدند و از او زبانِ فرانسه یاد می‌گرفتند. بعد مدرسه دارالمعلمات باز شد. دارالمعلمات یک مدرسه‌ی دخترانه بود و مادرم در آن‌جا به تدریس پرداخت. مدیر آن قبلاً یک خانم فرانسوی بود به اسم مادام «هیس». و بعدها به جای او هاجر تربیت مدیر آن مدرسه شد و همین خانم بامداد و مادر من و خانم‌های دیگر آن‌جا با یک‌دیگر همکاری می‌کردند و درس می‌دادند. ضمناً خانم طوبا آزموده مدرسه‌ی ناموس را در همان سال‌ها بنا گذاشته بود. مادر من در مدرسه‌ی ناموس هم درس می‌داد. مدرسه‌ی ناموس هم دبستان داشت و هم دبیرستان. آن‌وقت‌ها لفظ دبستان و دبیرستان متعارف نبود؛ می‌گفتند مدرسه‌ی ابتدایی و مدرسه‌ی متوسطه. وقتی که بزرگ شدم به همان مدرسه‌ی ناموس رفتم. در مدرسه‌ی متوسطه اکثر دخترهای خانواده‌های تهران درس می‌خواندند، مثلاً حمیده و فرشته فروغی که دخترهای ذکاءالملک فروغی بودند. آن‌جا درس می‌خواندند. بعضی از دخترها بدون حجاب به مدرسه می‌آمدند. البته بیش‌تر با حجاب بودند. ما که کوچک بودیم طبعاً چادر نداشتیم. بعدها در سال ۱۳۱۴ رسماً حجاب ملغا شد. قبل از آن کم‌کم برای این‌که مردم عادت کنند، گویا مجامعی بود که دستور می‌دادند رؤسای ادارات خانم‌های‌شان را بدون حجاب در این مجالس بیاورند تا اذهان مردم آماده شود. نمی‌دانم که این کار چه قدر درست بود به دلیل این‌که تضاد عجیبی بین این اعمال فشار و وجدان جامعه وجود داشت. یادم می‌آید یک‌روز مادرم گفت که فلان روز در «کانون بانوان» جشنی هست. در این کانون سخن‌رانی می‌گذاشتند و مجامع شعر خوانی داشتند و همین‌طور به وضعیت زنان یا به تأسیس کلاس‌های اکابر و آموزش‌های فرهنگی رسیدگی می‌کردند. یادم می‌آید که مادرم از دو یا سه ماه پیش برای شرکت در جشن آماده شده بود و کلاهی که رویش گل داشت تهیه کرده بود. لباسش هم به اصطلاح سنگین و آستین بلند بود. رنگش هم یادم می‌آید بژ بود. خیلی هم قشنگ دوخته شده بود. در آن‌روز لباسش را پوشید و درشکه آوردند و مادر من سوار شد و دو تا پاسبان هم گویا در خانه بودند و به هر حال تحت‌الحفظ او سوار شد و رفت. من رفته بودم مادرم را با آن جلال و شکوهش که به نظرم خیلی خوشگل شده بود نگاه کنم.

خاطره‌ی دیگری که باز در ذهنم مانده این است که قوم و خویش مسنی داشتیم که به هیچ وجه حاضر نبود حجابش را بردارد. گویا دو یا سه دفعه با حجاب آمده بود به خیابان و گرفته بودند و چادرش را پاره کرده بودند. او خیلی ناراحت بود، بنابراین تمهیدی اندیشیده بود به این ترتیب که لباس بلندی دوخته بود تا نوک پایش مثل روپوش، یک روسری هم سرش می‌کرد، یک عینک هم روی چشمش می‌زد و روسری‌اش را هم در یقه می‌کرد و بعد یک کلاه فرنگی

هم با گل روی این روسری می گذاشت و می رفت توی خیابان. عمدی هم داشت که با این هیئت در خیابان ظاهر شود. از آن جا هم که کلاه داشت کسی نمی توانست چیزی به او بگوید. تقریباً این کار برایش یک نوع مبارزه شده بود.

در هر حال برگردیم به فعالیت های مادرم. اوبعد از این که از پدرم طلاق گرفت، با همکاری همسر دومش، آقای خلعتبری، نشریه یی درآورد به اسم آینده ی ایران.

پرسش: تقریباً چه سالی؟

پاسخ: فکر می کنم سال ۱۳۱۲ بود. مادر من همه کار این نشریه را خودش انجام می داد: از نوشتن مقاله و سرمقاله و همه چیز. البته دیگران هم همکاری می کردند ولی رسیدگی به مسائل عمده را تقریباً خودش انجام می داد و وقتی من بچه بودم گاهی در فرستادن نشریه ها برای پست و لفاف کردن و روی لفاف را نوشتن کمک می کردم. به این ترتیب با تلاش شبانه روزی تقریباً دست تنها نشریه را چاپ می کرد. چند سالی که گذشت یک نشریه ی دیگر منتشر کرد به اسم نامه ی بانوان.

یادم می آید که آرم روزنامه زنی را نشان می داد که بچه یی در آغوشش بود. «نامه ی بانوان» خیلی مورد توجه خانم ها بود. مادرم هم مدیر بود هم سردبیر و هم صاحب امتیاز. هر دو نشریه هفتگی بودند. مادرم در عین حال تدریس هم می کرد و در ضمن مدرسه یی هم دایر کرد که اسمش را مدرسه ی بانوان گذاشت که این مدرسه هم برای خانم های بزرگسال بود یعنی دخترهایی که سن شان از درس خواندن گذشته بود یا خانم هایی که خانه دار بودند و درس نخوانده بودند. او خیلی علاقه داشت که زن هایی که سواد ندارند باسواد بشوند. می گفت ما به هیچ طریق نمی توانیم زن ها را به حقوق خودشان آشنا کنیم مگر این که این زن ها باسواد بشوند و قدرت درک شان به جایی برسد که حقوق خودشان را بشناسند. وگرنه دادن حق و به اصطلاح گفتن این که تو این حقوق را داری بدون این که آگاهی در زن وجود داشته باشد فایده یی ندارد. در نتیجه خیلی دوست داشت که زن ها باسواد شوند و بیش تر فعالیتش را روی تعلیم و تربیت گذاشت.

پرسش: نامه ی بانوان چند شماره درآمد؟ می توانید بگویید چند سال ادامه داشت و قطعش چقدر بود؟

پاسخ: فکر می کنم دو سه سالی درآمد، بله. ببینید الان من دقیق و مستند نمی توانم بگویم چون شماره های آن را ندارم. قطعش را یادم می آید. هردوی این نشریه ها از نشریه های معمولی کوچک تر بودند، هم آینده ی ایران و هم نامه ی بانوان. نامه ی بانوان حدود مثلاً فرض کنید که ۵۰ سانتی متر در چیزی در حدود ۳۵ سانتی متر یا یک کمی کوچک تر بود.

پرسش: چند صفحه بود؟

پاسخ: ۴ صفحه یا ۸ صفحه. بستگی داشت که مطلب‌شان چقدر باشد یا این که امکان‌شان چقدر باشد. گاهی ۴ صفحه می‌شد و گاهی ۸ صفحه. مطالبش هم بیش‌تر داستان و شعر بود و بیش‌تر هم از خانم‌ها. افرادی که اهل قلم بودند مطالب‌شان را می‌فرستادند به نشریه و چاپ می‌شد. از خاطره‌های دیگری که از خانم‌ها دارم همین خانم هاجر تربیت بود که غالباً با مادرم همکاری بود. خانم بدرالملوک بامداد هم بود که او هم از خانم‌های روشنفکر بود و اهل ذوق. او کتابی داشت به اسم «تدبیر منزل» که در مدارس تدریس می‌شد. او دختری داشت به اسم پروین بامداد. خانم پروین بامداد شاعر خوب و بسیار خوش‌ذوقی است متنها او فعالیت‌های مادرش را نداشت همان‌طور که من هم فعالیت‌های مادرم را ندارم.

از خانم‌هایی که باز یادم می‌آید خانم صدیقه دولت‌آبادی بود. مخصوصاً یادم می‌آید که یک روز رفته بودم منزل‌شان و این تصویر از او یادم می‌آید که خانم تقریباً مسنی بود، کمی چاق با موهای مشکی. سر و وضع مرتبی داشت. خیلی خانم متشخصی بود به‌طوری که آدم در مقابلش احساس احترام می‌کرد. او هم مجامعی داشت. یادم می‌آید در آن موقع که من کم سن بودم در یکی از شب‌ها به یکی از این مجامع رفته بودم که شعر بخوانم. یکی دو تا دخترخانم شعر خواندند. مرا هم صدا کردند آن‌جا. در همین مجامع بود که با خانم پروین دولت‌آبادی آشنا شدم. ما هم در خانه‌مان مجامعی داشتیم. پروین خانم هم گاهی از اوقات می‌آمدند آن‌جا. گاهی هم شعر می‌خواندند. پروین دختر فوق‌العاده جذابی بود با چشمان مشکی و موهای کوتاه. فرفری. شعرهای بسیار قشنگ می‌گفت و خیلی طرفدار داشت. دوستی ما از همان سال‌ها با پروین شروع شد. بعد یک خانم شاعر دیگری هم بود به نام ژاله اصفهانی. او آن قدر علاقه‌مند بود که بعضی از شب‌های جمعه که کارش تعطیل می‌شد از اصفهان خودش را می‌رساند به تهران و در این مجمع شرکت می‌کرد و خوب هم شعر می‌گفت. او از من و پروین خانم بزرگ‌تر بود؛ یا شاید من اشتباه کنم. در هر حال شعرش هم خیلی پخته‌تر بود. شعر من هنوز خیلی در سطح ابتدایی بود ولی شعرهای این خانم خیلی پخته بود و خیلی طرفدار داشت. بعداً این خانم به یکی از افسران توده‌ئی شوهر کرد. شوهرش در جریان پیشه‌وری بود و بعد از آن که آذربایجان دوباره به ایران ملحق شد به شوروی فرار کرد و سال‌ها آن‌جا بود. بعد از انقلاب ۵۷، ژاله خانم برگشت به ایران. آن موقع ژاله خانم چندبار به منزل‌مان آمد، من هم به خانه‌شان رفتم و با شوهرش آشنا شدم. البته شوهرش همان عقاید کمونیستی را هنوز داشت ولی ژاله من فکر می‌کنم تمام عمر درد وطن آزارش می‌داد و حتا به من گفت که من هیچ وقت احساس خوشبختی نکردم. می‌گفت که قلباً ناراحت بودم و همیشه به یاد ایران بودم و آرزویم این بود که وطن را

بینم. متأسفانه مدت زیادی نتوانست بماند چون باز هم به علت همان همبستگی‌های خانوادگی، به لندن پیش فرزندانش رفت. الان هم در لندن است. کار شعرش را هم تمام سال‌هایی که در شوروی بود ادامه داد. کارش کار خاص خودش است یعنی شاخصیتی تمام دارد.

به هر حال بعدها فعالیت‌های خانم‌ها خیلی گسترده شد و گاه به صورت حزبی درآمد، یعنی هر حزبی که روی کار می‌آمد مثلاً حزب دموکرات یا حزب ملیون، یا حزب ایران نوین، یا حزب مردم یا حزب رستاخیز یا از همین احزابی که در گذشته بودند تقریباً همگی یک واحد مستقل برای زن‌ها داشتند که آن‌ها فعالیت‌های خودشان را داشتند، متنها من در هیچ کدام فعال نبودم. اساساً من تا کنون در هیچ مجمعی جز در کانون نویسندگان ایران فعالیت نداشته‌ام. البته مادرم حدود سال ۱۳۲۴ با حزب دموکرات همکاری می‌کرد، و این حزبی بود که قوام السلطنه هدایتش می‌کرد. مدتی مادر من با بخش زنان آن حزب همکاری کرد ولی بعداً آن را رها کرد و دیگر به کارش ادامه نداد. بعد هم باز نشسته شد بعد هم به دنبال فرزندانش به آمریکا رفت و ۸ سال آخر عمرش را در آمریکا زندگی کرد. آن جا گاهی چیز می‌نوشت گاهی شعر می‌گفت و دیگر فعالیتش فقط منحصر به همین بود تا این که مرحوم شد و بعد هم وصیت کرده بود که جنازه‌اش را حتماً به ایران بفرستند. با این که بچه‌ها دانشجو بودند و این کار هزینه‌ی زیادی برای‌شان داشت، برادرهام جنازه را فرستادند به ایران و ما آن را به ابن بابویه بردیم و دفن کردیم.

پرسش: چه سالی بود؟

پاسخ: سال ۱۳۴۵ بود. ابن بابویه، یا شیخ صدوق، جد پدری مادر من بود یعنی از طرف پدر نسب مادرم می‌رسید به شیخ صدوق. حالا از خصوصیات اخلاقی مادرم بگویم: او دستگاه‌های موسیقی را خوب می‌شناخت و - گفتم - خیلی خوب تار می‌زد. صدای ظریفی هم داشت که گاهی از اوقات برای خودمان تصنیف‌ها را زمزمه می‌کرد و در مجامع سخن‌رانی می‌کرد. در عین حال فقه و اصول را مثل یک مجتهد می‌دانست یعنی از تمام قوانین فقهی مثل ارث، طلاق، ازدواج و غیره آگاهی داشت و اصولش را می‌دانست ضمناً بیش‌تر آیات قرآن را از حفظ داشت چون در مکتب سرخانه درس خوانده بود. ملای مکتب به او درس داده بود و عربی را خوب می‌دانست. فرانسه را مثل زبان مادری آموخته بود و انگلیسی هم می‌دانست. با همه‌ی این خصوصیات، زنی مذهبی بود؛ زن خیلی معتقدی بود. هشت سال آخری که در آمریکا زندگی می‌کرد برای من می‌نوشت که این جا کسی نیست که مستحق باشد، بنابراین شما از فلان وجهی که من فلان جا دارم یا از اجاره‌ی خانه‌ام خمس و زکات مرا بپردازید. مادرم خانه‌ی کوچکی داشت که بعد از رفتنش به آمریکا آن را اجاره داده بودیم.

پرسش: پس اعتقاد واقعی داشتند...

پاسخ: بله اعتقاد واقعی.

پرسش: دلم می‌خواهد اگر ممکن است شما از مجامع مختلفی که تشکیل شده، از اولین کنگره‌ی نویسندگان، از هر چیز که از این جور خاطرات دارید اگر ممکن است برای‌مان بازگو کنید. در اولین کنگره‌ی نویسندگان شما شرکت کردید؟

پاسخ: خیر.

پرسش: علت خاصی داشت؟

پاسخ: کدام کنگره‌ی نویسندگان؟

پرسش: چپی‌ها راه انداخته بودند، اتفاقاً من چند وقت پیش که داشتم این کتاب را نگاه می‌کردم همین خانم ژاله اصفهانی هم در آن بود.

پاسخ: آن موقع من در خور این حرف‌ها نبودم. آن موقع، سال ۱۳۲۵، کارهای من قابل این‌که در کنگره‌ها ارائه شود نبود. یک بچه محصل بودم. سری در میان سرها نداشتم و همان‌طور که یادآور شدم خانم ژاله از من کمی بزرگ‌تر بود و شعرش خیلی پخته‌تر. خودم بعدها انجمنی راه انداختم که «انجمن ادبیات نو» نامیده شد. مدتی هم به صورت بازی آن‌را ادامه دادم، یک سال، دو سالی. غالباً از استادان فرهیخته دعوت می‌کردیم و می‌آمدند صحبت می‌کردند مثل مطیع‌الدوله حجازی و یا آقای خواجه‌نوری و رهنما و... ولی بعداً ادامه‌اش ندادم. خودم هم زیاد در مجامع ادبی شرکت نمی‌کردم. البته اوایل عمرم گرایشی به سازمان جوانان حزب توده داشتم، مثل بیش‌تر روشنفکرانِ جوانِ آن زمان اما بعد از شکست نهضت ملی در ۲۸ مرداد دیگر از آن هم زده شدم یعنی روی من تأثیر خیلی بدی داشت به دلیل این‌که می‌دیدم یک عده جوان همه با هزار جور آمال و آرزو منتظر نشسته بودند که دستوری برسد برای این‌که فعالیتی انجام دهند، دستوری از بیگانه. بعد از شکست ۲۸ مرداد تا مدتی هر صدایی در خانه‌مان که در تهران‌نو بود می‌آمد مثلاً باد که می‌پیچید و در سقف خانه صدا می‌کرد من خیال می‌کردم مردم دارند در خیابان شورش می‌کنند و یا انقلاب شده. می‌رفتم از بام نگاه می‌کردم می‌دیدم باد است. به هر حال دو دولت، دو ابر قدرت با هم سازش کردند و تنها سادگی و صداقت ما بود که این وسط پایمال شد. به این جهت از آن به بعد هم در هیچ حزب و دسته و گروهی شرکت نکردم. تنها جایی که شرکت کردم در دو دهه‌ی اخیر کانون نویسندگان ایران بود. کمی قبل از انقلاب به کانون نویسندگان پیوستم و بعد هم آن‌جا را که تعطیل کردند، دیگر جایی نبود که فعالیت داشته باشم. بنابراین اطلاع‌م راجع به انجمن‌ها خیلی کم است ولی می‌دانم چند تا انجمن در ایران بود که یکی از مهم‌ترین‌هاش، انجمن ادبی تهران بود که می‌گفتند شاهزاده افسر آن‌را اداره می‌کرد. در این انجمن خیلی از اشخاص سرشناس شرکت

می‌کردند مثل ملک الشعراى بهار یا فروزانفر. انجمن دانشوران که مادر من با شوهرش آن‌را اداره می‌کردند آن هم انجمن معتبری بود که شاعران و نویسندگان سرشناس از جمله شهریار، اعضای دایمی آن بودند.

پرسش: به طور هفتگی دایر می‌شد؟

پاسخ: بله. هر شب جمعه دایر می‌شد و مرحوم شهریار خیلی آن‌جا می‌آمد و آشنایی من با او از همان‌جا بود. ملک الشعراى بهار غالباً در آن‌جا سخن‌رانی می‌کرد، سعید نفیسی و رشید یاسمی هم آن‌جا می‌آمدند.

پرسش: شما در تمام عمرتان با مادرتان زندگی کرده‌اید؟

پاسخ: نه، حدود ۱۴ یا ۱۵ سالم بود که پدرم مرا پیش خودش برد. البته من خوشحال‌تر بودم که پیش مادرم برگردم ولی پدرم اصرار داشت که پیش او باشم، با این حال باز پیش مادرم برگشتم. سرانجام هنگام ازدواجم باز مرا نزد خود برد.

پرسش: پدرتان ازدواج کرده بود؟

پاسخ: بله. خانمش هم با مادر من نسبت داشت یعنی مرحوم ارفع‌الملک که از موسیقیدانان بزرگ ایران بود، عموی خانم پدرم و دایی مادرم بود.

پرسش: اولین شعرتان را کی سرودید؟

پاسخ: ۱۴ سالم بود. وقتی آن شعر را گفتم، پنهانش کردم تا کسی نفهمد، اما مادرم پیدایش کرد و چون خط من بود فهمید که مال من است و گفت این‌ها را تو نوشتی خجالت کشیدم و گریه کردم اما او تشویق‌م کرد. بعد مدتی ویولون کار می‌کردم. حدود ۱۳ - ۱۴ سالم بود و بعد که بزرگ‌تر شدم مادرم گفت اگر بروی دنبال شعر بهتر است. گفتم: هر دو تا را ادامه می‌دهم. گفت نه، هنر دو تا نمی‌شود اگر بشود هر دو ضعیف می‌شود.

پرسش: اولین شعرتان را یادتان می‌آید؟

پاسخ: یکی از مصرع‌هاش این بود. به روی گل و سبزه از نور ماه / نمایان دو صد جلوه آمد پدید، و بقیه را نگویم بهتر است.

پرسش: از این‌که در این مصاحبه شرکت کردید متشکرم. ●

توضیح:

خانم دکتر مهدخت صنعتی‌زاده از اعضای هیئت مدیره‌ی «انجمن ملی حمایت از حقوق کودکان در ایران»‌اند که در این‌جا از ایشان به‌سبب دراختیار قرار دادن نوار این مصاحبه تشکر می‌کنیم.

فلورا تریستا^۱

ترجمه‌ی منیژه نجم عراقی

فلورا تریستا



فلورا تریستا به سال ۱۸۰۳ در پاریس زاده شد. پدرش دون ماریانو تریستا^۲ نجیب‌زاده‌ی اهل پرو و مادرش آن‌پیرلینی^۳ مهاجر فرانسوی در اسپانیای طی مراسمی مذهبی پیوند زناشویی بسته بودند بی آن‌که هرگز آن را قانوناً به ثبت برسانند. فلورا نخستین ثمره‌ی این پیوند بود. مرگ ناگهانی پدر به سال ۱۸۰۷ کانون گرم خانواده را از هم پاشید. تریستا و مادرش وارثان قانونی دون ماریانو به حساب نیامدند و از خانه و درآمد و موقعیت اجتماعی محروم شدند. از این رو آن‌پیر تریستا با ارثیه‌ی مختصر خود به همراه فلورا و پسرش که پس از مرگ پدر به دنیا آمده بود به روستا نقل مکان کرد. بدیهی است که فلورا نمی‌توانست در آن‌جا از آموزش مرتبی برخوردار شود. زمانی که پس از مرگ برادر کوچک‌اش دوباره به پاریس بازگشتند فلورای هفده‌ساله به حرفه‌ی آموزشی پرداخت و به زودی در مقام لیتوگرافست مشغول به کار شد. در فوریه سال ۱۸۲۱ با کارفرمایش آندره شازال^۴، که به خلاف خواستگاران دیگر او را به رغم نامشروع بودن طرد نکرده بود ازدواج کرد. اما چهار سال بعد در حالی که سومین فرزندش را باردار بود ناگزیر شوهر بدرفتار و خشن خود را ترک کرد بی آن‌که بتواند قانوناً از قید او آزاد شود زیرا از سال ۱۸۱۶ طلاق در فرانسه غیر قانونی شده بود. با این همه در سال ۱۸۲۸ توانست به حدی از استقلال — از نظر درآمد و دارایی — دست یابد. او عطای مادام شازال بودن و بهره‌گیری از امتیازات آن را به لقای اش بخشید و به همان نام پدری اش باقی ماند و برای تأمین خود و خانواده‌اش به خدمت‌کاری و ندیمه‌گی زنان اشراف روی آورد که مستلزم سفر به انگلستان و سوئیس و ایتالیا بود در حالی که فرزندان اش می‌بایست در پاریس نزد مادرش می‌ماندند. در این دوران تلخ گم‌نامی، تریستا خود را از هرگونه منزلت مدنی محروم می‌دانست زیرا نه مجرد بود و نه بیوه (اگرچه ناگزیر گاه این بود و گاه آن). و به واقع در این دوران خود را بیش از زمانی که به طبیعت غیرعادی پیوند پدر و مادرش پی برده بود مطرود و نامشروع

می‌پنداشت. او که خود را دختر یک نجیب‌زاده می‌دانست از این که می‌بایست به خدمت‌کاری روزگار بگذراند احساس حقارت می‌کرد و تنها به خاطرات دوران خوش کودکی دل خوش می‌داشت که فرزند عزیز خانواده‌ی قدرت‌مند «تریستا ای موزکوزو»^۵ به شمار می‌آمد و شخصیت‌های برجسته‌ی نظیر سیمون بولیوار مرتباً به خانه‌ی ایشان در پاریس سر می‌زدند. سرانجام در سال‌گرد سی‌سالگی‌اش به قصد دیدار سرزمین پدری راهی سفری دریائی شد تا مدعی میراثی شود که گمان می‌کرد حق اوست. در طی این سفر، ناخدای کشتی - شاپریه - که مجذوب زیبایی و شادابی او شده بود از او خواستگاری کرد اما فلورا به خاطر وضعیت نامعلوم‌اش راهی جز رد این درخواست نداشت. در پرو هرچند با استقبال گرم خاندان پدری رو به رو شد و به جامعه‌ی بزرگان لیما راه یافت هرگز عنوان دختر قانونی دون ماریانو را کسب نکرد. با این همه، اگرچه این سفر نیت اولیه‌ی او را برآورده نساخت نقطه‌ی عطفی در زندگی او شد. زیرا در طی سفر دریافت که در رنج و درد خود تنها نیست و بسیاری کسان در قید و بندهایی حتی بدتر از او اسیرند. به علاوه در همین سفر نوشتن را آغاز کرد.

تریستا در اواخر سال ۱۸۳۴ که به فرانسه بازگشت زندگی تازه‌یی را آغاز کرد. به کمک درآمدی که عموی‌اش برای او ترتیب داده بود موفق شد در پاریس زندگی نسبتاً مستقلی برای خود دست و پا کند و نخستین نوشته‌ی خود را که حاصل تجربیات سفرش بود به صورت جزوه‌یی با عنوان *Necessite de faire bon accueil aux femmes etrangeres* (درباره‌ی لزوم خوش‌آمدگویی به زنان بیگانه) به چاپ رساند. به این ترتیب از دهه‌ی ۱۸۳۰ به محافل ادبی و هنری پاریس راه یافت و با اصلاح‌گرایان نام‌دار آن روزگار از جمله شارل فوریه محشور شد. با حضور در جلسه‌های نشریه‌ی زنان با نویسندگان این نشریه آشنایی پیدا کرد و به زودی با اولمپ شوژکو^۶ که از میهن‌پرستان و روشنفکران لهستانی بود دوستی نزدیکی به هم رساند که موجب آشنایی او با ژرژ ساند نویسنده‌ی نامی دوران شد. تریستا و ساند گرچه نسبت به هم نظر خوشی نداشتند درباره‌ی موقعیت فرو دست زنان در ازدواج - که تریستا به‌ویژه در آن زمان به سبب درخواست مجدد حکم طلاق با آن درگیر بود - با یک‌دیگر هم‌رأی بودند.

در همان دورانی که تریستا در روزنامه‌نگاری و ادبیات شهرتی به هم می‌زد بار دیگر مشکلات خانوادگی سر برآورد. پیش از آن با مرگ پسر بزرگ او در سال ۱۸۳۲ شوهر فلورا اجازه داده بود که دخترش آلین را به جای پسر دوم‌اش ارنست نگه دارد. در ۱۸۳۵ هنگامی که فلورا در پاریس مستقر شد مادر و دختر به هم پیوستند، اما سازال به زودی مدعی حضانت انحصاری دخترش شد. پس از چندین نوبت مشاجرات سخت میان زن و شوهر، شکایت ناموفقی سازال علیه مدرسه‌ی شبانه‌روزی که آلین از آن گریخته بود، و پس از این که بارها دختر بی‌نوا را

که می‌خواست نزد مادرش بماند به زور از او جدا کردند دادگاه حکم داد که آلین باید با پدرش زندگی کند. در مرحله‌ی بعد، شازال به سوءاستفاده‌ی جنسی از دخترش متهم شد که با وجود براءت او از این اتهام سرانجام آلین به آغوش مادرش بازگشت. اما کار به همین جا خاتمه نیافت. آندره شازال که بیش از پیش از موقعیت تازه‌ی زندگی همسرش و موفقیت ادبی او به خشم آمده بود در سپتامبر ۱۸۳۸ فلورا را در راه بازگشت به خانه با تپانچه مورد حمله قرار داد. گلوله به شانه‌ی چپ فلورا برخورد کرد و در نزدیکی قلب‌اش جای گرفت، اما او به سرعت بهبود یافت و ده روز بعد سر کار خود حاضر شد. و تا پیش از پایان همین سال چندین قطعه‌ی کوتاه برای چند نشریه و رمانی احساساتی به نام *Mephis* نوشت. دادخواستی نیز علیه مجازات اعدام منتشر کرد که با توجه به موقعیت حقوقی او در آن زمان طنزی تلخ به نظر می‌رسد.

این جنجال بر شهرت فلورا تریستا افزود. در جریان محاکمه‌ی شازال وکیل مدافع او کوشید سوءقصد را نشانه‌ی علاقه‌ی او به فلورا قلمداد کند اما نتیجه نداد و متهم به بیست سال زندان محکوم شد. و به این ترتیب سرانجام فلورا تریستا توانست نام خود را به دست آورد و قانوناً به فرزندانش نیز منتقل کند.

از آن پس تریستا تمامی کوشش خود را وقف آموزش ارنست و آلین کرد و هنگامی که اطمینان یافت هر دوی ایشان از مهارت‌های حرفه‌ئی لازم برای تأمین آتیه‌ی خود برخوردار شده‌اند برای آشنا شدن با جامعه‌ی انگلستان و مشکلات اجتماعی آن به لندن رفت. در چهار ماهی که در لندن به سر برد از پارلمان (که زنان به آن راه نداشتند)، یک زندان و چندین محله‌ی فقیرنشین دیدن کرد و به محله‌های بدنام سرک کشید که در آن جا بهره‌کشی از زنان را به چشم دید. از یک آسایش‌گاه روانی نیز دیدن کرد و به مرد دیوانه‌یی به نام شابریه برخورد که ابتدا گمان کرد همان دوست دیرین دریائی اوست. این دوست در بند به فلورا گفت که دست سرنوشت او را برای نجات جهان برگزیده است. شاید فلورا تریستا این پیش‌گوئی را باور کرد زیرا از آن پس جنبه‌ی مذهبی کار او بیش‌تر شد به طوری که در سال‌های بعد در جریان فعالیت برای اصلاحات اجتماعی گاه از نام «مسیح مؤنث» که مرد دیوانه بر او نهاده بود بهره می‌گرفت. سال ۱۸۴۰ تریستا دریانیه‌ی شدیدالحنی مشاهدات خود از اوضاع اجتماعی انگلستان را انتشار داد. نسخه‌ی ارزان‌تری از همین بیانیه که به کارگران تقدیم شده بود در ۱۸۴۲ با عنوان دیوشهر به چاپ رسید. او که تمام توجه خود را بر طبقه‌ی کارگر متمرکز کرده بود کوشید با رهبران اصناف صنعت‌گر که در پی اصلاح نظام ستی اتحادیه‌های فرانسه بودند ارتباط برقرار کند. اما رهبران مزبور با تریستا هم‌کاری نکردند و او که از مواضع گروه‌های پراکنده

صنعت‌گران فاصله گرفته بود بدلیل انقلابی خود را عرضه کرد: یعنی اتحادیه‌یی متشکل از کارگران سراسر جهان فارغ از هر گونه محدودیت بر پایه‌ی صنف، میزان مهارت حرفه‌یی، ملیت یا جنسیت. او شرح مشخصات این اتحادیه را در بیانیه‌یی با عنوان L'Union Ouvriere (اتحادیه‌ی کارگران) ارائه داد که به سال ۱۸۴۳ یعنی ۵ سال پیش از مانیفست کمونیست منتشر شد.

روزهای باقی مانده‌ی عمر تریستا به انتشار این پیام میان کارگران فرانسوی سپری شد. در بهار ۱۸۴۴ سفری به دور فرانسه ترتیب داد. از آوریل تا سپتامبر از هفده شهر دیدن کرد و از زندگی کارگران و شرایط کاری آنان یادداشت برداشت. او شرح این سفر و مشاهدات خویش را، به همراه وحشت و نومیدی و رنجوری خویش، با جزئیات فراوان در دفتر خاطرات روزانه‌اش ثبت کرد. به رغم ضعف بنیه‌یی که از پس سوء قصد سازال‌گیریان‌گیر او بود و به رغم رنج ناشی از بیماری و تعقیب پلیس و آزار مقامات محلی، به راه خود ادامه می‌داد. تا سرانجام در ماه سپتامبر سال ۱۸۴۴ در شهر بوردو با تب تیفوئید از پای درآمد و در ماه نوامبر در همان جا درگذشت و مأموریت خود را ناتمام گذاشت. همه‌ی کسانی که در سراسر فرانسه به دیدارشان رفته بود در مرگ او سوگواری کردند؛ و به سال ۱۸۴۸ به پاس قدردانی از زنی که منادی آمال ایشان بود در شهری که در آن جا بدرود گفت و به خاک سپرده شد تندیس از او بر پا داشتند. ●

منبع:

Sartori, Martin & Dorothy Wynne Zimmerman, eds. 1994. *French Women Writers*. USA: University of Nebraska Press

پانویست‌ها:

- 1- Flora Tristan
- 2- Don Mariano Tristan
- 3- Anne - Pierre Laisnay
- 4- Andre Chazal
- 5- Tristan y Moscoso
- 6- Olympe Chodzko



نقد و معرفی کتاب

درآمدی بر جامعه‌شناسی: نگرش‌های فمینیستی.

پاملا ابوت و کلروالاس

ترجمه‌ی مریم خراسانی و حمید احمدی

دنیای مادر، چاپ اول ۱۳۷۶ (۳۰۰ صفحه، ۱۱۰۰ تومان)

«چشم روشن! نکند تو هم فمینیست شده‌ای؟»

نیره توکلی

در جامعه‌ی امروز ما، واژه‌ی فمینیسم دست‌کمی از دشنام ندارد. کافی است زن باشی و اندکی پایت را از گلیم حد و حدودی که در اظهار عقیده، حرف زدن، اعتراض به بی‌انصافی، و حق حیات برایت تعیین کرده‌اند درازتر کنی؛ در آن صورت، بی‌توجه به این که چه می‌گویی و چرا می‌گویی، نگاه مشکوکی، معمولاً، همراه با این جمله دریافت می‌کنی که «نکند تو هم فمینیست شده‌ای؟». این اصطلاح را طوری ادا می‌کنند که انگار دچار وبا یا بیماری واگیرنده و خطرناک دیگری شده‌ای که هرچه زودتر باید درصدد درمان آن باشی. چنین برخوردهایی بسیاری از زنان ساده‌دل را مرعوب می‌کند و وای دارد که مهر سکوت بر لب زنند. غافل از آن که زیربنای این گونه برخوردها را روشی تشکیل می‌دهد که در عین سادگی و قدیمی بودن بسیار چاره‌ساز است.

این روش عبارت است از حمله به کلمات و تحریم آن‌ها، هرچند که بیان‌گر واقعیت یا حقایقی باشند. کلمه یا اصطلاحی که بدین ترتیب به آن سوی مرزهای ممنوع پرتاب می‌شود دیگر کلمه‌ی خطرناکی است و باید از هرگونه وابستگی به آن گریخت. حتا پرسیدن معنای آن و توضیح خواستن درباره‌ی این که چرا چیز بدی است اشکال دارد و ممکن است شبهه‌ی وابستگی‌گذاری را ایجاد کند.

ترجمه‌ی کتاب درآمدي بر جامعه‌شناسي نگرش‌های فمینیستی کوششی است برای گذشتن از این گونه مرزهای ساختگی، برای مبارزه با سفسطه‌های کلامی و ایستادگی در برابر این‌که، با صدور حکم محکومیت یک کلمه، یک دنیا معنی و یک دنیا حقانیت محکوم شود. خواننده با مطالعه‌ی این کتاب در می‌یابد که فمینیسم لولو نیست، مگر برای کسانی که با ابتدائی‌ترین حق انسان در زندگی اجتماعی - حق حیات اجتماعی - مخالف باشند.

برای این‌که بدانیم حق حیات اجتماعی انسان چه نمادهایی دارد که با نقض شدن آن‌ها خود حق حیات نیز به خطر می‌افتد، کافی است نگاهی به تاریخ بیفکنیم و ببینیم بر سر این نمادها چه آمده است.

بارزترین نشانه‌ی نقض حق حیات اجتماعی انسان این است که در وطن خود، یعنی جایی که در آن حق حیات طبیعی دارد، از لحاظ آمار جمعیتی در اکثریت باشد اما اقلیت به شمار آید - اقلیتی حاشیه‌ئی که جای او در فروترین مراتب اجتماعی است. در این صورت نه تنها حق اظهار نظر و شرکت در تعیین سرنوشت خود را نخواهد داشت بلکه در هرگونه تصمیم‌گیری نیز وجود او کاملاً نادیده گرفته خواهد شد. روشن است که اگر علت این‌گونه محرومیت‌ها فقط در وضعیت زیستی یا نژادی او، مثلاً، سرخ‌پوست یا سیاه‌پوست یا زن زاده شدن، خلاصه شود دیر یا زود واکنش‌هایی را برخواهد انگیزخت. یکی از نخستین و شاید طبیعی‌ترین واکنش‌ها این است که قشر، نژاد، طبقه یا جنسی که تاکنون حاشیه‌ئی و درجه‌چندم به شمار می‌آمده تصمیم بگیرد جهان را از دید خود تبیین و دگرگون کند.

ساده‌ترین تعریف از فمینیسم، این لولویی که حتا بسیاری از زنان ساده‌اندیش را نیز از وابستگی به آن ترسانده‌اند، به همین باز می‌گردد: تبیین جهان از دید زنان. یعنی همان چیزی که در طول تاریخ، در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی، به شدت از آن غفلت شده است. جان کلام نویسندگان کتاب نیز همین است: «جامعه‌شناسی زنان را نادیده گرفته، غیرواقعی نشان داده و یا در حاشیه جای داده است» (ص ۲۲۵).

فمینیست‌ها معتقدند که جامعه‌شناسان تاکنون تفاوت‌های زیستی میان زنان و مردان را برای توضیح و توجیه تقسیم کار کافی دانسته‌اند و به جای آن‌که درباره‌ی چنین تبیین‌هایی چون و چرا کنند آن‌ها را بدیهی و مسلم انگاشته‌اند. از این رو ما به نظریه‌هایی نیاز داریم که جهان را از دید زنان توضیح دهند. نظریه‌هایی که به ما توانایی تجدید نظر در تقسیم جنسی کار را بدهند. نظریه‌هایی که در آن‌ها شیوه‌ی ساختن مفاهیم از واقعیت غیر از آن‌چه باشد که تاکنون بوده. زیرا نظریه بعد نمادین تجربه است و انسان تجربه‌های خویش را به صورت نظریه نظم می‌بخشد.^۱ اما تاکنون انسان فقط به معنای «مرد» بوده است و «تجربه» نیز فقط «تجربه‌های

مردان» به شمار می‌آمده، پس مفاهیمی نیز که ساخته شده مفاهیمی مردساخته است. و در آن‌ها تجربه‌های زنان و تفسیرهای زنان درباره‌ی این تجربه‌ها و نیز علایق و ارزش‌های آنان بازتابی ندارد. حال آن‌که در نظریه‌های فمینیستی با جبران این کاستی‌ها مفهوم‌سازی دگرگون می‌شود.

نویسندگان کتاب در سراسر کتاب تأکید کرده‌اند که جنبش فمینیستی طیف گسترده‌ی بی‌است که گرایش‌های گوناگونی را در بر می‌گیرد: از نظریه‌های لیبرالی یا اصلاح طلبانه، که دامنه‌ی فعالیت را در چارچوب قوانین و نظام‌های موجود می‌پذیرند و حداکثر در پی بهتر کردن و اصلاح آن‌ها هستند، تا فمینیسم مارکسیستی که مبارزه‌ی طبقاتی را بر مبارزه‌ی زنان برای آزادی مقدم می‌شمارد، و نظریه‌های فمینیستی رادیکال یا انقلابی که نابرابری‌های جنسیتی را شکل اصلی نابرابری اجتماعی می‌دانند، یا نظریه‌های سوسیالیستی که دو مبارزه‌ی جنسیتی و طبقاتی را هم‌سنگ می‌شمارند.

نویسندگان کتاب می‌گویند گرچه همه‌ی فمینیست‌ها درباره‌ی فروتر بودن موقعیت اجتماعی زنان در طول تاریخ و لزوم رهایی آنان از ستم‌ها و بی‌عدالتی‌های ناشی از دیدگاه‌های مردسالارانه اشتراک نظر دارند، درباره‌ی علت‌های این وضعیت تبیین‌های متفاوتی می‌کنند. خواننده، با مطالعه‌ی کتاب و توجه به دامنه‌های گسترده‌ی طیف نظریه‌های فمینیستی، متوجه می‌شود که کسانی که بی‌اشاره به نظریه‌ی فمینیستی خاصی یا تنها با در نظر داشتن یکی از این نظریه‌ها به کل جنبش فمینیستی حمله می‌کنند تا چه حد سست منطق‌اند.

پاملا ابوت و کلر والاس، نویسندگان کتاب، که خود را سوسیال فمینیست می‌دانند، کتاب را در ۶ فصل تدوین کرده‌اند. در فصل اول، نخست دیدگاه‌های رایج جامعه‌شناسی مردانه را نقد کرده و سپس جامعه‌شناسی فمینیستی را با گرایش‌های مختلف آن توضیح داده‌اند.

در فصل دوم کتاب به نقد نظریه‌های مردانه درباره‌ی لایه‌بندی (قشربندی) اجتماعی - از جمله نظریه‌های نووبری و نومارکسیستی - پرداخته‌اند و دیدگاه‌های فمینیست‌های گوناگون را درباره‌ی این‌که آیا زنان طبقه‌ی مستقل را تشکیل می‌دهند یا نه بیان کرده‌اند.

فصل سوم کتاب مربوط است به تحلیل دیدگاه‌های مختلف درباره‌ی ویژگی‌های مربوط به دختران و زنان جوان و مقایسه‌ی دیدگاه‌های سنتی و تاریخی با دیدگاه‌های فمینیستی. این مقایسه، به ویژه در زمینه‌ی آموزش و پرورش دختران بسیار جذاب و بیش‌آفرین است.

فصل چهارم درباره‌ی خانواده و خانوار است. در این فصل نیز نخست دیدگاه‌های جامعه‌شناسی مسلط درباره‌ی خانواده بیان شده و سپس تحلیل‌های فمینیستی درباره‌ی خانواده و موضوع‌هایی چون تأثیر صنعتی شدن در خانواده و تجربه‌ی زنان در مورد زندگی خانوادگی

آمده است. از مباحث خواندنی این فصل بحث‌های مربوط به مفاهیم «مادر بودن» و «مادری کردن» و «تمایلات جنسی» است. مؤلفان می‌گویند، در انگلستان، تا دهه‌ی ۱۹۲۰، تنها مردان را دارای سائق جنسی مهارناپذیری می‌دانسته‌اند و تصور این بوده که زنان از تمایلات جنسی و توانایی لذت بردن از اعمال جنسی بی‌بهره‌اند. از آن پس این عقیده مطرح شده که ازدواج باید به صورت مشارکت جنسی رضایت‌بخش درآید، اما تبیین تمایلات جنسی هم‌چنان با دید و زبان مردانه انجام می‌گرفته است. حال آن‌که امروز پاره‌یی از فمینیست‌ها معتقدند که دید یک‌سویه به روابط جنسی باید دگرگون شود و زنان از نقش انفعالی و شیء‌گونه‌ی خود که از آن برای فروش هر چیزی، از سیگار گرفته تا قطعات یدکی اتومبیل، استفاده می‌شود به در آیند.

فصل پنجم، زنان و سیاست، پژوهش‌های مربوط به رفتارهای سیاسی زنان را نیز در برمی‌گیرد. به اعتقاد نویسندگان کتاب، بر اساس این پژوهش‌ها نادرست بودن تصویری از زنان که آنان را موجوداتی بی‌علاقه به سیاست، محافظه‌کار و تحت تأثیر شوهر نشان می‌دهد آشکار شده است.

فصل ششم، که آخرین فصل کتاب است، کلیات و نتیجه‌گیری‌های مهمی را در برمی‌گیرد که فصول پیشین زمینه‌ساز آن بوده‌اند. در این فصل دیدگاه‌های مهم فمینیستی و تفاوت‌های آن‌ها با یک‌دیگر بیش از پیش شکافته شده است.

بر همت مترجمان کتاب و انتخاب شایسته‌شان آفرین باد! ترجمه بسیار امانت‌دارانه است و کتاب نسبتاً تمیز و بدون غلط چاپی درآمده است. نارسائی‌هایی در ترجمه وجود دارد که بیش‌تر به شیوه‌ی نگارش متأثر از ساخت زبان مبدأ بر می‌گردد و بهره‌گیری از مطالب کتاب را چندان دشوار نمی‌سازد. نمونه‌ها:

- ص ۱۹، بند اول:

«ما نویسندگان این مقدمه، دو جامعه‌شناس سفید پوستیم که سالیانی را به تدریس و تحقیق گذرانده‌اند.»

ص ۸۵، سطر سوم:

«آثار جدیدتر نویسندگان سیاه‌پوست در راه دیگری تلاش کرده‌اند...»

از آن جایی که این نویسندگان اند و نه آثار آن‌ها که تلاش می‌کنند، بهتر بود چنین ترجمه می‌کردند: «نویسندگان سیاه‌پوست، در آثار جدیدتر خود، در راه دیگری تلاش کرده‌اند...»

- ص ۱۹۳، بند اول:

«سوزان بورک و جین گراس هالتس ... نشان داده‌اند که محققان دارای دید مردانه اطلاعات را

اغلب تفسیر کرده‌اند و فرض‌هایی پدید آورده‌اند "منطبق" با عقاید پیش‌پنداشته‌ی خودشان در

مورد رفتار سیاسی زنان.»

که شاید ترجمه‌ی درست‌تر و رساتر چنین باشد: «سوزان ... نشان داده‌اند که محققان دارای دید مردانه، اغلب، پس از تفسیر اطلاعات، فرضیه‌هایی می‌سازند که با عقاید پیش‌پنداشته‌شان درباره‌ی رفتار سیاسی زنان «منطبق» است.»

یکی دو مورد نیز در معادل‌گزینی برای اصطلاحات جامعه‌شناختی به پیشینه‌ی آن‌ها در زبان فارسی و مفهوم اصطلاح توجه نشده است. مثلاً، در ص ۴۵، به جای Symbolic interactionism «هم‌نقشی نمادین» آمده، که درست آن «برهم‌کنش نمادین» یا «کنش متقابل نمادین» است و به جای ethnomethodology، «قوم‌روش‌شناختی» انتخاب شده، که درست آن «روش‌شناختی قومی یا مردمی است. ●

پانویست‌ها:

- 1- Kaplan, Abraham. 1964. *The Conduct of Inquiry*. p.294, Chandler Publishing Company.

پیکار با تبعیض جنسی
نویسنده: آندره میشل
مترجم: محمدجعفر پوینده
انتشارات نگاه، چاپ اول ۱۳۷۶
(۲۳۹ صفحه، ۶۵۰ تومان)

کلیشه‌ها، ابزار بازتولید نظام مردسالاری

عزیزه شاهمرادی

یکی از مسائلی که در چهار سوی گیتی از دیرزمان مورد اتفاق نظر بوده است، مسئله‌ی زن است. نظام مردسالاری که بر پایه‌ی کنترل نیروی کار زنان و نیز محدودیت جنسی (به معنای محدود کردن زنان به امر پرورش کودکان و ارائه‌ی خدمات خانگی و جنسی) استوار است، موجب پدید آمدن سلسله‌مراتبی است که در آن زنان همواره فرودست و مردان برتر انگاشته می‌شوند.

این نظام در تمامی دنیا صرف‌نظر از حد رشد و توسعه‌ی تکنولوژی و نظام‌های حکومتی به تناسب رشد و گسترده‌ی جنبش‌های زنان، زن‌ستیزی و نابرابری جنسیتی را به اشکال متفاوت در عرصه‌های گوناگون زندگی اعمال می‌کند.

تبعیض جنسیتی که از جلوه‌های بارز نظام مردسالاری است به یاری کلیشه‌های آشکار و پنهان در حوزه‌های متفاوت فرهنگ، سیاست و اقتصاد ساختار مردسالاری را بازتولید می‌کند و هرچند در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی در دوره‌ی انقلابی در زمانی بسیار کوتاه - حتاکم‌تر از یک دهه - می‌تواند دگرگونی‌های بسیار رخ دهد اما در عرصه‌ی فرهنگ این تحول دست‌کم به چندین دهه و زمانی بس طولانی‌تر نیاز دارد تا ارزش‌ها و هنجارهای نوین را ایجاد کند؛ و از آن‌جا که «فرهنگ ماهیتی القایی» دارد و کلمات به مثابه‌ی اساس و ابزار اصلی پدیداری فرهنگ سخن می‌گویند و انسان نیز اندیشه را در قالب کلمات بیان می‌دارد، فرهنگ می‌آفریند و فرهنگ نیز به نوبه‌ی خود سازنده‌ی اندیشه و انسان است. بنابراین هرآنچه در مجموعه‌ی فرهنگ جای می‌گیرد نقشی اساسی در ابقا و بازتولید و یا دگرگونی و تحول بنیادی تبعیض‌های طبقاتی - جنسیتی - نژادی - قومی و ... دارد و این‌جاست که رسالت مهم و سترگ عاملان آفرینش‌های فرهنگی پدیدار می‌شود.

زنان، این نیمه‌ی مسخ شده و فراموش گشته‌ی جامعه، همواره در تمامی عرصه‌های زندگی از اقتصاد گرفته تا سیاست اگر نگوییم پیشاپیش، دست کم همگام با مردان حضوری فعال داشته و دارند. نگاهی عادلانه به تاریخ گواه این مدعاست. سخن درباره‌ی آنان در حیطه‌ی نظر و اندیشه فراوان است اما در عرصه‌ی عمل هیچ‌گاه به حساب آورده نمی‌شوند و از این رو هر روز با طرح و تصویب قوانین تبعیض آلود منزوی‌تر می‌شوند، این خود نمودی آشکار از نابرابری جنسیتی و بازتولید نظم مردسالاری است.

آموزش به مثابه‌ی یک کش فرهنگی، چه به شکل رسمی و چه غیررسمی در تقویت و بازتولید تبعیض جنسیتی نقشی مهم دارد. هم از این رو بررسی نظام آموزشی یکی از عرصه‌های مهم پژوهش طرفداران جنبش‌های زنان بوده است. خانم آندره میشل، محقق و جامعه‌شناس، که مدیریت گروه پژوهشی نقش‌های جنس‌ها و خانواده و توسعه‌ی انسانی را در «مرکز ملی پژوهش‌های علمی» (CNRS) برعهده دارد، در کتاب پیکار با تبعیض جنسی به همین بحث مورد نظر ما پرداخته است.

در سال ۱۹۸۰ در «کنفرانس جهانی دهه‌ی ملل متحد برای زن» در نیویورک اعلام شد که آموزش و پرورش باید «با کنار گذاشتن تصویرهای کلیشه‌نی سنتی از نقش‌های مرد و زن و با کمک به آفرینش تصویرهای جدید و مثبت‌تر از شرکت زنان در زندگی خانوادگی، شغلی، اجتماعی، عمومی به دگرگونی اندیشه‌ها و برخوردها یاری رسانند» و نیز حکومت‌ها باید «تمام تدبیرهای ضروری را برای محو کلیشه‌های تبعیض جنسی از تمام سطوح آموزش و پرورش در پیش گیرند».

یونسکو با هدف ارائه‌ی آموزشی که در آن امکانات برابر جهت رشد و شکوفایی استعدادهای هر دو جنس فراهم باشد برنامه‌یی جهت زدودن کتاب‌های درسی و کتاب‌های کودکان از کلیشه‌های تبعیض جنسیتی و نیز ارائه‌ی الگوهای برابری جنسی جهت جلب توجه افکار عمومی در سال ۱۹۸۱ اعلام کرد. کتاب پیکار با تبعیض جنسی آندره میشل با همین هدف منتشر شد و از آن‌جا که مبتنی بر پژوهش‌ها و بررسی‌های کتب درسی و کودکان در کشورهای مختلف (چین، مصر، کویت، نروژ، پرو، اوکراین و زامبیا) است پژوهشی فرامرزی به شمار می‌آید.

بازنگری و بررسی کتاب‌های کودکان و کتاب‌های درسی در کشورهای متفاوت به عنوان یکی از حوزه‌های فرهنگ بار دیگر بر این نکته تأکید دارد که فرو دست انگاشتن زنان و محدود کردن آنان به انجام وظایفی خاص و برتر شمردن مردان در جوامع پیش‌رفته، در حال توسعه و عقب نگاه داشته شده و حتا کشورهایی که دارای «اقتصاد برنامه‌ریزی شده» هستند یکسان است

و این صف‌بندی «فروستان» و «فردستان» نه بر پایه‌ی تفاوت‌های بیولوژیک و زیست‌شناختی بلکه ناشی از نظام اجتماعی تبعیض‌آمیز و نابرابری جنسیتی است.

پیش‌دآوری‌ها و کلیشه‌های تبعیض‌جنسیتی که خود پی‌آمد نابرابری مبتنی برجنسیت و به دیگر سخن نتیجه‌ی نظام مردسالاری است در پی استقرار و تداوم این نظام خود به وسیله‌ی برای توجیه و بازتولید آن بدل می‌شود.

مؤلف در بخش نخست کتاب به تعاریف، نقش و شیوه‌ی نفوذ و تأثیر کلیشه‌ها در ساخت‌های متفاوت اجتماعی می‌پردازد و می‌گوید تبعیض جنسیتی «گرایشی است که برای تکریم یک جنس به تحقیر جنس دیگر می‌پردازد» و «پیش‌دآوری یعنی باور و عقیده‌ی پیش‌ساخته که تحمیل محیط، زمانه و آموزش و پرورش است» و کلیشه‌ها با محتوایی نزدیک به آن با تأثیر ژرف بر مخاطبان خود در «قالب احساس، تصویر و دآوری» با استناد به تفاوت‌های زیست‌شناختی چنین القا می‌کنند که فرودستی زنان و ویژگی‌های زنانه حاصل نظام طبیعی است. این تبعیض به صورت کلیشه‌های آشکار گفتاری و نوشتاری به ویژه در کتب درسی و کتاب‌های کودکان با ارائه‌ی مشاغل و رشته‌های اساساً «زنانه» و اساساً «مردانه» دست‌یابی به امکانات برابر را از دختران و پسران سلب می‌کند و مانع رشد و شکوفایی استعداد‌های افراد بر اساس انتخابی آزاد و برابر می‌شود؛ و نیز به صورت تبعیض نهفته در رفتار و برخوردهای مبتنی بر جنسیت به شکل ارائه‌ی یک الگوی هویت و محدود کردن یک جنس به ویژگی‌ها و نقش‌های خاص، به باور نابرابری جنسی به مثابه‌ی امری طبیعی دامن می‌زند. در کتاب می‌خوانیم «پیام‌های آلوده به تبعیض جنسی نهفته ممکن است به نحوی پوشیده انتشار یابند. از یک طرف مادر را بزرگ و گرمی می‌دارند و از طرف دیگر یگانه‌گزینش برای دختران آن است که مادر شوند».

در بخش دوم کتاب تحت عنوان «پاک‌سازی کتاب‌های درسی و کتاب‌های کودکان از تبعیض جنسی» به تحلیل کمی و کیفی تبعیض جنسیتی در «ارجاعات اجتماعی»، فعالیت‌های «خانگی، حرفه‌ای، تربیتی، سیاسی، اجتماعی، هنری و ...» و رفتارهای اجتماعی، عاطفی می‌پردازد و هم‌چنین به تحلیل تبعیض جنسیتی در زبان (واژگان - دستور زبان) پرداخته و روش‌هایی جهت شناسایی تبعیض جنسیتی در عرصه‌های مختلف ارائه می‌دهد.

در این بخش به روشنی اشاره می‌شود که کتاب‌های درسی عموماً فقط به آموزش علوم پایه و ادبیات نمی‌پردازد بلکه تبعیض جنسیتی یعنی «برتری یک جنس به جنس دیگر» را از طریق ارائه‌ی نقش‌های سنتی مردانه و زنانه در ذهن کودکان القا می‌کند. اما از آن‌جا که هدف آموزش باید ایجاد امکانات برابر در راستای شکوفایی و خلاقیت دوجنس باشد یکی از فوری‌ترین

اهداف مدرسه باید انجام اقداماتی جهت دگرگونی نابرابری جنسیتی و نیز برقراری برابری واقعی میان دو جنس باشد. وشستا کوف با توجه به ابعاد دوگانه این هدف می‌گوید «برابری واقعی میان مردان و زنان دو بعد دارد. یکی از این ابعاد منفی است: زدودن تمام کلیشه‌های منفی و پیش‌داوری‌های مربوط به زنان. بُعد دیگر مثبت است: آفریدن تصویری جدید از زنان و بسط توانایی آنان در افزودن به قدر و منزلت خود.»

آن‌گاه که در کتاب‌های درسی زنان، مردان، پسران و دختران همواره در الگوهای ثابت و نقش‌های سستی خواه در اشتغال یا وضعیت تأهل و اوضاع خانوادگی توصیف می‌شوند و از تنوع نقش‌ها خبری نیست با جلوه‌های آشکار تبعیض جنسیتی روبه‌رو هستیم هرچند ممکن است این تنوع نسبت به دیگر مشاغل بسیار کم باشد، ادبیات واقع‌گرا که منعکس‌کننده‌ی رفتار و هنجارهای رایج در جامعه است امکان دست‌یابی به دیگر آداب و رسوم را از خوانندگان خود سلب می‌کند و به القای پنهانی تبعیض جنسیتی می‌پردازد. اسکژونسبرگ می‌گوید ... «می‌توان گفت که ادبیات کودکان وقتی وضع موجود را با سکوت و بی‌برخورد انتقادی می‌پذیرد، به طور ضمنی به بقای کلیشه‌های سنتی در باره‌ی نقش‌های افراد دو جنس یاری می‌رساند.» لیز دونیگان نیز چنین بیان می‌دارد «کسی نگفته است که کتاب‌های درسی باید «رونوشت دقیق» واقعیت اجتماعی را به دانش‌آموزان نشان دهند. این کتاب‌ها باید ابزار آموزش و پرورش باشند. جوانان باید در آن‌ها نه فقط بازتاب محیط زندگی خود بلکه موضوعاتی را بیابند که ذهن و تخیل‌شان را گسترش دهد و آنان را برای درک دگرگونی‌های اجتماعی جاری آماده سازد.» شناسایی و زدودن کتاب‌های درسی و به طور کلی ادبیات به ویژه ادبیات کودکان از کلیشه‌های تبعیض جنسیتی اولین گام در راستای نفی اثبات‌گرایانه نابرابری جنسیتی است که باید دستور زبان و واژگان به کاررفته در کتب‌درسی و آفرینش‌های ادبی را نیز در برگیرد، چرا که تبعیض جنسیتی به طور پنهان می‌تواند از طریق واژگان در «دستور زبان و اشارات و کنایات به ظاهر ناچیز» القا شود. «پی‌آمد کاربرد مفرط صیغه‌ی مذکر برای اشاره به تمام افراد، مردان و زنان که بشریت را تشکیل می‌دهند، کاستن از ارزش جنس مؤنث یا ناچیز شمردن آن است.»

در کتاب پیکار با تبعیض جنسی در راستای تحقق بُعد دوم هدف آموزش یعنی جنبه‌ی مثبت آن برای آفرینش کتاب‌های تبعیض‌ستیز ضمن تهی بودن از کلیشه‌های تبعیض جنسیتی، الگوهایی که در آن برابری زنان و مردان ترسیم شده است، ارائه می‌شود. این الگوها به عنوان راهنمایی مختصر برای آفرینش آثار «تبعیض‌ستیز» به «تقسیم عادلانه‌ی اشخاص مذکر و مؤنث»، «نقش‌های متفاوت زنان و مردان» در عرصه‌های مختلف زندگی، خصوصیات مثبت و منفی میان هر دو جنس» و پرهیز از تبعیض جنسیتی در واژگان و دستور زبان می‌پردازد.

تبعیض جنسیتی هم در نظام‌های اجتماعی حاکم بر جهان و هم در عرصه‌ی مرزهای ملی به یاری «نظام‌های اجتماعی خُرد از قبیل خانواده، مدرسه، بازارکار، حزب سیاسی، سندیکا، اتحادیه، رسانه‌های گروهی و ...» اعمال می‌شود؛ هرچند در بین ساخت‌های اجتماعی درون جامعه، خانواده به عنوان اولین پایگاه اجتماعی شدن افراد و مدرسه به دلیل فراگیر بودن و عمومیت آن نقش مهم‌تر و وسیع‌تری دارند اما از آن‌جا که کلیه‌ی این ساخت‌های اجتماعی در پیوند و ارتباط با هم کلیتی به نام جامعه را می‌سازند همگی در انتقال ارزش‌ها و هنجارها و پی‌ریزی ارزش‌های نوین مؤثرند. پس برای زدودن نابرابری جنسیتی بایستی به خانه‌تکانی ارزش‌ها و پیش‌داوری‌های تبعیض‌آلود و اثبات و ایجاد ارزش‌های مبتنی بر نابرابری جنسیتی در تمامی این ساخت‌ها پرداخت.

به سخن دیگر نمی‌توان و نباید نظام آموزشی رسمی را بازنگری کرد و از حوزه‌های خارج از این نظام یعنی «ناشران، نویسندگان، تصویرگران، رسانه‌های گروهی، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و احزاب و ...» غافل بود. نمی‌توان و نباید در عرصه‌ی نظام آموزش رسمی فقط به بررسی کتاب‌های درسی پرداخت اما ساختار بوروکراتیک و سازمان‌دهی تشکیلات آموزش و پرورش را که نمود آشکار تبعیض جنسیتی است و هم چنین اعمال و رفتار تبعیض‌آلود مدیران، کارکنان، مربیان، و معلمان را نادیده گرفت.

کتاب خانم آندره میشل از یک مقدمه، دو بخش و سه پیوست، ارجاعات کتاب‌شناختی و کتاب‌های گزیده فراهم آمده است. در بخش نخست به مباحثی چون «کلیشه‌های تبعیض جنسی در جامعه و کتاب‌های کودکان، کلیشه‌های تبعیض جنسی در مدرسه و کتاب‌های درسی، تصویرهایی از کلیشه‌های تبعیض‌آمیز و تبعیض‌ستیز، منبع تصویرها» و در بخش دوم تحت عنوان «پاکسازی کتاب‌های درسی و کتاب‌های کودکان از تبعیض جنسی» به مباحثی مانند «شناسایی تبعیض جنسی در کتاب‌های کودکان و کتاب‌های درسی، طرح یک راهنمای ساده برای شناسایی تبعیض جنسی، طرح یک راهنمای ساده برای شناسایی تبعیض جنسی در فعالیت‌های حرفه‌ای، تبعیض جنسی پنهان در ارجاعات اجتماعی و در فعالیت‌های اشخاص مذکر و مؤنث، انتشار کتاب‌های کودکان و کتاب‌های درسی تبعیض‌ستیز، اقدامات ضروری برای پاکسازی نظام آموزشی از تبعیض جنسی، اقدامات ضروری در بیرون از نظام آموزشی برای زدودن تبعیض جنسی» پرداخته است.

پیوست (۱) شامل مجموعه‌ی بررسی‌های ملی درباره‌ی سیمای زنان و مردان در کتاب‌های درسی و کتاب‌های کودکان، گزینش‌های پژوهشی ممکن و پیوست (۲) شامل راهنمای انتشارات مک‌گرو - هیل برای برخورد برابر به دو جنس در کتاب‌های درسی و پیوست (۳)

شامل رهنمودهای انتشارات «فرنان ناتان» برای نویسندگان و تصویرگران کتاب‌های درسی و کتاب‌های کودکان است.

کتاب پیکار با تبعیض جنسی دارای ترجمه‌یی بسیار روان است و تمامی «جان‌های شیفته»یی را که دل در گرو برپایی جامعه‌یی انسانی تھی از هر گونه ستم و تبعیض طبقاتی - جنسیتی - نژادی و ... دارند مورد خطاب قرار می‌دهد. ●

«عالمی از نو به باید ساخت

و از نو آدمی»

برخی کتاب‌های چاپ شده در سال ۱۳۷۷

- جاسمی، روح‌انگیز. روژیا (رمان)، تهران: نشر توسعه.
- ساری، فرشته. میترا (داستان بلند)، تهران: نشر علمی.
- حاجی‌زاده، فرخنده. خلاف دموکراسی، تهران: نشر ویستار.
- آفاری، ژانت. انجمن‌های نیمه سری زنان در نهضت مشروطه، ترجمه‌ی دکتر جواد یوسفیان، تهران: نشر بانو.
- میل، جان استوارت. کنیزک کردن زنان، ترجمه‌ی خسرو ریگی، تهران: نشر بانو.
- حجازی، بنفشه، نپرس چرا سکوت می‌کنم (شعر، به دو زبان فارسی و انگلیسی)، تهران: نشر گیل.
- ساری، فرشته. مروارید خاتون، تهران: نشر علم.
- علوی، طاهره. زن در باد، تهران: انتشارات فکر روز.
- طباطبایی، ابوالفضل (برگردان). دختری از ایران، خاطرات خانم ستاره فرمانفرمائی، تهران: نشر کارنگ.
- رادپور، علی‌اکبر. شخصیت زن در دیوان پروین اعتصامی و سید محمدحسین شهریار، تبریز: ناشر مؤلف.
- درودیان، ولی‌الله. شاعری با چشم‌های آرام: زندگی و آثار پروین اعتصامی، تهران: نشر مؤسسه ایران.
- ستاری، جلال. بازتاب اسطوره در بوف کور (ادیب یامادینه جان)، تهران: انتشارات توس.
- سعیدزاده، محسن. زنان در جامعه‌ی مدنی چه اندازه سهم دارند؟، تهران: نشر قطره.
- آئنده، ایزابل. پائولا، ترجمه‌ی مریم بیات، تهران: نشر کانون.
- ارسطویی، شیوا. نسخه اول، تهران: نشر علم.
- گالو، ماکس. زن شورشی: زندگی و مرگ روزالوکزامبورگ، ترجمه‌ی مجید شریف، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ترجمه‌ی صدیقی و رضوی، مهین و الهه، بیداری درون. تهران: انتشارات گیل.
- میشل، آندره. جنبش اجتماعی زنان، ترجمه‌ی هما زنجانی‌زاده، مشهد: نشر نیکا، چاپ دوم.
- نقد کتاب (نقد آثار فریبا وفی، فتنه حاج‌سیدجواد، ناهید طباطبایی، زویا پیرزاد، سیمین بهبهانی، ایران درودی و ...) مشهد: نشر نیکا.

اگر فرزند دختر دارید ...
نویسنده: النا جانینی بلوتی
مترجم: محمد پوینده
نشر نی، ۱۳۷۷،
(۲۲۴ صفحه - ۷۵۰ تومان)

مذکر و مؤنث: آری

مردانه و زنانه: نه

عزیزه شاهمرادی

تفاوت زیست‌شناختی بین دو جنس امری طبیعی است. اما این که چگونه این تفاوت منجر به سلطه‌ورزی یک جنس بر جنس دیگر و شکل‌گیری و صف‌بندی «فروستان» و «فراستان» می‌شود پرسشی است که پاسخ به آن - اگر بر مبنای اختلافات زیست‌شناختی توجیه نشود - نظام مردسالاری را به چالش می‌طلبد.

اگرچه ما به عنوان افراد مذکر و مؤنث متولد می‌شویم اما شخصیت و هویت زنانه و مردانه بر مبنای بافت فرهنگی که سازنده‌ی مناسبات انسانی است شکل می‌گیرد. به دیگر سخن تعلیم و تربیت و محیط اجتماعی نقشی اساسی در هویت‌پذیری جنسی دارد.

قوانین، آداب و سنن رسمیت یافته از سوی جامعه است که ما را به مردان و زنان مبدل می‌سازد. تمایز و تبعیض جنسیتی میان دختر و پسر از آغاز تولد و در عصر فراصنعتی از همان ماه‌های نخست شکل‌گیری جنین محور برخوردها و پروسه‌ی تربیتی است. اگر تا دیروز همه تا تولد نوزاد منتظر می‌شدند و جنین دختر این فرصت کوتاه را پیدا می‌کرد که دست کم در طول دوران بارداری از نابرابری جنسیتی به دور باشد امروز به یاری پیش‌رفت تکنولوژی از این دوره‌ی کوتاه نیز محروم است.

نگرش به زن به عنوان جنس دوم در فرهنگ جامعه‌عاملی است که حتا در بهره‌مندی نوزاد از آغوش گرم مادر و تغذیه تأثیری شگرف دارد. این که زنان همواره فرو دست‌تر از مردان و تابع انگاشته می‌شوند و پسران به مثابه‌ی جنس برتر باید امکانات بیش‌تری را برای پرورش و آموزش جسم و روان در اختیار داشته باشند موجب می‌گردد تا از همان بدو تولد تدابیری

اندیشیده و به کار گرفته شود تا دختران یاد بگیرند که با سرکوب خواست‌های خویش و حسرت مداوم در حالتی انفعالی نقش زنانه را برای محبوس شدن در چهاردیواری خانه و پرداختن به وظایف سستی نگهداری و پرورش بچه و ... بیاموزند. چنین است که فرودستی و نیز انجام وظایف سستی و زنانه تبدیل به یقینی در آنان شده و توسط تفاوت‌های زیست‌شناختی امری طبیعی انگاشته می‌شود. بسیاری «زنان حقیقتاً زنانه»یی که در چنین پروسه‌ی تربیتی و فرهنگی مبتنی بر دیدگاهی مردانه منفعلانه نقش‌ها و جایگاه ارائه شده از سوی جامعه مبنی بر حضور برای دیگران را باور داشته و به سازش با نظام مردسالاری تن می‌دهند.

طبق گفته‌های روان‌شناسان، کودک در مراحل اولیه‌ی زندگی تمایزی بین خود و دیگران نمی‌گذارد و در واقع فکر استقلال و موجودیت فردی از سال دوم زندگی آغاز می‌شود. پس به خوبی روشن است که پروسه‌ی تربیت و برخوردهای مملو از کلیشه‌ها و پیش‌داوری‌های تبعیض جنسیتی که از همان ماه‌های اولیه‌ی شکل‌گیری جنین آغاز می‌شود چگونه کودک را به جهت‌گیری در راستای شخصیت زنانه یا مردانه سوق می‌دهد.

کتاب اگر فرزند دختر دارید ... اثر خانم الناجینی بلوتی که دست‌اندرکار تعلیم و تربیت است، نقش «جامعه و عوامل فرهنگی» را در شکل‌گیری و ترویج تمایز و تبعیض جنسیتی آشکار می‌سازد. مؤلف به خوبی نشان می‌دهد که آموزش برتری و احساس قدرت در مردان و نیز انفعال و فرودستی زنان از رهگذر انتخاب از پیش تعیین‌شده‌ی انواع بازی‌ها، اسباب‌بازی‌ها و نیز شیوه‌ی بازی کردن در دوران کودکی و نوجوانی انجام می‌پذیرد. در واقع رنگ‌ها، بازی‌ها، اسباب‌بازها، تزئین اتاق، مقدار و نوع تغذیه که همه و همه نمودهای آشکار نابرابری غیرقابل انکار بین دختر و پسر است از جمله تبعیض‌های جنسیتی است که در نتیجه‌ی آن «میل به استقلال، آزادگی، اتکا به نفس، خودباوری و شکوفائی خلاقیت» زنان ضربه خورده و تضعیف می‌شود.

اگرچه تبعیض جنسیتی منجر به هرز رفتن نیروی ابتکار و عدم شکوفائی همه‌جانبه‌ی استعداد نیمی از پیکر جامعه می‌شود، اما پسران نیز لطمه‌هایی را متحمل می‌شوند. آن‌گاه که ابراز احساسات و عواطف خصوصیتی «زنانه» شمرده می‌شود، مردان باید با سرکوب عواطف و درونی کردن احساسات، خشونت را به عنوان وسیله‌ی جهت‌ساختن هیبتی مردانه بیاموزند.

تفاوت در شیوه‌ی بازی کردن را در پرخاش‌گری بیش‌تر و نیز گرایش به فعالیت‌های عملی پسر بچه‌ها شاهد هستیم در حالی که در «دختر بچه‌ها با غلبه‌ی پرخاش‌گری شفاهی اما آرام ... تمایل به آداب و رسوم که با گذر زمان استحکام می‌یابد پیروی مطیعانه و تقریباً لذت‌آمیز از

اجبارها و دستورهای صوری رویه‌رو می‌شویم»

هنگامی که نویسندگان کتاب‌های کودکان، زنان را همواره در مقام «فروستان» و «فرمان‌بران» و نه «فراستان» و «فرماندهان» در صحنه‌های گوناگون زندگی ترسیم می‌کنند «دخترها به هنگام گزینش شخصیت‌های محبوبشان دل‌زدگی از جنسیت خودشان را نشان می‌دهند». نمایش مداوم مردان در حال مطالعه و زنان در حال آشپزی و خیاطی در خلال داستان‌ها جز آن که نشان دهد مردان آگاه می‌شوند و زنان در ناآگاهی باقی می‌مانند پیام دیگری ندارد و بدین‌گونه در پروسه‌ی متفاوت «فرآیندهای زیستی رشد» برای دو جنس «یکی می‌اندیشد و می‌سازد و دیگری نظاره‌گر است و می‌پذیرد».

اسطوره‌ها و ادبیات معاصر کودکان از جمله عوامل مؤثر در انتقال ارزش‌های زن‌ستیزانه‌اند. کودکان از طریق همانندسازی با شخصیت‌های مطرح شده در آن «الگوهای فرسوده‌ی زنانگی» را می‌آموزند. «ادبیاتی که مسئول گفتاری تبعیض‌آمیز، ارتجاعی، زن‌ستیز و ضد تاریخی است و زیان‌هایش از آن‌رو افزایش می‌یابد که روی سخن چنین اباطیل متقلبانه‌ی با کودکانی است که آن‌ها را بی‌هیچ امکانی برای انتقاد جذب می‌کنند. از این جهت نقش ادبیات کودکان به کلی شوم و زیان‌بار است».

در کتاب به خوبی نشان داده می‌شود که دختر بچه از همان آغاز تولد با چنان شیوه‌های تربیتی مواجه می‌شود که او را برای خدمت‌گزاری به مردان آماده می‌سازد. خانواده اولین نهاد به کارگیری این شیوه‌های تبعیض‌آلود است که این نقش توسط نهادهایی چون کودکانستان - مدرسه و ... تقویت می‌شود و همواره با چرخه‌ی تولید و باز تولید نظام مردسالاری مواجه‌ایم. کتاب اگر فرزند دختر دارید... به بررسی مستقیم زندگی کودک از آغاز تولد می‌پردازد و سپس مسائل زیر را تحلیل می‌کند: رفتار بزرگ‌ترها در برابر کودک، روابطی که آنان در هر سنی با او برقرار می‌کنند، انواع خواسته‌های مختلفی که از کودکان بر حسب این که دختر یا پسر باشند انتظار می‌رود، تلاش‌هایی که کودک باید برای انطباق با این انتظارات و توقعات انجام دهد، پاداش‌ها یا تنبیه‌هایی که در صورت برآوردن یا برنیاوردن این توقعات به او تعلق می‌گیرد. این پژوهش در خانواده، در شیرخوارگاه‌ها و مهدکودک‌ها و کلاس‌های آمادگی انجام گرفته است.

ترجمه‌ی روان کتاب بر جذابیت آن افزوده است. این کتاب شامل یک پیش‌گفتار و ۴ قسمت تحت عنوان ۱- در انتظار نوزاد ۲- دوران خردسالی ۳- بازی‌ها، اسباب‌بازی‌ها و ادبیات کودکان و ۴- نهادهای آموزشی: کودکانستان‌ها، دبستان‌ها و دبیرستان‌ها می‌باشد. ●



فرهنگ اصطلاحات

آزار جنسی (Sexual harassment)

شکلی از تبعیض جنسی که در محیط‌های کار نسبت به زنان اعمال می‌شود. این اصطلاح در قطع‌نامه‌ی فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری چنین تعریف شده‌است: آزار جنسی عبارت از هر نوع کوششی است برای نزدیک شدن، اعم از اشاره‌ئی یا زبانی یا تماس ناخواسته‌ی جسمی، و به‌ویژه، اشاره‌های تحقیرآمیز، که در محیط‌های کار به‌دفعات انجام شود و از سوی شخصی که این گونه رفتار متوجه اوست توهین‌آمیز تلقی شود و، در نتیجه‌ی این رفتار، شخص احساس کند که مورد تهدید یا تحقیر یا مزاحمت واقع شده یا موقعیت شغلی‌اش به خطر افتاده است، و یا این که در محیط کار فضای ناخوش آیند یا تهدیدآمیزی به وجود آید. به طور کلی هر نوع تلاش برای نزدیکی به شخصی که طالب این نزدیکی نیست آزار جنسی نامیده می‌شود.

هتک حرمت (Abuse)

— کلامی: خطاب یا اشاره‌ی برای استهزاء زنان. توهین لفظی یکی از رایج‌ترین شکل‌های مزاحمت جنسی است که فضای غیردوستانه‌ی در محیط کار و دیگر عرصه‌های عمومی برای زنان فراهم می‌آورد و توانایی آن‌ها را در انجام وظایف‌شان مختل می‌کند.

— جسمی: اعمالی که به زنان آسیب جسمی وارد می‌کند، مانند کتک‌زدن و تجاوز و رفتارهای خشونت‌آمیز دیگر.

— روان‌شناختی: استراتژی‌های مربوط به موقعیت‌های شخصی یا اجتماعی یا حرفه‌ئی که در خدمت تقویت دیدگاه‌های کلیشه‌ئی از زنان است، سهم آن‌ها را انکار می‌کند یا نادیده می‌گیرد، اعتباری برای واقعیت تجربه‌ی زنان قایل نیست، و زنان را تشویق می‌کند موقعیت و مشکلات خود را شخصی و منفرد ببینند نه جمعی و نظام‌مند.

رهایی / آزادی‌بخشی (Emancipation / Liberation)

در نظریه‌های فمینیستی مفهوم این دو اصطلاح یکی نیست. هواداران نظریه‌ی رهایی بر این باورند که موقعیت زنان در چارچوب موجود همین جامعه می‌تواند تغییر کند. اما پیروان نظریه‌ی آزادی‌بخشی، اصل را بر دگرگون کردن خود این چارچوب قرار می‌دهند. مفهوم "رهایی" هسته‌ی اصلی موج اول فمینیسم و مبارزات اولیه‌ی زنان برای کسب حقوق برابر بود. اما موج دوم فمینیسم که سابقه‌ی آن به میانه‌ی دهه‌ی شصت میلادی برمی‌گردد شعار آزادی‌بخشی را اختیار کرد. این شعار هم زمینه‌ی سیاسی آن (یعنی چپ نوین) را بازتاب می‌داد و هم آن را از حرکت‌های پیشین متمایز می‌کرد.

سرچشمه‌ی جنبش آزادی‌بخشی زنان تجربیات گروه‌های ارتقای آگاهی بود و رفته رفته به بررسی نظری مناسبات اجتماعیِ مردسالاری سرمایه‌دار پرداخت. هواداران این جنبش سیاست‌ورزی جنسی را

عرصه‌ی اصلی مبارزه می‌دانستند و معتقد بودند که زنان از همه‌ی جنبه‌های حقوقی و اقتصادی و فرهنگی زیر ستم قرار دارند و بنابراین برای تصحیح متزلزل‌نابرابریشان باید قوانین و سیاست‌ها و منش‌های اجتماعی تغییر کند.

قدرت‌یابی / تواناسازی (Empowerment)

اصطلاحی برای توصیف هموارکردن راه خود و دیگران برای تلاش در جهت دست‌یابی به اهداف شخصی.

بنا بر تعریف فمینیست‌ها تواناسازی یعنی کشاندن کسانی که در بیرون از حوزه‌های تصمیم‌گیری قرار دارند به درون این حوزه‌ها. و تأکید آن بر تدارک امکاناتی است برای دست‌یابی این بیرون‌مانده‌ها به ساختارهای سیاسی و تصمیم‌گیری‌های رسمی، و نیز به بازار و درآمدهایی که توانایی مشارکت در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی را فراهم سازد.

تواناسازی یا قدرت‌یابی فرآیندی است که در طی آن زنان توانایی شکل و سازمان‌دهی خود را پیدا می‌کنند تا بتوانند اعتمادبه‌نفس خویش را افزایش دهند، حق انتخاب آزادانه و مستقل برای خود طلب کنند و منابعی را که به مبارزه با فرودستی آنان و محو این فرودستی مدد می‌رساند تحت کنترل بگیرند. در هر حال، معنایی که در نظریه‌ی فمینیستی از این دو اصطلاح منظور می‌شود نیرویی قدرت‌بخش برای رسیدن به یک هدف است، نه اعمال قدرت بر دیگران. به اعتقاد نظریه‌پردازان فمینیست، "قدرت‌یابی" خشونت‌ستیز است و برای تأثیرگذاری و نفوذ به روش‌های اقناع متوسل می‌شود، و از این رو با "اقتدار" متفاوت است.

سیاست‌ورزی جنسی (Sexual Politics)

سلطه‌ی نظام‌مند مردان و مقاومت زنان در برابر این سلطه در عرصه‌های خصوصی و عمومی. این اصطلاح را نخستین بار کیت میلِت به سال ۱۹۷۱ در کتابی به همین نام مطرح کرد.

سیاست در معنای آرمانی خود یعنی انتظام زندگی انسان بر پایه‌ی اصول مطلوب و معقول به نحوی که تصور اعمال قدرت بر دیگران یک‌سره از میان برداشته شود؛ اما باید اقرار کرد این چیزی نیست که ما امروزه به نام سیاست می‌شناسیم. امروز سیاست به معنای شیوه‌های مملکت‌داری یا حکومت است و تمامی ساختارهای اقتدار و ترتیباتی را که یک گروه برای کنترل گروه دیگر به کار می‌برد در بر می‌گیرد. از آن جا که در جوامع مردسالار تمامی نهادهای قدرت - اعم از صنعت و تکنولوژی و علم و مناصب سیاسی و ارتش و به‌ویژه پلیس - در اختیار مردان است، مناسبات میان زنان و مردان نیز نظیر مناسبات میان نژادها و طبقات بر پایه‌ی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری شکل می‌گیرد و جنبه‌ی سیاسی دارد؛ یعنی، مثلاً، علت تحقیر یا هتک حرمت زنان را فقط با توسل به سیاست‌ورزی جنسی می‌توان توضیح داد.

منابع: - زن و سینما، تهران: انتشارات روشنگران، زمستان ۱۳۷۶.